علامه قزوینی

With the Compliments of
The Cultural Counsellor
to
The Iranian Embassy
New Delhi.

مشتمل بر خطابه‌ها و مقالات که بمناسبت
فوت استاد فقید علامه محمد بن عبدالوهاب
قزوینی ایراد و منتشر شده است

چاپ تابان



عکس مرحوم علامه قزوینی که از طرف آن فقید بشادروان [illegible] محمد علی فروغی
اهداء شد . بیت شعر زیر عکس بخط علامهٔ فقید است

آغاز

از شمار دو چشم یک تن کم — وز شمار خرد هزاران بیش

علامهٔ شهیر و ادیب بینظیر محمد ابن عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی در ساعت ۱۰ شب شنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۸ هجری با ۷ خرداد ۱۳۲۸ شمسی هجری در ۷۴ سالگی در تهران خیابان فروردین کوچه دانش زندگانی سراسر افتخار خودرا بپایان رسانیده برای جاودانی شتافت وزارت فرهنگ و فرهنگستان ایران و دانشگاه برای تبجیل مقام علم و ادب و تجلیل شخصیت معنوی علامهٔ فقید در روز سه شنبه هفدهم خرداد ماه مجلس تذکار برقرار نموده ازطرف بسیاری از رجال واستادان و دانشمندان و دوستان فقید اظهار احساساتی شده اشعار و نطقها و خطابه ها ایراد و همچنین مجالس تذکر دراغلب از نقاط کشور برقرار شد و مقالات متعددی درجرایدکه حاکی از سپاس و قدرشناسی و شرح زندگانی علامهٔ فقید بود درج گردید وزارت فرهنگ فرض دانست مجموعه ای بیادبود وفات مأسوف علیه میرزا محمد خان قزوینی در دو بخش تنظیم نماید .

بخش اول ـ خطابه هـا و نطق ها و اشعاری کـه در مجلس رسمی سوگواری منعقد در دبیرستان نور بخش ایراد شده است .

بخش دوم ـ مقالات و اشعاری که برای سپاس و قدرشناسی و شرح زندگانی فقید در روزنامه ها ومجلات انتشار یافته است .

اینک مجموعه مذکور حاضر و برای ضبط در تاریخ، چاپ و بارباب علم وادب اهداء میگردد . گرچه قزوینی از میان مـا رفت ولی نام او پیوسته جاوید و پایـدار خواهـد بـود .

بعد از وفات تربت مـا در زمین مجوی
در سینه های مردم عارف مزار ماست

تشییع جنازهٔ مرحوم قزوینی

باحترام در گذشت علامه شیخ محمدخان قزوینی روز ۸ خرداد تمام دانشکده‌های تابع دانشگاه تهران تعطیل بود و تمام آقایان استادان و دانشجویان وجمع کثیری از رجال و معاریف برای شرکت درمراسم تشییع جنازه آن مرحوم در مسجد سپهسالار گرد آمده بودند.

در ساعت ۸ و ۵ صبح پس از نطق‌هائیکه درباب مقام شامخ علمی فقید سعید ایرادشد دسته گلهای بیشماری که‌ازطرف دانشگاه وزارت - فرهنگ - فارغ‌التحصیلان دانشگاه - رجال و دانشمندان و محترمین فرستاده شده بود پیشاپیش جنازه حرکت داده شد بعد درمیان حزن واندوه فراوان حاضرین جنازه مرحوم قزوینی بوسیلهٔ دوستان آنمرحوم و دانشجویان با دوش تا میدان سرچشمه حمل گشت و از آنجا جنازه در اتومبیل مخصوصی که بادسته‌های بیشمار گل تزئین گردیده بود نهاده شد و مشایعین در اتومبیلهای خود قرار گرفته و جنازه بحضرت عبدالعظیم منتقل گردید و پس از آنکه در حرم طواف داده شد در میان ابراز تأثر شدید مشایعین و حاضرین در آرامگاه ابدی ابوالفتوح رازی مدفون گشت. سپس از طرف دو تن از حاضرین در بارهٔ فضائل علمی مرحوم قزوینی سخنانی ایراد شد و مشایعین پس از آنکه کتابخانه آستانهٔ حضرت عبدالعظیم را باز دید کردند در حدود ساعت ۱۱ بتهران مراجعت نمودند.

مجلس از فوت
مرحوم محمد قزوینی ابراز تأسف میکند

ساعت نه و پانزده دقیقه بامداد دهم خرداد جلسه علنی مجلس شورای ملی بریاست آقای سردار فاخر حکمت تشکیل وصورت جلسه قبل قرائت و تصویب شد.

آقایان سزاوار - دکتر معظمی - یمین اسفندیاری و اردلان بعنوان نطق قبل از دستور بیاناتی ایراد کردند.

و نیز مجلس شورای ملی از فوت مرحوم آقای محمد قزوینی دانشمند شهیر ابراز تأسف کرد.

بخش اول

خطابه ها و نطق‌ها و اشعاریکه
در مجلس رسمی سوگواری منعقد
در دبیرستان نور بخش ایراد شده است

خطابه جناب آقای سمیعی رئیس
فرهنگستان ایران که در ماتم فقید
بزرگ علامهٔ قزوینی القاء نمودند

مرگ استاد بزرگ محمد قزوینی نه تنها دلهای دوستان و ارادتمندان وی را دردناك و جریحه دار ساخته است بل این فاجعه بزرگ برای عالم فرهنگ و جامعه فرهنگیان یك ضایعه جبران ناپذیر بوده و در ارکان علم و معرفت تزلزلی عظیم انداخته و بهمین سبب است که تمام جوامع علمی و مؤسسات فرهنگی در این سوگواری هم آهنك گردیده و امروز این مجلس تذکر از طرف وزارت فرهنگ و دانشگاه تهران و فرهنگستان ایران در اینجا برپا شده است.

مرحوم علامه قزوینی یك مرد دانشمند بتمام معنی بود و علاقه و دلبستگی او بدانش و فرهنك بحد عشق رسیده بود همه عمر خود را تا آخرین نفس صرف کارهای علمی کرد و یك دقیقه از اوقات عزیز را در مطالعه و تفحص و تحقیق در کتب علمی و ادبی فرو نگذاشت و یك لحظه از احیای آثار بزرگان و ترویج و تعمیم مآثر و اشاعه اصول فرهنگی باز ننشست.

ما اگر ادعا کنیم که مرحوم قزوینی اگرچه بصورت از میان ما بیرون رفته است اما در عالم معنی همچنان زنده جاوید است هر آینه بمبالغه و اغراق سخن نگفته ایم زیرا این استاد بزرك در مدت عمر خود چندان در دریای معانی غوطه ور بود و در پی دریافت گوهر حقیقت غوص و خوض میکرد که سراپای وجودش مظهر کامل و آینهٔ تمام‌نمای علم و معرفت بل عین علم و معرفت شده بود و البته علم و معرفت هرگز نمرده و نخواهد مرد. و اگر این دانشمند بزرگوار ازاین سرای عاریت رخت بربست و در عالم جاودانی جای گرفت از آن بود که ظرفیت این دنیای کوچك و ناپایدار گنجایش روح با عظمت وی را نداشت.

زان نگنجید در جهان سترگ	که جهان خرد بود و مرد بزرگ

پس ما که امروز در اینجا جمع شده و از فقدان یك چنین وجود شریف و دوست دانشمند اظهار تأثر میکنیم درحقیقت نه برای مرك اوست زیرا او خود تشنه و مشتاق مرگ بود و در دم واپسین بازبان حال بما میگفت:

چنین قفس نه‌سزای چو من خوش الحانی است   روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم؛
پس بمیرم مرگ من در زندگی است   چون رهم زین زندگی پایندگی است

تأسف ما همه از این است که این شخصیت‌های بزرگ و این گوهرهای گرانبها یکی پس از دیگری از چنگ ما میروند و جای خود را خالی و بلاعوض میگذارند .

اینك همان به‌که ما از این اجتماع خود در اینجا نتیجه گرفته و باقلوبی پراز احساسات بر روان پاک آن استاد بزرگوار درود فرستیم و بخانواده عزیز او تسلیت گوئیم .

وچون بعضی اساتید محترم درباره آنمرحوم بیاناتی خواهند فرمود من سخنان خود را بپایان میرسانم و رشته سخن را بآقایان معظم میدهم :

خطابه جناب آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه
در ماتم علامهٔ فقید

در گذشت دانشمند یگانه میرزا محمد خان قزوینی همه کسانی را کـه اورا میشناختند و کما بیش بمقام ارجمند علمی او آگاهی داشتند سخت متأثر و ملول ساخته است ولی درین عزا و ماتم عمومی دانشگاه و دانشگاهیان بدلائلی که روشن است و توضیح نمیخواهد بیش از دیگران خود را سهیم و شریك میدانند و ازینرو تصمیم براین بود که مجلس تذکر جداگانه ای در دانشگاه منعقد شود ولی آقایان معظم چنین مقتضی دیدند که وزارت فرهنگ و فرهنگستان و دانشگاه متفقاً در تجلیل فقید سعید قیام و اقدام کنند . این بود که مجلس امروز تشکیل یافت و من وظیفه دار هستم بنام دانشگاه از ذوات محترمیکه باینجا تشریف آورده اند و دراین سوگواری با ماشرکت میفرمایند و همچنین از کلیه مؤسسات و حوزه های فرهنگی و افراد فرهنگ دوست که با نامه و تلگراف تسلیت گفته اند سپاسگزاری کنم .

همه آقایان محترم بخوبی میدانند که خضوع و خشوع و تأثر و اندوهیکـه دربارهٔ محمد قزوینی و فوت او اظهار میشود ازروی کمال خلوص نیت و صفای عقیدت است و نمیتواند در زمره تعارفات و خوش آمدگوئیهای عادی، که درمعاشرت روزانه چاشنی معمول ورائج است محسوب شود .

دربارهٔ علو مقام علمی مرحوم قزوینی اتفاق کلمه موجوداست یعنی کسی نیست که اورا در رشته هائیکه کار میکرد استاد مسلم نداند . او نه تنها در ایران و مشرق زمین مورد احترام همه بود بلکه در تمام مغرب ــ در اروپا و امریکا ـ نیز منکر و مخالف نداشت . مراد این است که همه کسانیکهٔ ازایرانی و غیر ایرانی باعلوم ادبی و معارف اسلامی سروکار داشتند بمرحوم قزوینی معتقد بودند ورأی ونظر اورا در موضوعات مربوط حجت کافی و دلیل قطعی میدانستند و باقوت قلب واطمینان خاطر بقول آن استاد استناد میکردند . برکسی پوشیده نیست که یك چنین مقامی درهر رشته از علوم وفنون فقط معدودی ازدانشمندان درجهٔ اول را دست میدهد . ازینرو جادارد که ما ایرانیان بوجود او ببالیم وفخر کنیم ومرك اورا ماتم بزرك و عزای ملی بدانیم زیرا فوت او برای ایران و برای معارف اسلامی بتمام معنی کلمه و بی‌شائبه ذره ای

مبالغه ضایعه جبران ناپذیراست .

از میان صفات و خصوصیاتیکه مرحوم محمد قزوینی داشت واورا درعالم علم وادب در ردیف بزرگترین محققین ومتتبعین جهان قرارمیداد چند صفت وخصوصیت است که باید ذکر شود . یکی علم واقعی واطلاعات دقیق و عمیقی بود که او در پرتو حافظه و استعداد عالی خود توام با یك عمر زحمت و کار منظم تحصیل کرده بود . دوم صحت ودقت و امانت علمی او بود که امکان نداشت تا ازموضوعی اطلاع قطعی و علم نزدیك بحق الیقین حاصل نکند آنرا بپذیرد و بدانشپژوهان وطالبان معرفت عرضه بدارد . سوم حس کنجکاوی وذوق حقیقت جوئی بود که بحد اعلی دراووجود داشت کسانیکه بعلامه فقید نزدیك بودند میدانندکه هرچیز تازه ای اورا بشگفتی می انداخت و کنجکاویشرا بر می انگیخت . با لحن مخصوص خود میگفت «عجب» و بشدت از مخاطب استیضاح میکرد وتامطلب را نمیفهمید و اقناع نمیشد ازگوینده دست برنمیداشت یعنی باگوینده درست بمصداق این شعر معروف عمل میکرد که :

ندارد کسی باتو ناگفته کار   ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

چهارم روح علمی بود که آن دانشمند از آن بهره مند بود یعنی محمد قزوینی مانند همه علمای حقیقی و متتبعین بزرك درضمن تحقیق ومطالعه شخصیت خود را مورد غفلت قرار میداد و نمیگذاشت تمایلات شخصی و عقاید و آراء قبلی او در موضوع موردمطالعه دخل و تصرف کند و حجاب واقع شود و البته غالباً بخود میگفته است :

« توخود حجاب خودی حافظ از میان برخیز» بعبارت دیگر امور را چنانکه واقعاً بود میدید نه چنانکه عینك شخصیت او آنها را مینمود ولواین واقع بینی منجر میشد باینکه بفهمد تمام عمر را در موضوعی در اشتباه بوده است .

این روح علمی (Esprit scientifique) که چند سال پیش من درمرحوم ذکاءالملك فروغی ستودم در مرحوم محمد قزوینی بحدکمال وجود داشت .

پنجم تقید دانشمند معظم باینکه در تحقیقات خود متد علمی (Méthode scientitifique) بکار برد . مرحوم قزوینی درسلوك بطرف حقیقت طریقه معین وروش روشنی داشت ونظم وترتیب کامل‌را رعایت میکرد . اوراق یادداشت یافیشهای آنمرحوم بهزارها بالغ میشود و از قرار معلوم فهرست کتابهایش که شخصاً تنظیم

و تدوین کرده است درچهار مجلد است واین بخوبی میرساند چقدر این محقق بزرگ کارش مرتب بوده و میتوانسته است از کتابخانه شخصی خود بحد اکثراستفاده کند.

این صفات وخصوصیات ، خاصه دوصفت اخیر– روح علمی و بکاربستن طریقه علمی – محمدقزوینی را ازبسیاری علماء و محققین مشرق زمین که درکارشان غالباً مسامحه واهمال دیده میشود ممتاز میسازد وبیشك آنمرحوم این صفات را دراروپا درضمن سالیان دراز تماس مستقیم و معاشرت و دوستی با مستشرقین وعلما ومحققین درجه اول تحصیل کرده بوده است .

احتیاط و درستی و امانت فقید سعید فقط در تحقیقات علمی او دیده نمشید بلکه زندگانی عادی و گفتار و رفتارش نیزازآن متأثر بود . من بذکریك نمونه‌ومثال قناعت میکنم . هفت سال پیش برای اینکه دانشگاه تهران بتواند از این منبع فیاض بیشتر و بهتر کسب نور و معرفت کند لایحه ای تقدیم مجلس شورای ملی گردید تا بدون رعایت مقررات موجود عالیترین رتبه استادی دانشگاه تهران باو داده شود . در این موقع چند تن از دانشمندان دیگر وعدهٔ کثیری‌هم از مدعیان فضل و دانش در مجلس اقدام کردند برای اینکه خود را مشمول آن قانون قرار دهند و بدنبال محمد قزوینی وارد دانشگاه شوند. آنمرحوم که ازاین امر مطلع شد روزی باتفاق آقای علی نقی وزیری بوزارت فرهنگ آمد و بااصرار زیاد از من تقاضا کرد لایحه‌را از مجلس پس بگیرم زیرا میگفت نمیخواهم بخاطر من دستگاه دانشگاه که تازه نظم و ترتیبی پیدا کرده است مختل شود و من موجب ارتکاب این گناه شده باشم .

مرادازذکراین واقعه این‌است‌که حضار محترم بمقام اخلاقی این مردبزرگوار نیزتوجهی بفرمایند هرچندکه دراین باب وهمچنین درخصوص سایر فضایل وکمالات آنمرحوم دانشمند معظم جناب آقای تقی زاده بیانات کافی خواهند فرمود و الحق جناب ایشان که خود یکی از ستارگان قدر اول آسمان فضل و دانش هستند برای سخن گفتن دربارهٔ مرحوم قزوینی از هرحیث ازهرکس شایسته ترند . از اینرو من سخن کوتاه میکنم و جای خود را بایشان میدهم ودرخاتمه این عرایض مختصریکبار دیگرتأثرفوق‌العاده خودم‌وعموم دانشگاهیانرا ازفاجعه فوت علامهٔ فقید محمدقزوینی اعلام میدارم و بروح پرفتوح آنمرحوم درود بی پایان میفرستم .

خطابه جناب آقای تقی‌زاده

اینجانب و مرحوم آقامیرزامحمد خان قزوینی قریب چهل سال دوستی داشتیم وچندی بهمکاری زندگی کردیم من یادداشتهائی ازاحوال آنمرحوم ندارم ولی او که از همه چیز یادداشت یقین دارم یادداشتهائی راجع بمن داشت و چون از شرح حال زندگان چیزی نمی‌نوشت البته جزچند کلمه راجع به مجمع ادبی برلن وسهم بنده درآن باب چیزی درخصوص من ازاو نشرنشده است ولی اواز چندی باینطرف یاد داشتهای خودرا راجع باشخاصی که درزمان اودر گذشته‌اند تحت عنوان «وفیات معاصرین» در مجلهٔ یادگار نشرمیکرد ومن همیشه میل‌داشتم آن مورخ مدقق بعدازوفات من شرحی بعنوان تذکر راجع بمن بنویسد که بهترازآن میشد که خودنوشته باشم زیرا که محقق بیغرض ونکته سنج وحقیقت جوی بود لکن تقدیرچنان خواست که من درموقف تذکر درماتم او بایستم وچیزی درباب آن دوست بیهمتا بگویم .

بی مبالغه بیان من درشرح مراتب فضل و کمال وعلم وفضیلت واحاطه و دقّت و وسعت معلومات آنمرحوم قاصراست ودرباب وی سزد که معتکفین محضر افاضهٔ او بگویند

علامة العلماء و اللج الذی لاینتهی و لکل لج ساحل

پس باید اجمالی ازاوصاف و اخلاق اجتماعی او بگویم .

آن مرحوم چنانکه خود در شرح حال خود نوشته پس ازتحصیلات عمیقه درعلوم اسلامی وادبی ومخصوصاً عربی یکی دوسال قبل‌ازظهورمشروطیت درایران بانگلستان رفت قبل‌ازاین سفروی بقدری درعربیت وعلوم ادبی و تاریخی ومخصوصاً درنحومایه عظیم اندوخته بود که ازبهترین مدرسین نحو درطهران بود ودرمدرسه معیر ومدرسه مروی مشارٌبالبنان بوده چون والداو ازفضلای بنام درسیرو تواریخ ویکی از مؤلفین نامهٔ دانشوران بود مرحوم شیخ محمد باسم آنوقت وی هم‌مانند یکی‌ازبهترین فضلای متجدد این زمان دراین رشته بحدکمال رسیده بود وسیرت حضرت رسول را باعمان تحقیق و دقّتی که بعدها داشت تتبع و تألیف کرده بود وضمناً درمدرسهٔ سن لوئی هم

زبان فرانسه را بطور کامل فرا گرفت و باز مخصوصاً در نحو و صرف فرانسه یدطولی داشت، تلمذ مرحوم ذکاء الملك و برادرش نزد او و درعربی اورا هم موجب کسب کمالات جدید شد و با آن خانواده رفیق صمیمی و دائمی شدند. تربیت زیر مراقبت مرحوم شمس العلماء هم که خود ادیب دانشمندی بود تأثیر عمده در تحصلات او داشته است واین خوشبختی باسعادت عظیم حسن تصادف آشنائی او در انگلستان باعلامهٔ معروف ادوارد براون عامل عمدهٔ ترقیات علمی او بوده اند .

مرحوم براون برحسب اتفاق باین دانشمند مستعد شرقی برخورد و چنانکه عادت وخلق جمیل او بود علاقهٔ زیادی بقزوینی پیدا کرد وهدایتش نمود ودستش را گرفت وحمایتش کردو در واقع اورا براه تحقیق انتقادی بطریقه مغربی سوق کرد و حتی بعضی مقالات مرحوم قزوینی را مانند آنچه در بارهٔ مسعود سعد سلمان نوشته بانگلیسی ترجمه و نشر نمود . چون مرحوم براون علاوه بر مقامات عالی علمی او اخلاق ملکوتی داشت ومحب اسلام و مسلمین و شیفتهٔ ایرانی و ادبیات ایرانی و مجاهد درراه استقلال و آزادی وترقی مملکت مادر نهایت بیغرضی وقربةالی‌الحق بود مرحوم قزوینی هم فوق العاده شیفتهٔ آن رادمرد که مادر گیتی نادراً نظیر او را میزاید شده تعلق عجیبی باستاد انگلیسی پیدا کرد که خارج از تصور است و اگر شرح حالی که در موقع وفات آن دانشمند بزرگوار نوشته خوانده باشید خواهید دانست که چه ارادتی بآن نمونه انسان کامل فرشته سیرت داشت . پس از وفات براون چند سال دست ودل مرحوم قزوینی از کار باز ماند و اقبال نوشتن نداشت ومیگفت «علی الدنیا بعدك العفاء» . اینستکه این علامهٔ ایرانی هم همان روش عدالت دوستی علامهٔ انگلیسی را داشت . دروطن پرستی وطرفداری ازمشروطیت وآزادی ازهیچ سیاست پیشه خوب و پاك و نجیب مقیم ایران عقب نبود بلکه خیلی جلوتر و باغلو بود . در محبت باسلام و مسلمین ومدافعهٔ حقوق مسلمانان ازهرملت بحد تعصب افراطی راسخ بود و هیچ وقت تغییر نکردو در آخرین سال عمرش هم از اوضاع فلسطین فوق العاده دلخون بود .

یك حکایت ازمراتب وطن دوستی وی شایان ذکر است : ازسه‌چهار سال قبل از جنگ اول دنیائی درسال ۱۳۳۲ قمری جمعی ازایرانیان پرشور ووطن پرست در پاریس

برای دفاع ازحقوق ایران همکاری داشتند از قبیل آقایان پور داود وکاظم زاده و مرحوم اشرف زاده و مرحوم آمیرزا محمدخان یاشیخ محمدخان نیزاز دل و جان بانهایت شورو تعصب ملی با آنان همدستی میکرد ودر موقع اتمام حجت هـای روس وتجاوزات عظیمهٔ آندولت درسنه ۱۳۲۹و۱۳۳۰قمری درجرایدومحافل فرانسه و برای تحریك افکار عامه درآن مملکت کار میکردند در موقع کشتار آزادیخواهان در تبریز بدست روسها بهمتاین جمع وهمدردهای فرانسوی اجتماع شورانگیز بانمایشی (میتینگ) باشتراك هزاران اشخاص درپاریس دادهشد ونیزاین رادمردان وطندوست روزنامه‌ای فارسی باسم رستاخیز تأسیس و انتشار دادند ومجمعی(گویاهفتگی) برای خطابه داشتند (اگر در جزئیات این امورخطائی کرده باشم بقیة الماضین حاضر آن مجمع فاضل محترم آقای پورداود تصحیح فرمایند) . از جمله فعالیت آنهامقالاتی مهم و مؤثر بود که درمجله عالم‌اسلامی(Revue de monde Musulman) نشرشد که اسم مدیرآن که از معاریف فرانسه بود در این آن‌از خاطرم رفته ومستشرقینی مـانند بوآ وغیره درآن کارمیکردند ومرحوم قزوینی نیزیکی ازمشوقین آن مجله برای‌این قسمت کاربود . آن مجله‌در آن موقع مقالات خوب‌وشورانگیزی‌برضد تجاوزات‌روس درایران‌نوشته‌ودریك‌شماره‌عکس‌شهدای‌تبریز واجساددارآویخته مرحوم‌ثقة الاسلام وشیخ سلیم وناصری وضیاء العلماء ودیگران را نشرنمود .

پس از آغاز جنگ دنیائی فرانسویها درضمن استفاده در هرقسمت برضدآلمان بخیال استمداد از رفقای ایرانی خود افتاده وهمان جمع‌مستشرقین وغیره گاه و بیگاه بسراغ وطن دوستان ایرانی‌آمده از آلمان‌بدگفته و باشاره وتلویح و تصریح‌تقاضای فعالیت برضد آلمان ومنفعت متفقین داشتند . این‌دسته ایرانی پاکدل که خون در عروقشان از تجاوزات روس‌بایران میجوشید ولابد هرشکست روسیه بدست آلمـان برای آنها حکم وقعهٔ خیبر وجشن بود البته بظاهر نمی‌توانستند چیزی‌بگویندونفی بکشند و برحسب ظاهرشاید بفرانسه دلسوزی‌هم‌نموده‌ومماشات میکردند زیرا که درفرانسه‌تعصب‌ملی‌چنانکه میدانیدخیلی‌شدیدوگاهی افراطی‌است‌وادنی‌استشمام‌میل بآلمان در آن‌موقع‌جان‌آدم را بخطر میانداخت لکن چون اصرارحضرات ازحدگذشته

و از اشاره بتصریح رسید این‌دوستان ایرانی مصمم شدند که پرده ازروی کاربرداشته و تقاضای فرانسه‌ها را صریحاً رد کنند. پس روزی مدیرمجله عالم اسلامی دعوتی از آقایان کرد که مطلب رافاش در میان نهاده اصرار کندوچون آقایان‌میدانستندمقصود چیست باکمال‌اکراه‌رفتند ومرحوم قزوینی شماره‌های مجله‌را که‌عکس شهدای‌تبریز وسایر مقالات‌مشتمل برمظالم روس بود همراه برداشته زیر پالتو یالباس پنهان کرده آنجارفت ووقتیکه مدیرفرانسوی مجله شروع بصحبت خود کرد، ودنباله‌داد وطفره وسکوت‌مفیدنشدیکباره‌حوصله‌مرحوم‌قزوینی‌سررفت‌ومنفجرشدوشماره‌های‌قدیم‌مجله رابیرون آورده عکس‌شهدای ایرانی را بازنموده‌فریاد زد مسیو.... شمااز مامیخواهید بکمک‌روس برویم همان روسی که‌این‌فجایع راکه‌شماخود نوشته‌ایدبرسر مملکت و ملت‌ما آورده است وبزبان حال یامقال گفت‌حیا نمی‌کنید که‌از وطن‌پرستان‌داغدیدهٔ ایرانی تقاضای مددو تبلیغ درمملکت خود برای متفقین و برضدمملکتی که دشمن روس است میکنید. حضرات سرخورده و باکمال اوقات تلخی‌دم فروبستند و چندی بعد از آن‌همهٔ آن‌ایرانیان بامرحوم قزوینی به‌برلن رفته بوطن دوستان دیگرایرانی درآنجا پیوستند ودر تحریر روزنامهٔ کاوه شرکت نمودند و آنمرحوم خود مقالاتی تحت‌عنوان «اکاذیب مضحکه» وغیره درکاوه مینوشت.

آنمرحوم ازصفت حقارت فطری‌وبقول فرنگیها Complexe d' inferoirite در مقابل فرنگیهاکه هزار افسوس مرض و بائی بین غالب ایرانیان شده بالمره عاری بودو ابداً بذلت درمقابل آنهاتن در نمیداد و بسرفرازی وسربلندی کامل‌زندگی می کرد وشاید بهمین‌جهت مورد احترام‌همه خارجیان بود.

عرض‌کردم که من امروز داخل دربیان فضائل علمی آنمرحوم نمیشوم‌وشاید برای آن کارکه‌هم لااقل‌ده‌بار مفصل ترازاین خطابه عزا بایدبشود و هم مستلزم‌دخول در مباحث فنی‌میشود مجلس دیگری لازم‌است چه‌اینجانب ازمقامات فضلی‌وتحقیقات بدیع وگاهی‌مبتکرآنمرحوم آنقدرمیدانم که باآنکه فقط‌از شطری مطلعم وبس باید کمال خود داری از حمل شدن اظهارات خودم برمبالغه بکنم که عرایض من‌قیاس براغراق «که ترکنی سرانگشت وصفحه بشماری» نشود. اینست که در این مقام

فقط باشاره ببعضی اخلاق انسانی او اکتفا میکنم.

علامهٔ مشار الیه ازصفت بخل وضنت در علم مطلقاعاری بود واصلا حسد نداشت و جملهٔ معلومات خودرا همواره برطبق اخلاص عرضهٔ طالبین علم میداشت واز جواب هیچ سؤالی مطلقا درهمهٔ عمرش مضایقه نداشت و بوجه اوفی و اکمل و مشبع و شافی و دقیق ومستوفی جواب میداد وهیچ مراسله رابیجواب نمیگذاشت و جواب مشروح میداد واگر علمی بوددلایل و شواهد تفصیلی باذکر موضع وصفحهٔ کتب مرجع و مآخذ درج مینمود . آنمرحوم تمام وقایع وامور مشهود ایام زندگی خودرا ازمخارج روزانه تاواقعات مهمه ومسائل جدیدهٔ علمی یادداشت میکرد هر کتابی بدستش میرسید پشت کتاب جزئیات آنراو روز و تاریخ وصول آنراحتی تاریخ وصول اجزای کتابی را که بتفاریق نشر میشد ثبت مینمود وهمه را از باء بسم الله تاتاء تمت میخواند واشتباهات یامطالب جالب نظرآنرا درحاشیه یادداشت میکرد ودرپشت جلدکتاب شمارهٔ صفحه و سطر مطالب مهمه رایادداشت میکرد که بعدها پیداکردن آن آسان باشد . درهر مطلبی ازمطالب بمجرد صحبت دست دراز میکرد و در نیم دقیقه کتابی می آورد و صفحه راپیدامیکرد وعین مطلب رامیخواند حتی مجلات وجراید و نشریات مبتذل فارسی هم هرچه باو میرسید بدقت میخواند مگر گاهی که از خرابی زبان واغلاط وتعبیرات و لغات والفاظ بقول خودش مهوع و «من در آورده» حالش بهم میخورد و از ترس انقلاب حال دیگر نمیخواند . غالب آنچه را هم که میخواند در حاشیه انتقاد یعنی مدح یا قدح میکرد وگاهی به بیان شدید و خوب بخاطردارم که گاهی از بعضی اوراق مبتذل فارسی که در برلن در ۲۸ سال قبل در ادارهٔ کاوه از نظرش میگذشت درحاشیه میدیدیم که از فرط تاثر ازسستی عبارات ولغات واصطلاحات «مندرآورده» شرحی نفرین نوشته و لعنهم الله وخذلهم الله و قطع الله نسلهم کما یقطعون حیوة اللسان الفارسی وغیره نثار بعضی نویسندگان بیسواد یامسامحه کارو یاهوسکار اختراع و تجدد بمعنی خودشان میکرد و البته همان اندازه هم در ثنا و قدردانی ازفضلا ومردم باسواد سعی میکرد و دراین باب ازآنچه من دیده ام زمانا تالی حسنعلی خان گروسی امیر نظام بود که همان تقید و تعصب در سواد صحیح و حتی حسن خط هم داشت . مرحوم امیر نظام را رسم

برآن بود که وقتی در مجلس اوشخصی معممی می‌نشست خواه از محترمین در صدر مجلس وخواه شخص نسبةً محقری درصف نعال امیر نظام بغتة از جنـاب شیخ معنی شعری راازمتنبی یابحتری‌وغیره یانحو جمله عربی میپرسید واگر درجواب عاجز شد میگفت آخوند بیسواد پاشو وجاخالی‌کن و اگر خوب جواب میداد درصورتیکه در پائین مجلس بود اورا نزد خود ببالا میخواند واحترام زیاد میکرد و در نتیجه ایـن تشویق مستمر در ظرف سالیان حکومت وی در تبریز علم‌و ادب خیلی رواج گرفت وهم چنین خوشنویسی . بلی‌این احترام مقام علم‌درگذشته خیلی بیشتر بود و بدبختانه حالا تاحدی جزاز طرف بعضی ذوات‌دانش‌خواه این‌رسم ضعیف یـامنسوخ شده است اگر میزان احترام وقدرشناسی وتکریم با فراهم نمودن وسعت وزفاه معاش متناسب آن بااندازهٔ علم و علو مقام علمی قیاس بایستی بشود میبایست علامـه قزوینی هـم زندگی مرفه تری‌مانند رودکی یابختیشوع طبیب که‌اخیراً در خطابه‌ای میزان‌عطایای واصله باورامعادل سه‌ملیون و نیم‌لیرهٔ طلای انگلیسی شمردم داشت لکن هیهات کـه آنمرحوم از وسعت معاش وزفاه مادی محروم بود و پارسال در نهایت‌ناخوشی‌باوجود لزوم وضرورت ومیل شدید نتوانست به‌شمیران برود ودر گرمای شدیددرخانه‌محقر خود ماند .

مرحوم احتشام السلطنه باینجانب حکایت‌کرد که‌وقتی شاهزاده ظـل‌السلطان بآفتی درچشم مبتلی شد واز اصفهان بطهران آمد و قصد کرد برای معالجه بـاروپـا برود ناصرالدین شاه اجازه ندادو گفت بهترین کحال‌فرنگستان را آنچه مخارج‌باشد میدهیم و اینجا میآوریم پس‌باصرف مبالغ گزاف گالزووسکی‌مشهورترین‌طبیب‌چشم فرانسوی را راضی‌کردند برای مدت کوتاهی ازپاریس بطهران بیاید و آمد ودرقصر ظل السلطان که بعدها مقر وزارت معارف شدوحالا هم هست جای گـرفت ومشغول معالجهٔ چشم شاهزاده‌شد . در این بین دراوقات فراغت‌خود دیگران را هـم‌معاینه و معالجه میکرد البته بدون اجرت . پس مردم طهران خبر شدند که طبیب‌نامداری که کوررا بینا میکند اتفاقاً بطهران آمده‌و ریختند آنجا و برای نشان دادن چشم خود باوبرهمدیگر سبقت میجستند واز آنجمله بودند اعیان و معاریـف و شاهزادگان و

رجال واشراف بطوریکه در آن چندساعتی که‌او در اطاق پشت طالار بزرگ مشرف برباغ ودر بیرونی مشغول پذیرائی‌مرضی‌بود نه‌تنها طالار از منتظرین پربود بلکه دنبالهٔ صفوف تادرباغ وخیابان هم‌میرسید و لذا آن‌طبیب نامدار ترتیب نوبت مقرر کرده‌بود که‌هرکس‌بنوبت‌یکی بعداز دیگری پیش‌او برود . روزی مرحوم‌علاءالدوله برادر بزرگ احتشام السلطنه برای‌معاینه چشم نزد طبیب‌فرانسوی‌رفته بودو برادرش راکه فرانسه میدانست نیز برای کمک‌همراه خود برد مشارالیه نقل کرد که پس از انتظار زیاد که نوبت علاءالدوله رسید وماوارد اطاق گالزووسکی‌شدیم و پشت سرما بترتیب نوبت صفوفی از انبوه مردمان محترم منتظر بودند در ورودنزد طبیب‌ازپنجره مشاهده شد که آخوندی (در واقع سیدی) کوتاه قدو پیرعصا در دست باقدخمیده‌از در بیرونی ازخیابان وارد باغ میشود . بمجرددیدن او علاء الدوله‌عقب کشیده و به‌کحال فرانسوی گفت‌خواهش میکنم آن‌آقا راکه دارد میآید مقدم بدارید و نوبت مرا باو بدهید ومن‌باز‌منتظر میشوم مسیو گالزووسکی‌باکمال تعجب وقدری تغیر گفت یعنی‌چه اگرشما ازنوبت خودصرف نظر میکنید نوبت بتالی‌شما میرسد وشایدصدنفر پشت‌سر شماهست تانوبت بآن آخوند حقیر برسد علاءالدوله جواب داد بهر حال من نمی‌آیم و یقین هم‌دارم که‌تمام‌رجال ومحترمین هم‌که بعد از من نوبت‌دارند صرفنظر خواهند کرد تا آن آخوند اول معالجه‌شود پس علاءالدوله ازاطاق بیرون‌آمدوطبیب فرانسوی باکمال حیرت مشاهده کردکه هرکسی‌رابه‌نوبت یکی بعد از دیگری‌نزد خود خواند . همان حرف‌را گفتندکه اول بایدآن سیدمعالجه شود وهمه راه‌دادند تا آن دانشمند عصاکوبان و آهسته باطاق کحال رفت آن آخوند سید مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه‌بود که‌هرکس‌نظرش باوافتاد درمقام تکریم پاعقب گذاشت و این‌امر تأثیر غریبی درحکیم فرانسوی کردکه قدک‌پوشی بخاطر علمش برخز پوشان در این مملکت تقدم داردوجمله بحرمت او کرنش وتعظیم میکنند در جملهٔ معترضه میخواهم برای یادخیر بگویم که‌در این صفت یعنی‌قدردانی و احترام از علم ودانشمندان‌استاد من‌مرحوم دکترمحمدخان کرمانشاهی معروف بکفری نیز ممتاز بودوهمین طور بود دوست فراموش نشدنی مامرحوم استاد ادوارد براون .

در وصف خصایل و ثنای صفات مرحوم قزوینی میخواهم سخن بیك خاصه بسیار عظیم وی ختم کنم که بنظر من هم از حیث فضائل اخلاقی و هم از لحاظ مزایای علمی اعظم اوصاف ممتازه و بارزه او بوده است و آن دقت وصحت و نهایت تحقیق وحتی مبالغهٔ شبیه بافراط بود درتدقیق مطالب وعدم اظهار آن بدون اطمینان کامل وقطعی از صحت آن بااستدلال کافی ووافی ومشبع وعدم عمل بظن مگر باقیدظنی بودن آن واحتراز شدید از مسامحه واعتماد بحدس یاحافظه و مراجعه بمآخذ موثوقه کاملة الوثوق برای هرمطلب وکلمه‌ای بحدیکه آنچه اززیر دست او برمیآمد شایان اعتماد کامل بود وبقدریکه مقدور بشری است ازسهوو خطا و اشتباه مصون بود و این دقت چنانکه اخیراً درمقاله‌ای اظهار کردم برحسب ظاهر درنظر مسامحه کاران شاید بحد وسواس تلقی میشدچنانکه خود یکبار بمن گفت که پس ازاتمام طبع کتاب چهارمقالهٔ نظامی عروضی باهمه دقت مستمری که‌در تصحیح آن کرده‌بودم یکی ازفضلای معروف ایران غلط نامه ای برای آن ترتیب‌داده و برای من‌فرستاد ومن در مشاهدهٔ آن تکانی خورده و بقدری متأثرشدم که از آنوقت به‌بعد هروقت قل‌هوالله احدهم بنویسم بحافظه اعتماد نکرده وقرآن را میاورم و باچشم سربآن مراجعه نموده ومی‌بینم وچنانکه درهمان مقاله بیان کرده بودم این‌صفت ابداً ضعف ووسواس نباید شمرده شودبلکه فوق‌العاده خوب ومطلوب وواجب است وایران‌وطلاب علم‌و ادب آن بیش‌ازهرچیز بآن‌حاجت شدید دارند واگر کسی بعضی‌از کتب پرمسامحهٔ فضلای نامدارمارا از هزارسال باین طرف بدقت تصفح کرده‌باشد اهمیت این نقادی محققانه راخوب درمی یابد وفرق بین‌علامه قزوینی که‌برای تحقیق وتدقیق تاریخ وفات فلان حکیم یاشاعر یا سلطان و بودن آن در۱۵ جمادی الاولی یا۱۵ جمادی الاخره‌فلان سال آنهمه تتبع میکردو یك دانشمند کثیر التألیف قرن‌اخیر راکه گوید بایزید بسطامی معاصر امام محمد باقر بودو در سنه ۲٦۱ ﻫ درگذشت خواهد دریافت و بنابراین بقول قدماء چون مکثرمجید نادرالوجود و بلکه از اندرنوادراست (مانند نولدکه آلمانی) لذامقل مجیدرا برمکثر مسامحه کارترجیح خواهند داد .

مرحوم قزوینی وطریقهٔ تدقیق و تحقیق انتقادی اودر مشرق امرابتداعی نبود

بلکه در واقع طریقهٔ متقدمین از علمای محقق و با دیانت بود مانند طبری و بیرونی و زمخشری و جاحظ و غیرهم که در قرون اخیره متروك شده و آنمرحوم آنرا با تکمیل بر وفق مقتضای عصر و اخذ طریقه انتقادی علمای محقق مغرب احیا نمود. ارباب فضل البته از این طریقهٔ قدماء اطلاع دارند و فقط برای استفادهٔ آنان از محصلین علم و ادب که شاید هنوز ندانند دو مثال ذیل ذکر میشود: در تاریخ طبری که مطالب و تواریخ را با نقل حدیث و سلسلهٔ سند روات بدقت ذکر میکند حتی مثلا در وقایع تاریخی مربوط بساسانیان هم که ارتباطی با روایت اسلامی ندارد غالباً یك واقعه و مطلب را با دو سلسلهٔ سند روایت که با «حدّثنی» شروع میشود دو مرتبه و گاهی سه مرتبه روایت میکند که اصل مطلب قطع نظر از روات عیناً لفظاً بلفظ یکی است مگر در یك کلمه یا یك حرف یا فقط واو عاطفه و معذلك ثبت هر دو روایت مختلف را که در اساس فرقی ندارد با ذکر تمام سلسله سند لازم میشمارد مثال دوم که بسیار مفید و برای مبتدیان بهترین درس دقت است و هرجوانی آنرا باید در مدرسه بیاموزد و حقیقةً هم نظایر آن در مورد علم رجال مبتلی به است آنست که روایت کرده اند (شاید عین روایت بالفاظ در نظر بنده نباشد ولی مآل آن اینست) که ابوالفرج معافی نامی گوید که در موسم حج در شب ماهتابی (ایام تشریق) در منی بودم شنیدم که یکی صدا میکند ای ابوالفرج بخیال افتادم شاید مرا میخواهد ولی پیش خود گفتم شاید دارای این کنیه در بین حجاج متعدد باشد پس اندکی بعد شنیدم که همان منادی فریاد میکند ای ابوالفرج معافی پس خواستم پیش بروم ولی باز تأملی کردم تا اینکه صدا کرد ای ابوالفرج معافی بن زکریا پس نزدیك بیقین شد که با من کار دارد اما باز اندکی تأمل نمودم این بار صدا کرد ای ابوالفرج زکریا بن معافا بن یحیی چون تصور نمیکردم دیگر غیر از من کسی جامع این نسبت باشد پس بلند شدم و هنوز بسوی او حرکت نکرده بودم که فریاد زد ای ابوالفرج معافی بن زکریا بن یحیی نهروانی آنگاه دیگر ادنی شکی برای من نماند و یقین قطعی شد که مرا میخواهد چون من خود را منحصراً دارای این نسب و نسبت میدانستم و محال میشمردم که کسی دیگر جامع تمام جزئیات این نسب آباء و اجدادی و نسبت محلی باشد پس نزدیك او رفته و پرسیدم چه کار دارد گفت آیا شما ابوالفرج معافی بن زکریا بن یحیی نهروانی هستید گفتم بلی گفت از کدام نهروان

از نهروان شرق یانهروان غرب گفتم از نهروان شرق گفت ببخشید من ابوالفرج معافابن بن زکریایحیی بن نهروانی غرب رامیجویم (اسامی که ذکر کردم ازحافظه بود و گمان میکنم بااصل روایت اختلاف داشته باشد ولی برای مقصود فرقی نمیکند) و از این حکایت عبرت ومعرفتی برای جوانان فاضل ولی سریع الحکم عجول ومسامحه کارحاصل میشود که درپیروی استاد بزرگ علامهٔ قزوینی بدقت اکمل و تعمق وتصفح و کسب اطمینان ویقین خوگیرند .

بیان سیرت وترجمهٔ حال کاملی ازمرحوم قزوینی کارسهلی نیست ومحتاج بـه تتبع کامل واحصاء تعداد کتب ومقالات او و گزارش ایام زندگی وتاریخ کامل حیات او سال بسال است که نه من چنان فرصتی داشتم ونه درچندروزتهیه آن ممکن بود ومنظور من امروز ادای آن وظیفه نبود وامیدوارم یکی ازدوستان فاضل آنمرحوم مثلا خلف روحانی او آقای اقبال متعناالله بمزید افضاته این مهم را بعهده گرفته وبروجه وافـی ادا کنند .

یکی دیگرازاخلاق مرحوم قزوینی صداقت ورفاقت و وفای دوستی او بود که محبان اورا مجذوب ساخته بود وبرای اینجانب افتخاریاست که درزمرهٔ دوستان او منسلك بودم وازمحضرفیض اومستفیض وآرزوی آندارم که قدمی درپی اوبتوانم بردارم خداوند اورا غریق رحمت گرداندوماکه دراین مجلس تذکرجمع هستیم باید برای شادی روح آنمرحوم آنچه ازدست مابرآید توجهی برای بازماندگان آن افتخارایران بکنیم وامیدوارم اولیای دولت زودتر اقدامی برای برقراری مقرری ایام زندگی آن مرحوم درحق عائله او بفرمایند ومیدانم که این قصد خیر را دارند ولی دراین ثواب عجله لازم است که بساخانوادهای درانتظار ختم تشریفات قانونی انحصار وراثت وغیره وتملك قطعی چیزی ازما ترك متوفی باید دست خالیروزبگذرانند. درختم کلام شاید مناسب است که باحترام روح پر فتوح آنمرحوم قیام کرده ویك دقیقه سکوت خاضعانه اختیار کنیم .

اثر طبع استاد بزرگوار آقای لطفعلی صورتگر
استاد دانشگاه

دریغا که خورشید تابان نشسته — و زآن خاک انده بر ایران نشسته
رها گشته تیری زشست زمانه — که پیکان او بردل و جان نشسته
ادیبی بخاک اندرون رخ نهفته — بـه بحر فنا مهر تابان نشسته
ادب بـر مزارش بماتـم ستاده — بسوگش هنرزار و پژمـان نشسته
هنرور بمرگت قلم بـر شکسته — سخنگو دریده گریبان نشسته
فری ای گران قدر مردی که گیتی — ندیدت زمانی تن اسان نشسته
ز فرهنگ ایران بجا بود گنجی — که برسرش گرد فراوان نشسته
تو بر پاس آن گنج تازنده بودی — شب وروز همچون نگهبان نشسته
جهان شد پر آواز نام بلندت — تو بیمار و در کنج تهران نشسته
بخوان نوالت پی ریزه خواری — گروهی زگبر و مسلمان نشسته
فرو برده سرها بکرنش که آنجا — گرانمایه ای برسرخوان نشسته
یکی جشن بر پـای بینم بمینو — کجا «خواجه» برصدر ایوان نشسته
زبان آورنغز گفتار «سعدی» — خداوند کلک در افشان نشسته
ستایشگر رادی و قهرمـانـی — جهان پهلوان خراسان نشسته
همان رودکی چنگ در برگرفته — کنار بتی نار پستـان نشسته
سخن گستر سیستان شادوخندان — بهمدوشـی سعد سلمان نشسته
همان دختر کعب رخ بر گشاده — کنارش مهستی غزلخوان نشسته
خوی افکنده برعارض انسان که گوئی — به برگ گلی قطره باران نشسته
تو در مجلس بزم آن نامداران — چویکتـا چراغی فروزان نشسته
گرا کنون ازاین روضه رخ برگرفتی — تن آسان وخرم برضوان نشسته
همـی بینمت ای سمـی پیمبر — که بامصطفی شادوخندان نشسته
تو خود زنده جاودانی که نامت — چو دیهیم بر فرق ایران نشسته

اثر طبع استاد بزرگوار آقای همائی

قطعه تاریخ

مادهٔ تاریخ وفات علامهٔ شهیر ادیب بی نظیر مرحوم میرزا محمد خان ابن عبدالوهّاب بن عبدالعلی قزوینی وفاتش درساعت ۱۰ شب شنبه ۲۹ رجب ۱۳۶۸ ه ق موافق ۷ خرداد ۱۳۲۸ شمسی هجری ولادتش ۱۵ ربیع الاول **۱۲۹۴ ه ق مدفنش در** مقبرهٔ ابوالفتوح رازی جنب حضرت عبدالعظیم ری

قزوینی پور عبد وهّاب — همنام پیامبر محمّد
مجموعهٔ فضل کز مقامات — شرحش نتوان بصد مجلّد
تفصیل معانی بدیعش — در حوصلهٔ بیان نگنجد
دریای علوم و گنج آداب — کاورانه کرانه بود و نه حد
بنیاد بلند کاخ تحقیق — از پرتو رای او مشیّد
درمحضر او کمینه شاگرد — صد همچو کسائی و مبرّد
خود گرچه برفت، نام نیکش — در لوح جهان بود مخلّد
پیغمبر علم بود و گردید — از وی سُنن ادب مجدّد
پرسید سنا زسال فوتش — چون ساخت ز خاك و خشت مرقد

وهاب بجمع آمد و گفت
پیغامبر ادب محمد
۱۳۶۸
۱۳۵٤ + ۱٤ = ۱۳۶۸

از آنجاکه تکریم مردان بزرگ در استوار داشتن بنیان وحدت ملی تاثیر فراوان دارد وزارت فرهنگ ودانشگاه وفرهنگستان ایران فریضه ذمت‌خودداننستند که این‌مجلس تذکار وتجلیل را فراهم آرند.

مادر اینجا گرد آمده‌ایم که ازمناقب وفضائل عالیمقدار علامه قزوینی‌طاب ثراه یاد کنیم تامگر بهره ای‌ازحقوق بیکران آن‌دانشمند که‌عمرشریف خویش را در تحقیق و تتبع علوم‌و معارف ایران درمنتهای خلوص‌و جوانمردی ایثار فرمود اداشود .

بمحض انتشار خبر جانکاه ارتحال این آزادمرد باایمان قلوب دانشمندان وفرهنگ دوستان را تأثر عظیم‌واندوه‌شدیدفراگرفت، زندگانی درخشان‌فقیدداشور بملازمت تقوی و ترویج مفاخر ومأثرایران گذشت وتاآخرین لحظات‌حیات بفعالیت علمی‌و ادبی اشتغال‌داشت.

چون قویترین نگهبان شرف‌و استقلال ملك‌وملت وجود گرامی علماءوادباست بحفظ آثار نویسندگان طرازاول وفضلای نامی‌توجه و اعتنائی‌خاص باید مبذول‌داشت زیرا این حسن‌اهتمام باعث آنست که نسل‌حاضرونژادآینده‌کشور در کسب‌معلومات و فضائل ازهیچگونه رنج‌و زحمت نیندیشند و بکوشند تادر شمار بزرگان‌سلف‌قرار گیرند تاگذشته از زندگانی پرافتخار، پس ازمرگ نیز نام نیك آنان زنده وآثارحیات پرافتخار ایشان‌درپناه قدرشناسی، از دستبرد حوادث محفوظ ومخلد ماند .

خاطر فرهنگیان ازفقدان قزوینی آنگاه تسکین خواهدیافت که بذری که‌امثال و نظائر وی درسرزمین مقدس ایران‌افشانده اندبر پرتو همت دانشمندان وفرزندان شایسته وطن سرسبز وبارور گردد.

خداوند متعال مارا توفیق دهد که قدر دانشمندان با ایمان خود را بشناسیم و پیوسته تبجیل و تعظیم مجاهدان طریق علم و ادب را وجهه همت و کمال

مطلوب سازیم .

هزاران درود و آفرین برروان پاك مرحوم قزوینی باد که کشور مارا در عالیترین درجات ازفضل وشرف جای‌داد و نظر احترام دانایان جهان را باین مملکت معطوف‌ومتوجه ساخت. البته در این‌ماتم بزرگ نه‌تنها محافل علم‌و ادب بلکه عموم افرادملت شریك‌وسهیم وقرین‌حرمان واسفند.

بنده بنام فرهنگیان ببازماندگان استاد دانشمند تسلیت میگـویم و امیدوارم خداوند همه‌را موفق فرمایدکه بسیرت‌شریف آن مرحوم‌علامه قزوینی اقتدا جوئیم ویادگارهای ارجمند برای اخلاف خود بجای‌گذاریم.

پس از نطق جناب‌آقای وزیرفرهنگ جلسه یادبود درمیان حزن و اندوه وتأثر حضار ختم شد .



بخش دوم

مقالات و اشعاری که بمناسبت فوت استاد علامهٔ قزوینی گفته شده و یا انتشار یافته

اثر طبع آقای بدیع الزمان فروزانفر
استاد دانشگاه

در رثاء علامه قزوینی

این قصیدهٔ پر مغز و استادانه تراوش طبع استاد بدیع الزمان فروزانفر است که بمناسبت روز چهلم وفات علامه قزوینی (چهارشنبه ۵ تیر ۱۳۲۸ = نهم رمضان ۱۳۶۸) انشاء وانشاد شده .

نوبهار امسال بس نغز و لطیف است وفری … لیك از او بهر من آمد گرم و انده پروری
هر کسی خوش در سماعی بر هوای گلرخی … من چو بلبل در فغان ، چون گل بپیراهن دری
هر طرف گلهای رنگین جلوه گر ، وزغم مرا … رخ ززریری ، اشك خونین ، دست و بر نیلوفری
هر کسی را دامن امیدی افتاده بدست … مر مرا از بی نصیبی حسرت و ارمان خوری
سینهٔ من آذر افشان کوه را ماند ز غم … زان دمم سوزان بود همچون لهیب آذری
سیل خون راندم ز چشم این آتش افزونی گرفت … ای عجب آتش که افزونی پذیرد از تری !
من میان آب و آتش حالتی دارم شگفت … حالتی کانرا نیارم گفت و نبود باوری
زارمی نالم من و لاله است در وجد و سماع … خون همی گریم من و مرغست در خنیاگری
چون نگریم؟ چون گلستان هنر پژمرده گشت … در بهاران از نهیب تند باد آذری
سر کشید اندر نقاب خاك ، آن دانا که داشت … در جهان فضل بر ملك معانی سروری
پیشوای اهل تحقیق و خداوند ادب … کعبهٔ معنی شناسان ، قبلهٔ دانشوری
آن محمد نام محمود السیر کز روی طبع … داشت استغنای سلمانی و صدق بوذری
زین محمد یافت قزوین عز و رتبت همچنانك … زان محمد خاك یثرب عز و جاه و برتری
خواند قزوین را خراسانی دگر خاورشناس … زان کز آنجا شد پدید این آفتاب خاوری
آن مبرا گفتش از نقصان در انواع کمال … گر چه نبود آدمی از آفت نقصان بری
آنکه بر دفتر ز کلکش هر زمان پیدا شدی … نقش های مانوی یا لعبتان آزری
گرچه عقلش پایه از گردون بسی برتر شناخت … قدر او نشناخت این گردون و ماهم برسری
ور چه جان پاك او را کبریای علم بود … دور بود او از چه ؟ از خودبینی و مستکبری
صاحب مغنی غنای او بنحو ار دیدیی … بر درش بنشستیی از بهر دریوزه گری
نزد او آسان نمودی گرچه دشوار است و صعب … مشکلات نظم بوتمام و شعر بحتری
بود چون سمعانی اندر ضبط انساب رواة … وزدرایت چون ابوجعفر بفقه جعفری
در ادب و اندر نوادر پایه بالاتر نهاد … از خلیل و اصمعی و زبن درید وازهری

شرط تهذیب لغت راچون محیط آمد بفضل   پس خط ترقین کشید او برصحاح جوهری
هم بنقد فن تاریخ و سیر بد بی همال   گر بتاریخ وسیر با چشم حق بین بنگری
عقل راسرمایه ها بخشید و از تحقیق نو   معرفت رابست زیورچون عروس زیوری
از فزونی معنی اندر لفظ جان افزای او   لفظ خواهد تاشکافد بر خود ازفرط پری
از خط او جلوه گر بینی بصد کشی و ناز   حوریان خوب صورت در لباس عنبری
در جهان آخشیجان هرگزی آثار اوست   آسمانی آیتی دور از فساد عنصری
گو ببین اعجاز آثارش در احیای علوم   هر که او باور ندارد معجز پیغمبری
خامهٔ او کرد با اعمی و شان یافه گوی   آنچه کردی با دو گویان ذوالفقار حیدری
ای بسا کآموخت راه نو بـه سحاران نثر   نفثهٔ هاروت کلکش در طریق ساحری
دانشی مردی که افزو نتر ز پنجه سال بود   کار او دانش پژوهی یا که دانش گستری
تشنه کام فیض معنی بد ز استسقای زفت   طبع آن دریای دانش با همه پهناوری
گوهر دین عرضه بر بد گوهران هرگز نکرد   اینت جانی پاك گوهر، اینت مردی گوهری
عالمی بد مندرج در پیکری بس مختصر   چون هلال اندرضعیفی، همچو نال ازلاغری
هم ببستر یکزمان نا سود از تحقیق و بحث   گرچه بود از نا توانی قرب سالی بستری
مانده از رفتار پای و دستها لرزان ولیك   فکرتش ثاقب، زبانش نیز درمنطق جری
درزمین پنهان شد اوچون زرزجور آسمان   ای زمین برخود ببال ای آسمان برخود گری
او بقدسی آشیان پرواز کرد و وار هاند   جان علوی زاد را از ننگ بی بال و پری
عقل کل زیبد که درجمع سرانداران عرش   خاك غم بپراکند بر سر بمرگ این سری
خود که یارد کرد ایضاحی چنان کاندرخوراست   شعر امری القیس کندی با لبید عامری
یا که روشن میتواند کرد از روی کمال   راز شعر حافظ و مسعود سعد و انوری
ای دریغ آن خاطر وقاد وفکر ژرف بین   وان سخن‌های نوآیین هم بتازی هم دری
ای دریغ آن خلق دریافین وذهن نکته یاب   وآنهمه شیرین زبانی وآنهمه خوش‌محضری
ای دریغ آن روی پرآزرم وآن موی سپید   چون شکفته یاسمین برروی گلبرك طری
آنکه از وصفش بیان عقل کلی قاصر است   چون رثای او توانم با زبان شاعری؟

✡

ای جهان برمرگ این فرزند می‌شاید ترا   خاك اگر بر سر فشانی ور گریبان بردری
شاد باش ای جان جاویدان پاك اوستاد   کاینزمان در باغ خلداز آنچه کشتی برخوری
زین سری گر رنج بردی بیش غم نبود از آن   حق ترا از گنج معنی دولتی داد آن سری
پاك زادی، پاك رفتی، هیچت آلایش نبود   زین جهان کآلوده بینمش از ثریا تا ثری
زین جهان رستی و پیوستی بعیش جاودان
زآنکه همزانوی فردوسی بفردوس اندری

خطابه آقای محیط طباطبائی

در انجمن دانشوران درماتم علامهٔ فقید

حضار محترم !

نمیدانم امشب در این مجلس بسیار ساده وخالی ازهرگونه پیرایهٔ تشریفاتی که برای تجلیل مقام شامخ علامهٔ قزوینی و یادبود وفات جانسوز آن مرحوم همچون دلسوختگان گرد هم‌آمده‌ایم برمصیبت ادیب فقید زبان‌بنوحه سرائی بگشایم‌ویاآنکه درمصیبت ادب مفقود سخن برانم .

پدر این علامه فقید که حضار محترم باحترام مقام فضل و فضیلت او در این مجلس گرد آمده ووقت خودراصرف اصغای سخنان ناچیز بنده میکنند مرحوم ملا عبدالوهاب‌قزوینی‌مشهور به ملاآقای قزوینی یکی از افراد لایق ومستعد وزحمتکش ودانش طلب این مملکت بوده که دراثرذوق وهوش ولیاقت ودقت‌وکاروهمت‌شخصی توانسته خود را ازمرتبه روستازادگی و کدخدا زادگی قریهٔ گلیزور بلوك‌بشاریات قزوین به‌درجه دانشمندی‌وشهر نشینی وسرشناسی در معروفترین حوزه های علمی و ادبی‌پایتخت کشور برساند وعلاوه برمقام‌مدرسی مدرسهٔ معیرالممالك طهران یکی ازارکان اربعه‌انجمن‌مأمورتدوین‌وتألیف‌نامهٔ‌دانشوران‌قرارگیردوکسی که دراجزاء چاپ شده وچاپ‌نشده ازنامهٔ دانشوران قسمتهای مربوط بتراجم ادبا و لغویین وفضلا ونحات‌راکه آن‌مرحوم مأمورتهیه وتدوین آنها بود از نظر مداقه و مقایسه بگذراند بوسعت اطلاع وعظمت مقام ادبی‌وقدرت‌فکراو درتنظیم این کار بخوبی آشنا میشود. آری یك چنین مردفاضل ولایقی‌پس‌ازدوازده‌سال‌بذل‌عمروفکرواستعداد در راه‌تألیف چنان‌کتاب مهمی‌که یکی ازمآثر ومفاخر بی‌نظیر عصرناصری محسوب‌میگردد وقتی در محرم سال۱۳۰۶ جان به جان آفرین سپرد وخانواده بی‌چیز و سرپرست خود را برجاگذاشت‌ورفت درروزنامه‌های اطلاع وشرف وایران‌که از درج‌خبربی‌اهمیت

اسب دوانی دوشان‌تپه وشکار جاجرود ومرگ حاکم سنندج و مولود عجیب الخلقه در بلوچستان مضایقه‌نداشتندچندسطری در تجلیل‌ویادکردوفات اونوشتندووقتی در المأثروالاثارکه قضاراهمانسال‌تدوین‌ومنتشرمیشدخواستنداز اویادی‌کنند بزرگترین افتخاری‌که بقلم‌همشهری وهمکاروو‌صی اوشیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی قزوینی در دوسه سطراز این‌کتاب شامل حال مردهٔ اونمودند این‌بودکه درمجلس دارالتألیف دانشوران «مستخدم» بود وبس! وشاید اگردخالت ودوندگی همین‌عبدالرب آبادی هم نبود آن مختصر مقرری که ازمواجب مجلس دارالتألیف بآن مرحوم میرسید در باره صغار ورثه و خانواده بی سرپرست ملاآقا برقرار نمیشد و سرنوشت این خانواده مانند هزارها خانوادهٔ‌علم‌وفضیلت این‌کشور میشدکه دراثر فقر و استیصال‌وعزت‌نفس و استغنا از پــا در آمده ونابود شده اند.

این شوربختی وبدفرجامی‌وحقکشی‌انحصار بمرحوم ملاآقانداشت‌اگر بعاقبت کارومآل‌وضع‌زندگانی فضلای دیگری هم‌که در آن عصرمیزیسته وحتی درکارتألیف باوی دستیار و همکار بوده‌اند بنگریم معلوم میشود سرنوشت دیگران‌ازسرگذشت او بهتر نبوده است.

کسی‌که بتراجم جلد اول و دوم دانشوران وسایر مجلدات آن مراجعه‌کرده باشد میداند این دوسه تن کـه عبارت از مرحوم حاجی میرزا ابــوالفضل ساوجی «والد آقای ذبیح‌الله بهروز» ومرحوم‌ملاعبدالوهاب‌قزوینی «پدرمرحوم‌میرزا محمد خان» وآقای میرزااحمد خان وهابی‌حاضردراین‌مجلس‌ومرحوم شیخ مهدی عبدالرب آبادی‌که بعدها لقب شمس‌العلمائی یافت ودستیاران دیگرایشان میرزا غیاث ادیب وغیره تاچه اندازه درکار خود وسعت اطلاع وقدرت علم و عمل وعلوهمت و حسن ذوق و انتخاب داشته اند ولی‌نتیجه ای‌که ازاین مساعی طاقت فرسا وخدمات گرانبها نصیب ایشان شد همان نامی است‌که در دیباچهٔ کتاب از ایشان یاد شده ولــی سایر امتیــازات مادی ومعنوی‌که در خور چنین‌کار بی‌نظیر وخدمت فوق‌العاده بوده نصیب کسانی میشدکه شاید ازخواندن چند سطرهمان نامهٔ دانشوران بدون غلط در روز خودعاجزبوده اند ولی‌این طفیلی‌های فضل وادب صاحب مقام‌شامخ ودرجه برگزیده

ای دردستگاه حکومت وسیاست وشهرت روز بودند در صورتیکه اگر یکی از عمال واقعی عمل مانند مرحوم ملا آقادراین راه جان هم میسپرد تنها ازاو بیك وصف «مستخدم» دارالتألیف اکتفا میکردند .

باید از انصاف نگذشت دراین عصر که ازنظر روحیه و ترتیب نبایستی دنبالهٔ آن عصر محسوب شود راهی راکه اکثریت مردم معاصر طی میکنند در حقیقت دنبالهٔ امتداد همان راه غلط دیرین است وچنانکه در گذشته با بزرگان واقعی وفضلای حقیقی عمل شده امروزهم ما عمل میکنیم .

مثلا باید قبول کرد این ایام کـه یادخیر وذکر محامد اوصاف علامه قزوینی بمناسبت پیش آمد وفات آن مرحوم در بین است از حضار مجلس ما بلکه درغالب محافل ادبی ومجامعی که برای تجلیل مقام فضل آن مرحوم تشکیل میشود شماره کسانی که بر فضایل وکمالات مرحوم ملا آقای قزوینی پدر این علامه آشنائی کافی داشته باشند از تعداد انگشتان دودست تجاوز نمیکند ؛ درصورتیکه بی اطلاعی ما بر این موضوع که در حقیقت مقدمه اساسی تحول روحی و تکامل عقلی مرحوم میرزا محمد خان است دلیل عدم وقوف ما بر کیفیت سیر تطوری و تشکیل شخصیت ادبـی او محسوب میشود . زیرا راهی که علامه فقید درمدت شصت سال زنـدگانـی علمی وادبی خود پیمود فی الواقع درامتداد همان راهی میباشد که مرحوم پدرش ملا آقا طی آن را آغاز نمود و تا پایان عمر خویش آنرا دنباله میکرد .

حق سبقت و تقدم در این جهان بینی و تحول روحی بطور مسلم با آن کسی بوده که از روستازادگی قریه گلیزور تاعضویت مجلس تألیف نامه دانشوران راباقدم سعی شخصی و همت فردی بدون معاونت ومعاضدت دیگری پیموده است.مرحوم قزوینی بقول شاعر عرب این افتخار رادارد که

بأبه اقتدی عدی فی الکرم   و من یشابه ابه فماظلم

حال این پیش آمد راباید شوربختی ومصیبت ادیب دانست یـانکبت و دشواری روزگار ادب که هنوز یك قرن کامل ازوفات چنان مردهنرمندی نگذشته ملت فراموش کار طوری نام واثر زندگی اورا از خاطر برده است که جزدر مورد ذکردیگری ازاو

یادی ونامی نمیبرد؟

حضار محترم!

از اینکه رشته‌سخن چنین آغاز شدوامتداد یافت از شمامعذرت میخواهمزیرا زمینه‌ای که برای گفتار امشب خودتهیه کرده‌و برای تنظیم ایراد آن یاد داشت هم برداشته بودم «موضوع تجزیه و تحلیل شخصیت ادبی علامه قزوینی» بودولی تاثیری که وضع این‌مجلس در دنبالهٔ مجلس پیش ازاین دروجودمن کردمرا طوری تحت‌تأثیر احساسات وعواطف فرعی‌قرار داد که‌تصور نمیکنم‌تاپایان‌وقت‌مقررهم‌بتوانم‌ازموضوع معهود سخن خویش‌شمه‌ای‌بعرض‌حضار محترم برسانم و ناگزیر دردنباله همین‌سررشته برهمین‌زمینه‌میروم .

٭٭٭

مرحوم علامه قزوینی که‌در هنگام فوت مرحوم پدرش در سال ۱۳۰۶ دوازده ساله بود به‌پشتیبانی مرحوم شمس العلماء که‌وصی پدرش بود برای اینکه از مقرری مرحوم والدش بخانواده او بهره‌ای برسد نام او را بجای نام پدرش در ضمن اسامی کارمندان انجمن دارالتألیف نوشتند ودر آغاز امر چنانکه خود آن‌مرحوم برای من نقل کردند جز استفاده مادی‌از این نام نویسی منظوری‌نبودولی بعدکه در کارتحصیل و تهذیب بیشرفتی حاصل نمود ولیاقت و استعداد آن رایافت که در آن مجلس مصدر خدمتی مهم قرارگیرد دیگرمورد آن مهر و نوازش اولیه واقع نگشت وتـا ۱۳۲۲ هجری که‌باوزارت انطباعات وتألیفات ارتباط و انتسابی داشت اورابکاری لایـق که وسیله ظهور شخصیت او باشدنگماشتندوتنها مرحوم ذکاءالملک « میرزامحمدحسین» در آن‌زمان که‌یك‌شرکت‌ملی‌برای‌طبع‌ونشر کتب‌تأسیس کرد ازمیرزامحمدخان در کار ترجمهٔ وتألیف استفاده ای‌برد و کتاب «عجائب‌زمین‌و غرائب آسمـان» راکه مرحوم قزوینی اززبان عربی بفارسی نقل‌کرده بود خود تحریر و ترتیب داد وجزو انتشارات شرکت بچاپ رسانید ودرمقدمه‌ای که بر کتاب‌غرائب نوشت ازمراتب فضل‌و استعداد آن مرحوم و سوابق نیك‌مرحوم پدرش بنیکی یاد کرد.

ولی مرحوم شمس العلماء که‌در این‌جزء اززمان تنهارکن قدیمی مجلس‌تألیف

بودو به‌طبع و انتشار مجلدات اخیر از نامهٔ دانشوران میپرداخت باوجودیکه نام میرزا محمدخان درردیف اسامی همکاران اووارد بود استفاده ای را که برون در سه سال بعد، ازوجودمرحوم قزوینی در نشرجلددوم لباب‌الالباب و مرزبان‌نامه‌والمعجم‌وچهار مقاله کـرد و علاوه برانتشار این آثار مـرغوب وسیلهٔ سرشناسی و ناموری مصحح فاضل‌آن کتب را فراهم آورده ، نتوانست یـا نخواست از این همکار جوان خود بدست آورد.

تا اینکه کسادبازار علم و ادب و بی بهائی متاع فضل وهنـرآن مرحوم را از اقامت‌وطن دلتنگ ساخت ودیدار برادر خویش‌را که‌درلندن برای انجام‌کاری‌میزیست دست آویز قرار داد ودرسال ۱۳۲۲ جلای‌وطن کرد !

مرحوم قزوینی درسال ۱۳۲٦ قمری که برمرزبان نامه چاپ اوقاف گیب مقدمه مینوشته به‌این مرحلهٔ‌از زندگانی خودکه در طهران به‌یاس و ناکامی گذرانده ومورد تشویق و ترغیب کسی قرار نمیگرفته در ضمن اشاره بخدمات ادبی و سیاسی برون چنین اشاره میکند :

« واین بنده خود قریب چهارسال است که‌در اروپادر ظل‌جناح افضال ومهمان «مائده نوال آن‌بزرگوارمیباشم ودراین‌مدت ازهرجهت این‌ضعیف‌را مرفه الحال‌مزاح «العلة مکفی المؤنه داشته اندومانند آفتاب جهانتاب که بحسن تربیت خـاك‌خوار را «منبت ازهارو اشجار گردانده وجود عاطل این بنده‌را که‌از تواتر مصائب و توالی «نوائب از حیز انتفاع افتاده بود بکار انداخته و بخدمت علم‌و ادب واداشته‌اند « تا باحیاء اینگونه آثار نفیسه موفق میگردم و ازینراه برحسب قوه خدمتی بعـالم «معارف و زبان‌وطن عزیزخود میکنم.»

من هروقت متوجه بتاریخ تشکیل شرکت‌عمومیه وسوء استفاده‌ای که چندتن بازرگان سرشناس تهران از سرمایه عمومی دراین کارکردند و علاوه برتزلزل اعتماد عمومی نسبت بکار های تعاونی و اجتماعی دارائی‌شرکت را هم‌بردند وآنرا به افلاس افکندند و آنوقت به‌نتیجه‌ای که کار تشکیل این شرکت در تحول وضع زندگانی و تغییر محیط ادبی مرحوم قزوینی بخشیده مینگرم در باطن باین کاری که‌از نظر اقتصادی ابداً

سودی نداشت رضایت پیدامیکنم زیرا اگر این شرکت تشکیل نمیشد و در لندن دفتر نمایندگی بازنمیکرد و برای تعهدکار نمایندگی درصدد استخدام و اعزام آقای میرزا احمد خان برادر کوچك مرحوم میرزا محمدخان که زبان انگلیسی را در کالج امریکائی طهران آموخته بود برنمیآمد شایدهرگز وسیله سفر ومطالعه و اظهار وجـود برای علامه قزوینی فراهم نمیشد و بفرض آنکه ازحیث ادب درزبان عرب بمقام مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری و از ادبیات فارسی بمرتبه مرحوم ادیب الممالك فراهانی و ازجامعیت و فضایل بمقام مرحوم ثقةالاسلام تبریزی میرسید و از حسن انشاء و قلم تحریر سیاسی برمرحوم شیخ یحیی کاشانی و میرزاجهانگیر خان شیرازی برتری میافت ولی باینمقام که امروز در میان ماادارد نمیرسید.

آقای میرزا احمدخان که بنمایندگی شرکت در لندن توقف اختیار نمود چون از سابقه علاقه برادر خویش بکتاب و کتابخانه استحضار کامل داشت ازاو دعوت کرد که مدتی را بلندن آمده وپس از مشاهده کتابخانه ها وسایر آثارفکری ومعنوی باتفاق هم بایران بازگردند.

روزی که تلگراف ورود مرحوم میرزا محمدخان بهبادکوبه در لندن بدست میرزا احمدخان میرسد قضارا در منزل علاء السلطنه باپرفسور برون اورا ملاقـاتی دست میدهد و برون پس از اینکه میفهمد مرحوم قزوینی بچه عشق وسودائی از ایران رهسپار لندن شده است ازمیرزا احمد خان خواهش میکند که پس از ورود برادر باتفاق از او ملاقاتی بعمل آورند.

یکی دو روز بعد از ورود ، میرزا احمد خان برادر را برطبق همان دعـوت بکیمبریج رهبری کردودو سه روزی را بـاهم درهمان عمارت دانشگاه مهمان برون شدند . برون پیش از ورود قزوینی غائبانه نسبت باین جوان فاضل ایرانی محبت وعلاقه پیدامیکند ولی معلوم نیست میرزا محمدخان قبل از ورود بانگلیس وملاقات آن استاد در کیمبریج دردل خود احساس دوستی وارادتی نسبت ببرون میکرده است ولی چیزی که مسلم است این آشنائی و رفت وآمد سلسله محبت را در بین این دو فاضل خاوری و باختری چنان استوار کرد که حتی حوادث جنگ بزرگ وتوقف پنج ساله او در

برلن و شرکت در نگارش روزنامه کاوه و همکاری باکمیتهٔ مهاجرین ایرانی در آلمان نتوانست این رشته دوستی را پاره کند و همین که جنگ بپایان رسید و برای قزوینی امکان معاودت بپاریس و تجدید عمل و تصحیح و طبع جهانگشا میسر شد برون آن تظاهر بخصومت با متفقین و اظهار طرفداری از متحدین را بر دوست سابق خود ندیده گرفت و باز از وجود ذی‌قیمت علامه قزوینی درکارهای ادبی برای اوقاف گیب استفاده کرد و درهیچ موردی از ترویج و تعریف و مساعدت با آنمرحوم دریغ نداشت تا آنکه در سال ۱۹۲۵ دست اجل درمیان ایشان تفرقه افکند و شرحی که مرحوم قزوینی در درثای برون در ایرانشهر نوشت بهترین گواه استواری پیوند دوستی مابین این دو مرد ادیب و هنرمند بود.

درحضور حضار محترم من ناگزیر از اعتراف بدین امر هستم که نخستین احساس درونی من نسبت بنام و نشان و شخصیت مرحوم قزوینی آغاز امر چندان مطلوب نبود و از همان ابتدا که ضمن مراجعه بمرزبان نامه در سال ۱۳۰۳ بشخصیت ادبی و اثر برگزیده وی آشنائی یافتم از مقدمه‌ای که بقلم مرحوم قزوینی در تجلیل مراتب علمی و انسانیت مأسوف علیه پروفوسور برون نوشته شده دلخوش و خشنود و خرسند فراغت نیافتم و اگر تحول روزگار و حصول تجارب بعدی زندگانی و بالاخره درك فیض ملاقات آن مرد بزرگوار در این سنوات اخیر پیش نمی‌آمد شاید امروز بجای آنکه در این مجلس بتجلیل و تمجید و ذکر خیر خدمات آن مرحوم پردازم یکی از نکوهشگران بی‌اعتقاد و بی اعتماد نسبت بقزوینی بودم ، بهرصورت امروز که در این محضر از این مرحلهٔ نخستین آشنائی با نام آن مرحوم سخن میگویم خدارا سپاسگزارم که درنتیجه ملاقاتهای متعددی که پس از باز گشت بوطن باعلامه فقید کردم و از نزدیك بنمونه‌هائی از فضایل اخلاقی و سجایای برگزیده ایشان آشنا شدم دریافتم که مدلول «ان بعض الظن اثم» درمورد آن احساس پیشین من صدق کرده است . چون تجربه های تلخ زندگانی بمن درسی را که در بیست سال خدمت بعالم علم و معرفت آموخت در آن روز هنوز نیاموخته بود از روی غرور جوانی و القا آت غفلت شباب گمان میکردم این مرد دانشمند که در بوم و بر خویش کسی را خریدار فضل و هنر نیافته و بسرزمین غربت پناه برده است در تحریر آن جمل و

عبارات مقدمهٔ مرزبان‌نامه خدای نخواسته مجامله ای راخواسته و گناهی را مرتکب شده است ولی بعد که بعلل و اسباب واقعی‌تحول اوضاع وترقی و تدنی افراد درخاور زمین پی‌بردم‌واز نزدیك بعواطف شریف و فضایل اخلاقی مرحوم قزوینی آشنا شدم دانستم آن تمجید و تعریف ازمرحوم پروفوسوربرون زادهٔ حس‌حق شناسی وقدردانی بوده ومردی که دربوم وبرخویش‌نشانی‌ازاینگونه عواطف‌شریف مردانه ازخواجگان دولت و پیشوایان ملت ندیده از مشاهده اینگونه آثار علوروح و همت دریك مرد خارجی چنان بنشاط وجذبه درآمده که زیبائی ودلارائی را در هرجا وپیش هر که دیده همچون شعرای صافی ضمیر و نویسندگان پاکدل ستوده است من تا آن‌تاریخ هنوزارزش مساعدتهای مادی ومعنوی یك دانشمند خارجی‌را درانتفاع زبان و ادبیات ملی‌خود درست تشخیص نمیدادم‌ومانندا‌شخاص‌ایدآلی‌درعالم‌خیال‌جزدوجانب‌محدود ومحصور برای قضایای اتفاقیه نمیدیدم وچشم از تأثیر نیك مساعدتهای ادوارد برون درنشو ونمای روحی‌علامه مرحوم می پوشیدم وپیش خود میپنداشتم که درهرصورت سرنوشت یکی‌میبوده است . ولی‌امروزبرای جبران‌آن احساس نامطلوب بنقل قسمتی ازعبارات آن مرحوم که درخاتمهٔ مقدمه مرزبان‌نامه آورده است میپردازم « اینك پس از دوسال بحمدالله وحسن توفیقه تصحیح وتحشیه وطبع آن تمام گردید وتمام آنکه شودکه پسندیده آید در نظر انور معارف پرور جناب مستطاب علامه مستشرق استاد اجل پروفسورادواردبرون مدظله‌العالی که دراحیای‌آثارشرق‌علی‌الخصوص‌علوم‌وفنون ایران و ادبیات عذب البیان فارسی بهیچگونه خود داری ندارند وازبذل نفس‌ونفیس دراین معنی دریغ‌جائزنشمارند وبرگردن ایرانیان عموماً واین ضعیف خصوصاً حقوق بی‌نهایت‌وایادی‌بی‌غایت‌دارند . گوئی‌ایزد تبارک‌وتعالی وجود این‌مردخیّرراازرحمت محض آفریده‌وطینت‌اورا ازلطف‌صرف‌سرشته‌بدون شائبه مبالغه واغراق امروز وجود این بزرگوار ازنوادر روزگاراست وآنچه درشرح اوصاف حمیده وخصال پسندیده آن جناب از دست وزبان بسته وقلم شکسته این بنده بر آید یکی از هزار و اندکی ازبسیار . . . [1] »

۱ـ درسخنرانی مدلول این عبارت ازخارج بطور خلاصه گفته شد نه عین عبارت.

این خفض جناح ولازمه حقشناسی و انسانیت محض که مرحوم قزوینی درمورد پروفسور برون اظهار کرده دلیل آن نمیشود که مرحوم برون از قبل علامه قزوینی مستفید و منتفع نشده است بلکه برعکس، کسانی که به آثارقلمی او درباب مسائل ادبی شرقی و کیفیت تصحیح لباب الالباب و تذکرة الشعرا که مربوط به پیش از دورهٔ ارتباط آن مرحوم باعلامه قزوینی است آشنائی کامل داشته وبعداً با اسلوب تحریر مقدمه گرانبهائی که بر کتاب نقطة الکاف ومقدمه های دیگری که بر برخی از کتب مطبوعه دیگر افزود مقایسه نموده باشند آنوقت به تفاوتی که در اساس کاربرون پس از آشنائی با مرحوم قزوینی پیش آمده وقوف کامل حاصل میکنند. بهمان اندازه که مرحوم قزوینی در برخورد با برون در ترویج و کسب شهرت و انجام خدمات مهم ادبی بهره مند شده پرفسور برون هم در تحقیق و تدقیق کارهای ادبی و وزن وقیمت آثار بعدی خویش منتفع شده است بدیهی است ملت انگلیس که نسبت به افراد خدمتگزار همجنس خویش فوق العاده قدر شناس و سپاسگزار میباشد، پرفسور برون را یکی از افراد بسیار لایق و برومند اجتماع خود میشناسد و اگر کسی که برای سرشناسی و پیشرفت کار ادبی و علمی برون وجودش مفید اتفاق افتاده امروز درروزنامه بسیار معروف تیمز با احترام و تجلیل ازاو یاد میکنند و درحقیقت ازین یاد بود ذکر جمیل برون را درضمن این کار میجویند تا بمفاد:

خوشتر آن باشد که ذکر دلبران   گفته آید در حدیث دیگران

از یك دانشمند شرقشناس وطن خویش یادضمنی کرده باشد: قزوینی که وجود خود را وقف بر خدمت علم وادب کرده وازعوالم سیاست و تعصبات خام مربوط بدان بر کنار مانده بود وقتی افق اروپا را برای ادامه زندگانی فکری خویش تیره و تاریك دید بوطن باز آمد تا این مشت خاکی را که ازخاك وطن عزیز با خود باروپا برده بود بدین خاکدان برگرداند وروح پرفتوح خویش بعالم علیین تسلیم کند.

کسانی که همواره از دور بشمع وجوداو استفاده میکردند وآرزوی بازگشت اورا بوطن برزبان میآوردند ازسال ۱۳۱۷ تاسال ۱۳۲۰ (که دراوضاع سیاسی واجتماعی تغییراتی بوجودآمد) قدرومنزلت آن مرحوم را ندیده و نشناخته گرفتند و برای قدر دانی از پنجاه سال خدمت فکری وسی سال حفظ آبروی وطن در ممالك بیگانه جز

واگذاری تصحیح دیوان حافظ وشدالازار ازاو قدرشناسی دیگری نکردند ووارستگی و بیعلاقگی آن مرد بزرگ را بااین اعتبارات صوری عذر ناسپاسی وبی‌همتی خویش قرار دادند تا آنکه دست روزگـار در دفتر آمال و اعمال ایشـان ورق تازه ای زد آنگاه داستان استادی وچنین وچنـان‌را کفّار آن قصور گذشته قرار دادند ولی جای تأسف است که دراین نوبت هم گوی سبقت‌را درایفای وظیفه تجلیل مرحوم قزوینی، دیگران ربودند.

ولی ترتیب این مجالس و تشکیل این اجتماعات که درضمن این هفته بر گزار شده تااندازهٔ مارا به آینده شاید بتواند امیدوارسازد.

ازحضار محترم که این مدت مدید را متحمل زحمت شنیدن سخنان ناچیز این بیمقدارشده اند معذرت میخواهم وباعرض تسلیت ازطرف کلیه حضار به خانواده محترم آن مرحوم که در این مجلس شرف حضور دارند باحترام مقام آن مرحوم استدعـا دارم یك دقیقه برپا خاسته و با قرائت فاتحه طایر روح پاك آن خلد آشیانـــ را مسرور سازند.

شرح حال مرحوم علامه قزوینی

مرحوم قزوینی فرزند ارشد مرحوم ملاعبدالوهاب قزوینی است و ملاعبدالوهاب که در ایام حیات خود بملا آقا معروف بوده پسر حاج عبدالعلی کدخدای قریهٔ گلیزور از قرای بلوك بشاریات قزوین بوده است.

ملاعبدالوهاب پدر مرحوم قزوینی که در محرم سال ۱۳۰۶ هجری قمری فوت کرده از مدرسین مدرسهٔ دوستعلی خان معیرالممالك درطهران و از اجلهٔ علمای عصر خویش بشمار میرفته ، وی مخصوصاً در علوم ادبی و ترجمهٔ علما و رجال اسلام تبحر داشته و بهمین نظر بعد از آنکه در سال ۱۲۹۴ از طرف علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم وقت هیأتی برای نوشتن نامهٔ دانشوران انتخاب شدند آن مرحوم هم بعضویت هیأت مزبور اختیار گردید و بیشتر ترجمهٔ احوال علمای لغت و صرف و نحو و ادب و فقه در کتاب مزبور نوشتهٔ قلم مرحوم ملاعبدالوهاب گلیزوری قزوینی پدر مرحوم محمد قزوینی است و آن مرحوم خود میفرمودند که پدرم درباب ترجمهٔ رجال برای مجلدات بعدی نامهٔ دانشوران که بنا بود متدرجاً منتشر شود بقدر یك اطاق یادداشت جمع کرده بود ولی پس از فوت آن مرحوم و مسافرت مرحوم قزوینی باروپا و بی مبالاتی دیگران آن یادداشتها از میان رفت .

مرحوم قزوینی در پانزدهم ربیع الاول از سال ۱۲۹٤ هجری قمری در طهران در محلهٔ سنگلج قدیم تولد شده و تا سال ۱۳۰۶ که پدر ایشان در حیات بوده مقدمات صرف و نحو را درخدمت والد ماجد خود تحصیل کرده سپس در دوازده سالگی پس از فوت پدر تحت وصایت و سرپرستی مرحوم شمس العلما شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی قزوینی (۱) از اجله ادبای عصر و نویسندگان کتاب نامه دانشوران بتکمیل تحصیل نزد

۱ـ متوفی ۲۰ جمادی الثانیه از سال ۱۳۲۰ قمری درطهران .

اساتیدی مانند حاج سیدمصطفی قنات آبادی و حاج شیخ صادق طهرانی و حاج شیخ فضل‌الله نوری مازندرانی وملاعلی نوری حکمی و آخوند ملا محمد آملی و حاج میرزا حسن آشتیانی مشغول شده و بزودی در نتیجهٔ استعداد فوق العاده و تمرین و ممارست دائمی سرمایهٔ وافری از کلیه علوم قدیمه بخصوص ادب و لغت وصرف ونحو واشعار عرب بدست آورده و در عین‌جوانی عالمی دقیق و بصیر شده است.

مرحوم قزوینی چون از همان اوان جوانی فوق العاده کنجکاو و تشنهٔ کسب معلومات و رفع مجهولات بوده بدرس مدرسه و تعالیم استادان محدود خود قناعت نمیورزیده بلکه در هر گوشه وکنار که از مردی‌فاضل و صاحب‌کمال و قابل استفاده اطلاعی می یافته بمحضر او میشتافته و از افادات ایشان بهرهٔ کامل بر میداشته است چنانکه غالباً ملازم محافل پرفیض مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و مرحوم سید احمد رضوی پیشاوری ومرحوم میرزامحمد حسین‌ذکاء الملك فروغی بوده وازانفاس قدسیهٔ ایشان کسب کمال و تعلیم تربیت و تهذیب نفس میکرده تاآنجا که میتوان گفت که این محاضر بیش از مجالس درسهای مدرسه ای در وجود آن نابغهٔ بیمانند مؤثر شده واز هرچیز زیادتردر سرنوشت معنوی و طرزفکر آن مرحوم‌دخالت‌داشته است‌مخصوصاً پشت پازدن آن‌مرحوم بموهومات و تعبدات‌وتعلق خاطر تمام‌او بحقیقت و آزاد منشی و بحث و انتقاد منصفانه مدیون افکار مرحوم حاج‌شیخ‌هادی نجم‌آبادی و دیدن طرز محاورات ومجالس آن مرد بزرگ و آشناشدن مرحوم قزوینی باصول و روش کار اروپائیان نتیجهٔ‌حشر ونشر بامرحوم میرزامحمد حسین فروغی وملازمین مجلس او بوده‌است واین جمله یعنی حقیقت پژوهی وآزاد منشی و بحث وانتقاد و پیروی ازروش علمی دانشمندان فرنگ خصائلی است که در تمام مدت عمر بامرحوم قزوینی همراه و درهرمرحله هادی وضامن اعمال واقوال او بوده.

مرحوم قزوینی در ایام تحصیل درتهران بامختصر مستمری کـه پدر ایشان از بابت عضویت دارالتألیف و دارالترجمهٔ زمان ناصری داشت معیشت میکـرد ضمناً ببعضی ازدوستان وآشنایان جوان خود درس عربی میداد و بتشویق مرحوم فروغی بزرگ در کار ترجمهٔ مقالات و کتب از زبان عربی بروزنامهٔ تربیت یا کتابهائیکـه

بتوسط آن مرحوم انتشار می یافت کمك مینمود .

برادر کوچکتر مرحوم قزوینی آقای احمد عبدالوهابی اندکی قبل ازسال ۱۳۲۲ قمری ازطرف شرکت عمومی مأمور لندن شده بود ایشان پس ازمدتی اقامت در آنجا چون شوق برادر امجد خودرا بنسخ عربی و فـارسی میدانستند و در لندن خزانـهٔ بزرگی از آنها دیده بودند برادر را برای دیدن ومطـالعهٔ آنها بلندن دعوت کردنـد ومرحوم قزوینی که درسنین بیست وشش ازعمربود بشوق تمام این دعوت را استقبال کرد بخیال آنکه ایامی چند درلندن بماند و پس از آنکه مطالعهٔ خودرا کامل نمود با برادر بایران برگردد . لکن این سفر موقتی سی و شش سال طول کشید ، جاذبهٔ آن همه کتب نفیس ذیقیمت و فراهم بودن آنها در یکجا و سهولت دسترسی بـآن نسخه های عزیز ونادر و آشنائی با مرحوم پروفسور ادوارد براون که فریفتهٔ ایران ومطلعین بتاریخ و ادبیات آن بودقصد رحیل موقت مرحوم قزوینی را بتدریج باقامت مبدّل ساخت و تحقیق و مطالعه و تصحیح و مقابله در رشته هائی که مورد ذوق و شوق آن مرحـوم بود بـا آن حـال دقت و احتیاط و وسواس کـه جبلی معظم لـه محسوب میشد یك باره چنان یار و یاور را از یاد ایشان برد که دیگر جـز تعقیب همان منظور مجال خیالی دیگردرخاطر آن مرحوم نماند و پس از آشنا شدن بطرز کار مستشرقین بـدعوت پروفسور ادوارد براون دست بکار تصحیح و انتشار تـاریخ جهانگشـای جوینی زد و چون بهترین ومصحح ترین نسخ آن کتاب درکتابخانهٔ ملی پاریس ذخیره بود در ماه ربیع الثانی ازسال ۱۳۲٤ یعنی بعد ازدوسال اقامت درلندن بپاریس منتقل گردید وازاین تاریخ تا سنه ۱۳۳۳ که بعلت وجودجنگهای بین المللی اول وظهور عوایق چند که منجر بحرکت مرحوم قزوینی از پاریس ببرلین شد آن مرحوم همواره در پایتخت فرانسه مقیم بود وجز درایام تابستان که غالباً برای رفع خستگی بمملکت زیبای سویس میرفت دیگر از آنجا خارج نگردید و درهمین مدت بود که بانتشار جلد اول تاریخ جهانگشای جوینی وحاضر کردن جلد دوم آن برای طبع توفیق یافت وضمناً چند مقاله و رساله درباب ادبیات و تاریخ ایران منتشر نمود و دوسه متن از متون قدیمهٔ فارسی را تصحیح واحیا کرد .

هنوز سالی بیش از مدت اقامت مرحوم قزوینی در پاریس نگذشته بود که مشروطیت جوان ایران بر اثر دشمنی روسیهٔ تزاری و اقدامات بلا رویهٔ محمد علی میرزا بحال وقفه افتاد و آزادیخواهان و مشروطه طلبان یا مقتول شدند و یا باین طرف وآن طرف گریختند. از آن جمله عده ای نیز برای استیفای حقوق ازدست رفته ورساندن فریاد مظلومانهٔ خود بگوش آزادیخواهان دنیا و برگرداندن مشروطه، بسویس وانگلستان وفرانسه پناه آوردند و در این کار مرحوم براون ویك عدهٔ دیگر از عدالت پرستان ممالك آزاد اروپا معین و معاضد ایشان شدند. مرحوم قزوینی نیز آنچه توانست در این راه کرد و در این مرحله غالباً راهنما و دستیار آزادیخواهان تبعید شدهٔ ایران بودتا آنکه مجاهدین طهران رافتح کردند و باردیگر اصول مشروطیت در ایران مستقر گردید.

مرحوم قزوینی یك سال گذشته از شروع جنگهای بین المللی اول بدعوت آقای تقی زاده که در برلین سر پرست کمیتهٔ ایرانی آلمان بودند و روز نامه‌ای بنام کاوه بطرفداری از اتحاد اسلام وآلمان واطریش وبدشمنی با روس وانگلیس منتشر میساختند بهمراهی مرحوم حسینقلیخان نواب که بسمت سفارت ایران درآلمان انتخاب شده بود از پاریس بطرف آلمان حرکت کرد و از طریق سویس در ١٨ ذی الحجه ١٣٣٣ (٢٧ اکتبر ١٩١٥) ببرلین رسید وتاپایان آن جنگها بلکه مدتی بعدازآن در آن شهرماند ودرتمام این مدت اوقات او بمطالعهٔ نسخ خطی عربی و فارسی کتابخانهٔ سلطنتی پای تخت آلمان ومعاشرت بافضلای مستشرقین آن مملکت و اعضای کمیتهٔ ایرانی برلین وکمك بروزنامهٔ کاوه ومصاحبت با آقای تقی زاده میگذشت و با اینکه آرزوئی جز خاتمه یافتن جنگ وادمهٔ تصحیح وانتشار بقیه تاریخ جهانگشای جوینی نداشت مراجعت آن مرحوم بپاریس برای اتمام کار جهانگشا بعلل موانعی که بر اثر جنگ پیش آمده بود و عادی نشدن روابط بین ممالك متحاربه تا يك سال پس از خاتمهٔ محاربات یعنی تاسال ١٩٢٠ میلادی بتأخیر افتاد و تنها دراین تاریخ اخیر بود که معظم له بدعوت دوست دیرینهٔ خود مرحوم میرزا محمد علیخان فروغی وتسهیلاتی که از طرف او فراهم گردید توانست از برلین بپاریس برگردد و دنبالهٔ از دست

رفتهٔ کار سابق خود را در تحقیق و تصحیح کتبی که نیمه کاره مانده بود بار دیگر بدست بگیرد .

در طی این سفر دوم بپاریس مرحوم قزوینی با خانمی ایتالیائی ازدواج نمود و از او دختری آورد و این خانم تنها عیال مرحوم قزوینی و آن دختر یگانه فرزند اوست .

نگارنده اگر چه از چندی قبل از آنکه موفق بمسافرت بفرنگستان شوم کتباً با مرحوم قزوینی مرتبط شده بودم ولی اولین باری که محضر ایشان را دریافتم در اوایل تابستان سال ۱۳۰۳ شمسی (۱۹۲۵ میلادی) در پاریس بود وازاین تاریخ تا سه سال و نیم بعدکه نگارنده از این سفر اول خود بفرنگستان بطهران برگشتم غالباً با یکدیگر بودیم و روز بروز رشتهٔ الفت وانس بین اثنین استوار تر ومؤکدتر میگردید و در این ایام مرحوم قزوینی باتمام کارجلد سوم جهانگشای جوینی که یك مقدار بعلت عادی نبودن اوضاع اروپا ومقداری هم بجهت احتیاط ووسواس آنمرحوم بکندی تمام پیش میرفت مشغول بود .

در اواسط سال ۱۹۲۸ میلادی اندکی قبل از مراجعت اینجانب از پاریس بطهران مرحوم عبدالحسین خان تیمورتاش وزیردربارایران بپاریس آمد و براهنمائی جناب آقا حسین علاء که در آنوقت سفیر ایران در فرانسه بودند دیدنی از مرحوم قزوینی کرد . دراین جلسه که روزی مقارن عصر در منزل مرحوم قزوینی با حضور آقای علاء ومرحوم حاج حسین آقا امین الضرب رئیس اطاق تجارت طهران اتفاق افتاد نگارنده نیز حضور داشتم . در آنجا صحبت از این شدکه اگر ممکن باشد کسی از طرف دولت ایران مأمور شود تا از بعضی ازنسخ نادرهٔ فارسی و عربی موجود در کتابخانه های اروپا یعنی از آنهاکه در ایران نیست نسخه هائی بردارد . مرحوم قزوینی گفت که سهلترین ومطمئن ترین طرق برای این کارعکس برداری از آنهاست چنانکه امروزدرهمه جای عالم معمول وشایع است . این پیشنهاد مقبول افتادومرحوم تیمورتاش در دفترچهٔ بغلی خود یاد داشت کردکه برسیدن بطهران اعتباری کافی از دولت بگیرد و آنرا برای اجرای منظور فوق در اختیار مرحوم قزوینی بگذارد .

چیزی طول نکشید که نگارنده بطهران آمدم، روزی مرحوم تیمورتاش مرا بدربار احضار کرد و در ضمن صحبت‌های دیگر گفت که: فلانی آن جلسهٔ منزل آقای قزوینی در پاریس بیادت هست ؟ گفتم: بلی ، گفت: آنروز که من در پاریس قول دادم که بمحض رسیدن بطهران اعتباری برای نسخ خطی تحت اختیار ایشان بگذارم ومطلب را دردفترچهٔ بغلی خود یاد داشت کردم در وجنات آقای قزوینی چنان خواندم که ۱ ایشان پیش خود در باطن میگویند که بسیاری از رجال ایران از این قبیل وعده ها داده و بهیچیک عمل نکرده اند ولابد این نیز از همان قبیلهاست ؛ سپس مرحوم تیمور تاش حوالهٔ یك صد هزار فرانك فرانسه را که برای آن مقصود بنام مرحوم قزوینی گرفته بود بمن نشان داد و گفت که: دیدی که من بقول خودوفا کردم ووعدهٔ خود را فراموش ننمودم . قرار بود که ارسال پول برای منظور فوق هر سال مرتبا صورت بگیرد ولی چون کمی بعد مرحوم تیمور تاش از کار افتاد دیگر کسی آن خیال را تعقیب نکرد وجز همان ۱۰۰،۰۰۰ فرانك پولی دیگر جهت اجرای نقشه ای که بسیار مفید و مؤثر بود برای مرحوم قزوینی فرستاده نشد .

صد هزارفرانك مذکور درفوق با مبلغ مختصر دیگری که بعدازطرف وزارت معارف ایران بعنوان مرحوم قزوینی ارسال گردید صرف عکس برداری ازهجده نسخه از نسخ عربی وفارسی کتابخانه های معتبر لندن وپاریس ولیدن ولنین گراد و برلین و قاهره شد و ازهر کدام از آن نسخ مرحوم قزوینی در مدتی قریب بده سال دو الی سه نسخه با مقدمه های مفصل یا مختصر که بابتدای هر کدام الحاق کرد بطهران فرستاد واز آن نسخه ها که بعد ها مورد استفادهٔ فضلا قرار گرفت و بعضی از آنها نیز بطبع رسید هنوز نمونه هائی در کتابخانهٔ ملی طهران و کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات باقیست .

مرحوم قزوینی تا اوایل پائیز سال ۱۳۱۸ شمسی در پاریس مقیم بود؛ در این تاریخ بعلت حوادث جنگهای بین‌المللی دوم واشکالات فوق العاده‌ای که برای اقامت خارجیان درممالك متحاربه وجود داشت و مخاطراتی که هرآن متوجه جان مردم بود فرانسه را ترك گفتند وبعد ازسی‌وشش سال غربت در مهرماه همان‌سال با خانم

ودختر خود بطهران برگشت و پس از خاتمه پذیرفتن جنگ بآوردن کتابخانهٔ نفیس خود از پاریس بطهران نیز توفیق یافت ودیگر یکسره ازاروپا قطع علاقه کرد و مصمم شد که بقیه عمر را در وطن عزیز خود بپایان برساند .

از ۱۳۱۸ تا دوماه قبل که روح پرفتوح آن مرحوم ببهشت جاویدان خرامید اوقات آن فقید سعید مانند تمام ایام سابق باز بمطالعه وتحقیق وتصحیح متون قدیمه میگذشت و بیشتر آن در قسمت اول بمعیت دوست یگانهٔ عزیز جناب آقای دکتر قاسم غنی بتصحیح و نشر دیوان حافظ ودرقسمت ثانی بدستیاری نگارنده بتصحیح و انتشار کتاب شدالازار صرف شد .

از یك سال و نیم پیش اوضاع مزاجی آن مرحوم باوجود کمال احتیاطی که در امر غذا و حرکت وخواب رعایت میکرد یکمرتبه دچاراختلال گردیدو کار بمریضخانه وعمل جراحی کشید . اگرچه عمل باتوفیق قرین شد لیکن ضعف مفرط مزاج وعدم حرکت چند ماهه بتدریج دست و پای آن مرحوم را از کار انداخت تا آنکه در حدود ساعت ده بعد از ظهر روز جمعه ششم خرداد ماه ۱۳۲۸ شمسی برابر با ۲۸ رجب ۱۳۶۸ هجری قمری جان سپرد و جنازهٔ آن مرحوم در جوار قبر ابوالفتوح رازی مجاور زاویهٔ حضرت عبدالعظیم در ری بخاك سپرده شد . سن آن مرحوم بسال وماه قمری برابر با ۷٤ سال وچهارماه وسیزده روز میشد و از او یك دختر بازمانده کـه یگانه فرزند اوست .

اما آثار و نوشته های مرحوم قزوینی غیر از مقدار کثیری یادداشت وملاحظات که در روی ورقه های جداگانه یادفترچه ها وحواشی کتب باقیست ومرتب ومنتشر نشده بیشتر بصورت مقالات رساله مانند و مقدمه ها یا حواشی است که آن مرحوم بر کتب مختلفه نوشته و بهمین جهت کمتر کتاب مستقلی دریك موضوع واحدازاو باقیست اگر چه هر سلسله از آن یاد داشتها که راجع بیك موضوع است اگر بهم پیوسته میشد خود بصورت کتاب مستقل بدیعی در می آمدولی آن مرحوم هیچوقت حوصله این کار را نداشت وهمیشه مقدار یاد داشت های خود را در باب موضوعی کافی و کامل نمیدانست .

رسالاتی که بقلم مرحوم قزوینی نوشته شده واصل یاترجمهٔ آن مستقلاً بچاپ رسیده بقرار ذیل است .

۱ـ لوایح جامی بفرانسه وترجمه آن بانگلیسی بتوسط وین فیلد .

۲ـ شرح حال مسعود بن سعدبن سلمان که فقط ترجمه انگلیسی آن بتوسط پروفسور ادوارد براون بانگلیسی منتشر شده .

۳ـ مقاله ای انتقادی وتاریخی در باب کتاب نفثةالمصدورتألیف محمد نسوی مؤلف سیرهٔ جلال‌الدین منکبرنی که آنرا نگارنده در سال ۱۳۰۸ شمسی درطهران بطبع رسانده .

٤ـ رساله ای درشرح حال ابو سلیمان منطقی که در پاریس در جزء سلسلهٔ انتشارات انجمن تتبعات ایرانی چاپ شده ،

۵ ـ تصحیح مقدمهٔ قدیم شاهنامه ،

این دومقاله رانگارنده درجلد دوم بیست مقاله‌ازمقالات آن مرحوم درطهران بتاریخ ۱۳۱۳ شمسی بچاپ رسانده‌ام واز آن‌دو ،رسالهٔ دوم‌بامختصرتغییراتی در کتاب هزارهٔ فردوسی نیزبطبع رسیده است ،

٦ـ رساله ای درشرح حال ممدوحین سعدی که درضمن مجموعه‌ای ازمقالات از دیگران بنام سعدی نامه در ۱۳۱٦ شمسی ازطرف وزارت فرهنگ باهتمام فاضل ارجمند آقای حبیب یغمائی انتشار یافته ،

۷ـ رساله ای درشرح حال شیخ ابوالفتوح رازی مؤلف تفسیر معروف فارسی که در آخر جلد پنجم از آن کتاب در طهران بچاپ رسیده ،

۸ـ وفیات معاصرین شامل شرح حال مختصروتاریخ وفات بزرگان عالم‌اسلام که با مرحوم قزوینی‌کم وبیش معاصر و آن مرحوم ایشان را دیده یا از نام و نشان آنان با خبر شده بوده است . این قسمت درمجلهٔ یادگارانتشارمی‌یافت‌وبراثرمرگ آن مرحوم فقط تا اوایل حرف عین امتدادپیدا کرد و اگربانتها میرسید چون خیال داشتیم که بعدها آنرا با تکمیلاتی بصورت کتابی علیحده منتشرکنیم شاید یکی از بهترین تألیفات مرحوم قزوینی و از مراجع همیشگی محققین تاریخ قرن اخیر ایران

میشد . ما هنوز هم امیدواریم که پس از مذاکره با ورثهٔ آن مرحوم بقیه آن یاد داشتها را تحصیل و پس از تربیت و تبویت آنها را ابتدا متدرجاً در مجلهٔ یادگار سپس بصورت کتابی مستقل بچاپ برسانیم.

اما کتبی که آن مرحوم آنها را یا بکمك دیگران تصحیح و منتشر یا برای چاپ حاضر کرده از اینقرار است :

۱ ـ مرزبان نامه سعدالدین وراوینی که درسال ۱۲۳٦ قمری درلیدن از بلاد هلند بچاپ رسیده .

۲ ـ المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی که مثل کتاب اول در جزء انتشارات اوقاف گیب درسال۱۳۲۷ قمری دربیروت بزیور طبع آداسته گردیده است .

۳ـ چهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی که ایضاً بتوسط اوقاف گیب بامقدمه وحواشی بسیار درسال ۱۳۲۷ قمری در لیدن انتشار یافته .

٤ـ تاریخ جهانگشای جوینی تألیف عطا ملك جوینی در سه جلد که چاپ مجلدات سه گانهٔ آن از سال ۱۹۱۲ میلادی تا ۱۹۳۷ بطول انجامیده است .

٥ـ جلد اول ازلباب الالباب عوفی بامقدمه وحواشی (جلد دوم را قبلامرحوم براون بچاپ رسانده بود) .

٦ـ دیوان خواجه حافظ شیرازی بهمراهی آقای دکتر قاسم غنی که مصحح ترین و دقیق ترین کلیات حافظ است و بدستور وزارت فرهنگ درسال ۱۳۲۰ شمسی از آن چاپی عکسی شده است .

۷ـ شدالازار در مزارات شیراز تألیف معین الدین جنید شیرازی بدستیاری نگارندهٔ این سطور با حواشی بسیار دقیق و مفصل که چاپ آن باتمام رسیده و عنقریب پس از تکمیل فهارس منتشر خواهد شد .

۸ و ۹ و ۱۰ـ تصحیح کتابهای هفت اقلیم امین احمد رازی ومجمل التواریخ فصیح خوافی وعتبة الکتبهٔ اتابك منتجب الملك جوینی که هرسه بامشارکت نگارنده بوده و بعضی از آنها برای طبع حاضر شده ولی هیچیك هنوز بچاپ نرسیده است .

غیر ازاین جمله مرحوم قزوینی بر تذکرة الاولیای عطار چاپ مرحوم پروفسور نیکلسن و نقطة‌الکاف میرزا جانی کاشانی چاپ مرحوم پروفسور براون مقدمه های محققانه نوشته اند. مقدمه هائی که آن مرحوم بر نسخی که برای وزارت فرهنگ عکس برداشته اند همه را نگارنده در جلد دوم بیست مقاله منتشر کرده ام ومقالات دیگر آن مرحوم را که قبل از سال ۱۳۰۷ شمسی در جراید و مجلات انتشار یافته بوده دوست ارجمند فاضل ما آقای پورداود بنام جلد اول بیست مقاله در سال ۱۳۰۷ شمسی در بمبئی منتشر نموده اند. یکعده ازمقالات آن مرحوم هم از ابتدای تأسیس مجلهٔ یاد گار (شهریور ۱۳۲۳ شمسی) در آن مجله مندرج است.

بقلم آقای حبیب یغمائی

مصیبت عظیم!

شیخ محمد خان قزوینی که باتفاق از علمای بزرگ ایران و از دانشمندان و محققین طراز اول جهان بود درحدود ساعت ده بعدازظهر جمعهٔ بیست و هشتم رجب المرجب یکهزارو سیصدوشصت وهشت هجری قمری (مطابق ٦ خرداد ۱۳۲۸) در منزل شخصی واقع در خیابان حشمة‌الدوله کوچه فروردین برحمت ایزدی پیوست و در مزار حضرت عبدالعظیم دراطاقی که‌مدفن ابوالفتوح رازی تشخیص داده‌شده مدفون گشت وچون تولد آن مرحوم پانزدهم ربیع‌الاول سال یکهزار ودویست‌ونود وچهار هجری بوده مدت زندگانی وی بحساب دور قمری هفتادوچهار سال وپنج‌ماه وسیزده روز میشود.

از شمار دوچشم یکتن کم و زشمار خرد هزاران بیش

شرح احوال مرحوم علامهٔ قزوینی بتفصیل و بقلم خود او نخستین مقاله از «بیست مقالهٔ قزوینی» جلداول است که باهتمام آقای ابراهیم پورداود در بمبئی بچاپ رسیده (فروردین ۱۳۰۷) وهمین مقالت است که‌دیگر بـار بازخود او پس از کاستنی بسیار وافزودنی اندك تحریرفرموده‌وما درمجلهٔ یغماسال اول شمارهٔ هفتم (صفحه ۲۹۷ـ۳۰۱) بچاپ رساندیم ودر آتیه نیزشماره‌ای مخصوص بنام این‌عالم جلیل که چشم روزگار نظیر اورا کمتر خواهددید انتشار خواهیم‌داد.

*

هیچکس از منتسبین باهل علم وتحصیل نیست که از معارف و آثار علامهٔ فقید استفاده واستضائه نکرده ، و از الطاف وتحسین و تشویق وی بهره‌مندی نیافته باشد . بموجب همین حکم کلی این‌بنده نیز مشمول عنایات آن بزرگوار بودم ومخصوصاً از سال ۱۳۵٦ قمری‌از اروپا غالباً بصدورمرقومات عالیه سرافرازم میداشت و در همین

موقع چاپ وانتشار رساله نفیس «ممدوحین سعدی» را ببنده محول فرمود وچنانکه خوی او بود خشنودی خویش را از این خدمت ادبی درهمان رساله ودر مکاتیب دیگر مکرر برمکرر ابراز داشته که بدان می بالم واز افتخارات جاودانی خویش میشمارم.

در اوایل ورود ایشان بطهران (۱۳۱۸ شمسی) نیز درمنزل مرحوم فروغی غالباً درمحضرشان بودم و مخصوصاً از مفاوضات این دورفیق قدیم که گاهی اختلاف سلیقه و نظر شان بجر و بحث میکشید - ودیگران رادر آن ساحت راه نبود - استفاده ها بردم و هیچیك هم از این دو بزرگوار تاپایان عمر عنایات والطاف مخصوص خود را ازمن قطع نفرمودند.

سخن کردن در فضایل علامهٔ مرحوم حد من نیست - خود ثنا گفتن زما ترك ثناست، آنچه دریافتم مرحوم قزوینی در صفای باطن و پاك نهادی ونیك اندیشی و یکرولی و یکدلی بی نظیر بود. اندیشه و نظر خودرا بانهایت صراحت بی هیچ پیرایه بیان می فرمود و احیاناً بتندی وخشونت انتقاد میکرد واگر در می یافت که در نمی گیرد ساکت می ماند. در نگاهبانی ادب قدیم تعصب داشت واگر کلمتی نادرست گفته و نوشته میشد سخت می رنجید و متغیر میشد هر کتابی که میخواند اغلاط آن را در حواشی یاد میکرد و بمصحح می نمود، واین از وظایف وزارت فرهنگ است که همهٔ کتابهای آن مرحوم را یکجا گرد آورده بتدریج باهمان تصحیحات بچاپ رساند.

از نسخه هائی که باستدعای بنده تصحیح و تحشیه فرموده قصیدهٔ عربی سعدی درسقوط بغداد است که از خداوند توفیق طبع آنرا میخواهم. از انتشار مجلهٔ «یغما» هم مکرر اظهار خشنودی فرموده اند که در مجلهٔ پرمغز «یادگار» و مجلهٔ «یغما» منعکس شد، و چنانکه اشارت رفت بانقائصی که در کار ماست این تحسین از نظر تشویق تلقی میشود با این همه امیدواریم در حدود امکان وصایای آن مرحوم را بکار بندیم.

از مجلهٔ یادگار بقلم آقای عباس اقبال آشتیانی
استاد دانشگاه تهران

ضایعهٔ عظیم جبران ناپذیر

روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ شمسی مطابق با ۲۸ رجب ۱۳۶۸ قمری و ۲۷ ماه مه ۱۹۴۹ میلادی قریب بساعت ده و نیم بعد از ظهر در کوچهٔ دانش منشعب از خیابان فروردین طهران مردی مرد و آفتابی چهره در نقاب خاک کشید که بی اغراق در یکی دو قرن اخیر در فن خود نظیر نداشت و بسیار بعید مینماید که تا مدتهای دیگر بزرگواری بان کمال و فضلیت درمملکت ما پا بعرصهٔ وجود بگذارد.

مرحوم محمد قزوینی ده سال میشد که بعد از سی و شش سال مهاجرت از ایران و درغربت زیستن با امید و آرزوی بسیار که یکی از مهمترین آنها مردن در خاک وطن عزیز وجان سپردن درمیان نزدیکان ودوستان خود بود بطهران باز گشته بود اما طبیعت ستمکار و سفله پرور که گوئی پیوسته با اهل علم وفرزانگان درکین و پیکار است چنین خواسته بود که علامهٔ قزوینی دروطن خود ودرهمین طهرانی که هزاران مدعی طرفداری از اهل علم و فضل دارد در دل شب در کمال غربت یکه و تنها بی‌طبیب ورفیق پیش چشم زن و یگانه دختر عزیز خود که متولد و تربیت شدهٔ فرنگ و در اینجا بکلی غریبه اند جان بسپارد واز بعد از ظهر پنجشنبه که حال آن مرحوم دگرگون شد تا حدود ساعت ده بعد از ظهر جمعه که بعالم دیگر شتافت دست این بیچارگان بیك طبیب نرسید تا شاید قبل از قوع امر لاعلاج راه چاره ای بیندیشد.

تصادف روزگار چنین پیش آورد که حتی برادر آن مرحوم هم در آن دقایق فوتی حاضر نباشد و از آقایان تقی‌زاده ودکتر غنی و نگارندهٔ ناقابل این سطور نیز که نزدیکترین اشخاص بآن مرحوم بودیم هیچیك درطهران نباشیم و موقعیکه آقای تقی‌زاده خبر میشوند و پس از زحمت بسیار طبیبی ببالین ایشان میفرستند موقعی بوده است که کار

ازکار گذشته بوده و تدارك فائت دیگر امکان نداشته است .

نعش آن گوهر گرانبها و علامهٔ فاضل بی همتا همچنان تا اواسط روزدرمیان سه زن (خانم ودختر آن مرحوم وخانم آقای دکتر غنی) درخانه برجا بود تا بدستور جناب آقای علی اصغر حکمت و بهمت دوستان معدود ایشان که بتدریج گرد آمدند بمدرسهٔ سپهسالار جدید حمل شد و پس از شست شوی واجرای آداب مذهبی روز بعد مقارن ساعت یازده صبح درمزار شیخ ابوالفتوح رازی درزاویهٔ حضرت عبدالعظیم در ری بخـاك سپرده شد .

باین ترتیب بچشم خود دیدیم که مرحوم قزوینی که بشوق تکمیل معلومات وخدمات،باحیای تاریخ و ادبیات این مملکت درست نیمی از عمر خود را در غربت بسر برده بود بعد از آنکه بوطن خویش باز گردید باز در کمال غربت و بی کسی مرد ودرآن دقائق آخری هیچکس نبود که با حضور وبیانات خود درك عذاب مرگ را بر آن مرد حساس لطیف طبع زود رنج تخفیفی دهد و تسلی بخش خاطر پدر پیر و شوهر مهربانی شود که تا آخرین آنات حیات هیچ اندیشه و اضطرابی جز آیندهٔ نا معلوم دختر یگانه و زوجهٔ غریبهٔ خود نداشت .

مرحوم قزوینی که پروردهٔ احکام قرآنی و اخبار و احادیث حکیمانهٔ حضرت رسول و ائمه و مستغرق در آراء و افکار خیام و مولوی وحافظ وارسطو وافلاطون و آناتول‌فرانس ومترلینك بود بهیچوجه ازمرك وحشت نداشت بلکه مانندهرعاقل بلندنظری آنرا امری محتوم ودرحکم‌سرمنزلی میدانست که‌خواه ناخواه امیر وفقیر وعارف وعامی باید درآن بار بیندازند و دماغ پر نخوت و طبع آلوده باغراض و هوی وهوس خود را در آنجـا پاك کرده همه علی السویه تسلیم خاك شوند .

سال گذشته اندکی قبل از همین مواقع که حالت حبس البول و تورم مثانه در ایشان شدت گرفته و اطبا رفتن بمریضخانه ومعالجه بطریق عمل جراحی را تجویـز کرده بودند خدمت آن مرحوم رسیدم وچون شنیدم که چنین تصمیمی ازجانب اطبا اختیار شده من هم ایشان را در این راه تشویق کردم . گفتند: فلانی من از رفتن بمریضخانه وعمل بیمی‌ندارم ومیدانم که باسن وضعف مزاج من یك طرف عمل‌مردن

و از بستر بیماری برنخاستن است . من از مرگ نمیترسم زیرا که عمرخودرا کرده‌ام و دیگر هیچ هوی و هوسی ندارم اما تمام اضطرابم اینست که اگرمردم برزن‌وفرزند من که درطهران هیچکس‌را ندارند و بمقتضای تربیت اروپائی تنها نمیتوانند در این شهر بی‌یارویاور زندگی کنند بعدازمن‌چه خواهدگذشت بخصوص که‌مبلغی معتنی به ببانك مقروضم واگرمن بمیرم بانك فوراً خانهٔ مسکونی مرا دروجه طلب خود ضبط خواهد کرد وزن وفرزندم بی خانمان وسرگردان خواهند ماند ، اگرمن میتوانستم از این بابت اطمینان حاصل کنم همین آن بمریضخانه میرفتم .

شنیدن‌این بیان ودیدن آن وضع پریشان چنان مراآشفته‌کرد که گریه درگلو گره‌کرده از خانهٔ آن مرحوم بیرون آمدم و درفکریافتن چاره‌که فقط تهیهٔ مقداری پول بود بر آمدم حتی بپاره ای مقامات مستطیع مؤثـر هم توسل جستم ولـی درم داران بی‌کرم که گوششان بهیچوجه بشنیدن این قبیل نواهای دلخراش عادی نیست و جز آهنگ خوش زر بگیر و سیم بستان هیچ نغمه ای را سازگار نمیدانند اعتنائی باستغاثهٔ من نکردند تـا آنکه آزاد مرد یگانه وعلامهٔ بیمانند حضرت آقای تقی‌زاده‌که از اوان جوانی جوانمردی و مردانگی را بـاهم تأم داشته و در استغنای طبع و بی‌اعتنائی بمال ومنال‌دنیاتالی‌مرحوم قزوینی‌است وازجملهٔ جواهرذیقیمتی‌است کـه هنوز چنانکه باید قدرش در ایـن بازار خزف فروشان شناخته نشده از قضیه اطلاع‌پیداکردند ودقیقه ای ازپای ننشستند تاباعتبار آبروی شخصی خود که ملیونها قیمت دارد وصالح وطالح بارزش عظیم آن قائلند ازچند نفرصاحب همت مبلغ منظور را بعنوان حق الزحمهٔ کتابی‌که مرحوم قزوینی برای چاپ حاضرکنند جمع نمودند و خود بشخصه ببانك رهنی رفتند وخانهٔ آن مرحوم را ازگرو بیرون آوردند وپس‌از ارائه قبوض مفاصا ایشان را بمریضخانهٔ رضانور بردند .

مرحوم قزوینی‌که مکرر در مکرر بنگارنده میفرمودند من آقای تقی زاده را بعلت پاکی‌عنصروشهامت ووطن‌پرستی وفضل‌وکمال از برادرخودبیشتردوست میدارم بعد ازحصول این‌اطمینان بمن گفتند «الآن طاب لی‌الموت» ، بانهایت میل بمریضخانه میروم وباقی‌باخداست .

تصحیح وطبع این کتاب بعلت کسالت شدید مرحوم قزوینی بامر آقای تقی‌زاده تحت نظر آن مرحوم بعهدهٔ اینجانب واگذار گردید و جای بسی خوشوقتی‌است که چاپ ومقابلهٔ نمونه‌های آن تا آخر، قبل‌ازرسیدن مرگ آن استاد علامه انجام یافت وعنقریب‌منتشر خواهد شد.

آری علامهٔ قزوینی از میان رخت بربست و باخود یك دنیا معارف و معلومات وتحقیقات عمیقه استنباطات دقیقه را بزیرخاك برد واگراهل علم‌ومعرفت‌برفقدان آن مرد عزیز بی‌نظیرتأسفی دارند بیشتر از این بابت است که علاوه برآنکه چشمهٔ فیاض اثر بخشی خشك شدگنج عظیمی ازنفیس ترین ثروتهای معنوی ازدست رفت ودیگر نه تشنگان حقیقت میتوانند از آن منبع فیض آبی برآتش تشنگی درونی خود بزنند ونه‌نیازمندان معرفت دسترسی بآن خزانهٔ پردرو گوهر دارند.

علامهٔ قزوینی از نوادر نوابغی بود که وسعت معلومات قدیم و جدید را با غریزهٔ کنجکاوی و دقت در شأن هرچیز دارا بود و قدرت آنرا داشت‌که استقصای یك‌موضوع را درك کند و علت‌آن و روش انتقادی علمی و انصاف و بیطرفی علمای جدیدراجمع‌داشت‌وشاید اززمان ابوریحان بیرونی‌تاکنون ایران‌چنین فرزندی‌دقیق ومحقق نداشته بوده‌است.

بزرگترین فضل مرحوم قزوینی و مهمترین نکته ای‌که نشانهٔ کمال استعداد حسن تشخیص و تیزهوشی اوست اینست‌که آن مرحوم پس از آنکه علوم قدیمه را چه در ادب و لغت و صرف و نحو وچه‌در فقه و اصول و کلام و حکمت و منطق در ایران تا درجهٔ اجتهاد فراگرفت چون گذارش باروپا افتاد و بر اثر عشق سوزانی که بدانستن هرچیز و فراگرفتن هرنوع معلومات داشت تحقیقات علمای آن سرزمین‌را مورد مطالعهٔ عمیق قرارداد و نوشته‌های ایشان را از هرمقوله و درهرباب باموشکافی ولی بااحتیاط تمام‌خواندو براثر حدت‌ذهن وذوق سرشار بسرعت دریافت که‌راه‌تحقیق صحیح همینست که اروپائیان‌دارندو بین آن و روش‌معمول‌درمشرق‌زمین بعدالمشرقین است بلکه در پاره ای قسمتهاتنها راه درست همان راه ورسم اروپائی است و طریق مشرق زمینیان طریقی جزطریق ضلال‌نیست،وچنین‌بنظر میرسدکه این نعمت عظیمی که مرحوم قزوینی راشامل حال شد بیشتر از آن بابت بوده است که‌آن مرحوم در

میان علوم قدیمه بیشتر بادب وتاریخ ورجال ودرایت توجه داشته چه این علوم علاوه برآنکه ذهن را توسعه می بخشند روشی دارند مبنی برتفحص و تدقیق و سنجیدن اقوال مختلفه بایکدیگر وقبول قول قوی ومعتبر وردّ اقوال ضعیف و آحاد واین روش باروش اروپائیان درعلوم نقلیه تقریباً یکی است.

مرحوم قزوینی که کاملا بسیرهٔ سراپا محتاطانه امثال طبری وطریقهٔ دقیق اهل روایت و طرز کارامثال ابوریحان بیرونی درتحقیقات علمی آشنابود وقتی که دراروپا بشیوهٔ تحقیق امثال سیلوستر دساسی وکاترمر ونولدکه ومارکوارت و دزی و گویدی برخورد دیدکه در واقع شاگردان حقیقی امثال طبری و ابوریحان همین جماعتند و روش ایشان که باقتضای سیر زمان کاملتر ومنقح ترشده همان روش درست و صحیح قدماست نه روش خسته کننده و جانکاه و بیفایدهٔ طلاب لفاظ و آخوندهای بیخبر از همه جا ومتحجر در قالب تعبدو تقلید.

مرحوم قزوینی مکرر در حضور نگارندهٔ این سطور خدا را شکر میکرد که دیدن فرنگستان و آشنا شدن باطرز کار علمای جدید و مطالعهٔ آثار ایشان او را از «عالم آخوندی» و «طرز فکر نجفی» نجات بخشیده و عظمت ووسعت دایرهٔ معارف و معلومات و ازآن مهمتر عالم بی نهایت مجهولات بشری را در پیش چشم او نمودار کرده است وآن مرحوم خود از عالم طلبگی و آخوندی و شیوهٔ فکر و روش درس و نحوهٔ زندگانی ومیزان فکر طلاب حکایاتی شیرین و پرعبرت داشت که اگر مدون شده بود ازممتع ترین کتب خواندنی بود.

اشتباه نشود وکسی تصور نکند که علامهٔ مرحوم باعلوم قدیمه عنادی پیدا کرده یامنکر آنها شده بود . نه بلکه برخلاف این تصور مرحوم قزوینی که خود در هریك از شعب این معارف از اعلم علما بشمار میرفت در این رشته، علوم مفید آنرا از غیر مفید آن بخوبی تشخیص میداد بهمین جهت مثلا قسمت عظیمی از منطق قدیم و مباحثات و مناقشات فقها را درباب قضایا و اموری که حتی محتمل الوقوع نیز نیست و علوم جدیده موضوع آنهارا بکلی منتفی کرده است لاطائل بلکه تضییع عمر میدانست صرف نظر ازاینکه درعصر مادر میان مشتغلین بعلوم قدیمه دیگر کسی مثلادر

رجال و معرفت کتب بمقام حاجی میرزا حسین نوری ودردرایه بپایهٔ حاج ملاعلی کنی ودر اصول بمرتبهٔ حاج میرزا حسن آشتیانی ودر فقه بدرجهٔ حاج شیخ فضل الله نوری ودر ادب برتبه صدر الافاضل و شمس العلماء قزوینی وجود ندارد، طلاب این علوم اگر هم همان مقام و منزلت اسلاف مذکور خودرا پیدا کنند باز بهیچوجه قابل مقایسه بامرحوم قزوینی نیستند زیرا که مرحوم قزوینی علاوه بر آنکه بهترین شاگردان استادان و نعم الخلف آن بزرگواران محسوب میشد معلومات مقتبسه از ایشان را با روح و سلیقه ای که چکیدهٔ معارف اروپائی و تحفهٔ تفرج در بوستان ذوق و سلامت طبع اهل تحقیق مغرب زمین بود اشاعه و افاضه میکرد و این کاری است که هیچوقت از امثال علمای مذکور درفوق ساخته نبوده و نیست.

با اینکه در وطن پرستی ایرانی هیچکس شك و شبهه ندارد باز احدی نمیتواند در این نکته تردیدی کند که بیداری شعور ملی و حس ملت پرستی در ما براثر تحقیقات مستشرقین فرنگی بوده است. تمام افتخار ما بکوروش و داریوش و عظمت دولت و تمدن هخامنشی و زردشت ومانی وخیام وابوعلی سینا و ابوریحان و حافظ و سعدی و مولوی و بهزاد ورضای عباسی، و آثار ایشان مدیون اکتشافات وانتشارات همان مستشرقین است و کسی که بیش ازهمه و پیش ازهمه این تحقیقات و اکتشافات را در میان ایرانیان فارسی زبان منتشر ساخت وآنها را تصحیح و تکمیل نمود و دنباله آن راه ورسم را تاآخرین دقیقه‌ای که انگشتان او از کار باز ماند رهانکرد مرحوم قزوینی است بلکه اثر مهم و یاد گار لایزال آن مرحوم ایجاد نهضتی است در این مرحله که خوشبختانه کم و بیش پیروان و شاگردان او اگر چه بسیار معدودند دنبال آنرا دارند و اگر روزگاری مردم باانصافی پیداشدند تاخدمت عظیم مرحوم قزوینی و شاگردان اورا در احیای ملیت و ادبیات و آثار گذشتهٔ اجداد ماکه راهنمای معاصرین و آیندگان ووسیلهٔ افتخار ایشان درحال و مستقبل است روشن کنند قدر این مرد بزرگ بیش از پیش واضح خواهد گردید.

مرحوم قزوینی که در عصر ماحکم دّریتیم داشت و میتوان بجرأت قسم خورد که در تمام عمر از او ترك اولائی حتی خرق هیچ عرف و عادتی صادر نشد و علاوه

برمعارف اکتسابی مظهر فضیلت‌طبعی و کمالات نفسانی بود آرام آرام یعنی‌باوجدانی راحت و خاطری فارغ از این دنیای آلودهٔ ما رفت و ما را بفراق ابدی خود مبتلی ساخت.

البته هر کس که آن مرحوم‌را دیده بود از این فاجعهٔ بزرگ متأثراست‌لیکن من که این سطور را باخاطری غرقه در اندوه و بیچارگی مینویسم شاید حق داشته باشم که باطناً بیش از هر کس خود را یتیم بدانم زیرا که بیست وشش سال با آن مرحوم مربوط بودم وازاین مدت هجده‌سال آنرا غالباً شب وروز بایکدیگر محشور بودیم وموضوع صحبتی جزعلم و ادب وتاریخ ایران و مسائل عبرت انگیز یا مفرح نداشتیم و چنان باهم مأنوس میزیستیم که باوجود نقصی که در طبیعت بشر هست و با اینکه هر دو شاید زیاد تراز حد اعتدال عصبانی و زودرنج بودیم حتی دقیقه ای نیز مابین ما کدورت و برودتی حاصل نشد واین بیشتر براثر هضم نفس و تربیت معقول وگذشت و انصاف فوق العادهٔ آن‌مرحوم بودتاخضوع وفانی بودن‌این قطرهٔ ناچیز در مقابل آن‌دریای پهناور فضیلت و معرفت.

امروز من ومجلهٔ یادگارکه‌آن مرحوم بزرگترین‌مشوق حقیقی آن‌بودوآخرین سطوری‌که بقلم آن فقید سعید بر صفحهٔ کاغذ جاری شده دنبالهٔ مبحث « وفیات معاصرین » است یکه و تنها مانده ایم و بیم آنست‌که مخالفین سبك و روش آن مرحوم که‌از تمام معلومات دنیا دل خود را بانتقاد بیجا و استهزاء ما مربوط خوش کرده‌اند برضد ما و مجلهٔ یادگار که افتخار پیروی مسلك آن مرحوم راداشته و دارد بقول فرنگیها زیاد تر از سابق صفهای خود را بهم بفشرند تا حملات ایشان مؤثر تر شود بتو هم اینکه دیگر مثل سابق پشت ما بچنان کوه احدی نیست و از میدان در کردن ما کاری آسان شده است غافل از آنکه ما با وجود پشت شکسته و دل داغدیده در مقام مجاهده در راه حقیقت که مسلك مقدس و همیشگی استاد ما بوده‌است همچنان ثابت قدمیم و تاآنجا که خداوند بما قدرت و استطاعت دهد آنی درطی طریقی که‌همیشه همان را فقط پیموده‌ایم دقیقه‌ای از پای نمی‌نشینیم و یقین داریم که روح پرفتوح استاد عظیم الشأن ماهمواره همچنان هادی و مؤید

ماست و بامرگ ظاهری آن زندهٔ جاوید هیچوقت «آتشی که نمیرد همیشه» و مشعله افروز آن وجود مقدس مرحوم قزوینی بود خاموش نخواهد شد بلکه روز بروز نور و فروغ این نارمقدس که مجلهٔ محقر یادگار از آن «قبسی» است فروزان تر خواهد شد و روزی خواهد رسید که مردم ایران مرحوم قزوینی را در نهضت و تجددی که شروع شده و دیر یا زود جلوه وشکوه محسوسی خواهد یافت از بزرگترین پیشقدمان بلکه قائد اعظم آن بشناسند و بیش از آنچه امروز ما برمرگ او تأسف میخوریم واشك میریزیم دچار حزن و تأثر شوند . وعلیه رحمة الله رحمة واسعة



فقید علم و ادب مرحوم علامهٔ قزوینی ، در طرف راست ایشان دانشمند معاصر آقای دکتر غنی دیده میشوند

از اطلاعات ماهانه بقلم یکی از دانشمندان

بیاد مرحوم علامه قزوینی

شهباز مرگ هرروز از میان نوع بشر هزار هاافراد عارف وعامی و نیکوسیرت وزشت کردار را بشکار میرباید ولی بامرگ علامهٔ قزوینی باید باصطلاح قدما گفت که این بار او راشکاری شگرف بچنگال افتاد چه تنها مرغی شکار نشد بلکه آشیانه ای الی الابد ویران گردید،

فما کان قیس هلکه هلك واحد　　　و لکنه بنیــان قوم تهدّما

اگر چه مرگ امری حتمی است ودیر یــازود همه باید بمیرند ولی بین مرگ یکنفر عالم وهنرمند بامرگ یك فرد عادی تفاوت از زمین تا آسمان است . یك فرد عادی چون بمیرد تنها کسان و نزدیکان خودرا داغدار وازبرکت حضور ووجودخودمحروم میسازد در صورتیکه بامرگ یك عالم وهنرمند دنیائی از فیض وخیر بی نصیب میمانند وکوکب هدایت وخضر راهنمائی از دست ایشان بدرمیرود .

البته آثار ذوقی وهنری وتألیفات جاویدی که از این طبقه مردم ممتاز برجای میماند همیشه هادی طالبان معرفت و انیس ومونس حیرت زدگان وادی پریشانی و غم زدگی است ویاد ایشان باین وسیله همه وقت در خــاطر هازنده است . لیکن اگر هر یك از آنان چندصباحی دیگر زنده میماندند وباز از سرچشمهٔ ذوق وهنر وعلم آنان زلال معرفت ولطف میتراوید چقدردیگر برسرمایهٔ علمی وهنری بشر افزوده میگردید و تاچه اندازه زحمت کسانیکه درآینده میخواستندراهی راکه ایشان پیموده و درآن ورزیده وکارکشته شده بودند به پیمایند کمتر میشد ؟

اگر امثال آناتول فرانس و مترلینگ و فروید و برگسن هریك چندسالی دیگر طول عمر مییافتند مسلماً هرکدام یکی دو شاهکار دیگر برخزانهٔ معرفت عمومی بشر می افزودند یاچند راز دیگر از مجهولات نامتناهــی را از پس پردهٔ اسرار بــیرون میکشیدند .

بدیهی است که‌تمام معلومات و اطلاعات یکنفر هنرمند وعالم کـه عمری را بتفحص وموشکافی وفکر و تجربه گذرانده‌منحصر بهمان مختصری نیست که آ نرادر طی کتاب یاکتابهائی یادر لباس شعر یانقاشی‌یاموسیقی وغیرهادرآورده بلکه این‌نمونه ها را میتوان موجی از دریای بیکرانی دانست که همه وقت گوهرزا و جواهر خیز است وهر آن قدرت آ نراداردکه بتموجی‌گوهری تازه برساحل بیندازد و گمشدگان لب دریارا شبچراغ فروزنده باشد .

یك نفر شاعر یاهنرمندکه هنررا از آن جهت‌که هنر است دوست میـدارد و آثاری از خود ظاهر میکند، یایك تن نویسنده و عالمی که سرپـوش از روی دیگ جوشان خاطر ومغز پرخروش خویش برمیدارد وقسمتی از آ نرا برای کاستن غلیان به نام‌کتاب و تألیف پراکنده میکند و از هرگونه خود نمائی و فضل فروشی فارغ است هرگز خیال یامجال آ نرا ندارد که‌تمام دانسته‌ها و استنباطات‌خودرا دردسترس عموم بگذارد بلکه هرچه‌را حال اقتضا نماید نثار دیگران میکند و بقیه کـه شـاید چندین برابر بیشتر از آثار ظاهرشده باشد همچنان‌در خزینهٔ خاطر و گنجینهٔ دل‌او مخزون میماند .

از مرحوم علامهٔ نحریر بی‌بدیل سیداحمد رضوی پیشاوری جز بعضی تعلیقات و افادات چیزدیگر برجای نمانده است اما اگر کسی آن‌مرحوم را ازنزدیك دیده و محضرپر برکت آن‌اوقیانوس علم وادب را درك کرده‌باشد میداند که درباب او مثل معروف عربی که: «حدّث عن‌البحر ولاحرج » بتمام معنی صدق میکرد و یکساعت محاضرهٔ او حاصل خواندن یك‌کتابخانه‌کتاب ویك عمر تفحص وتتبع‌را صاف وساده وسهل وآسان دراختیار مردمستفید میگذاشت.

علامهٔ موحوم قزوینی رانیز باید از همین سنخ مردم شمرد ، وی‌بااینکه درحین صحبت بی‌اغراق دریائی از معلومات بود که از شدت تلاطم شنونده را درضبط و درك مستأصل میکرد هیچگونه تظاهر نداشت بلکه براثر کثرت هوش‌و بلندی‌نظر درنهایت تواضع میزیست واگر وقتی رفتار یاگفتار کسی را عجیب و خارج از موازین عـادی مییافت و آ نرااز جهت غرابت وندرت آن نقل‌میکرد بلافاصله میگفت : «سبحان الله

لابد در ماهم عیب و علتی هست که ماخود ملتفت آن نیستیم و دیگران آن را نقل میکنند و بر آن میخندند ؟!

مرحوم قزوینی با آن همه فضایل طبیعی و کمالات اکتسابی کوچکترین ادعائی نداشت و هروقت صحبت از امری پیش می‌آمد که بغیر از او هیچکس نمیتوانست در آن باب رأیی دهد یاقدمی بردارد بمن میگفت که: فلانی من ادعائی ندارم ولی شاید این کار را من پس از مدتها تمرین وممارست بهتر از دیگران بانجام برسانم ، **بشکند دست آن بنائی که چهل سال بنائی کند و عاقبت نتواند یك خانهٔ درست بسازد .**

من هروقت از همه‌جا مأیوس میشدم و باقتضای طبع تند جوانی زمام اختیار و چاره اندیشی از کفم بیرون میرفت بخدمت آن استاد میشتافتم و غالباً دو سه ساعت در محضر پر ازصدق و صفای او گوش میشدم و سخنان پرازحکمت آن مرد بلند نظر و منقطع از آلودگیها و اغراض دنیائی را میشنیدم ومیدیدم که او چگونه بهمهٔ اسباب وعلایق جهانی بی‌اعتناست وجز حقیقت محض طالب هیچ چیز دیگر نیست ، بایك دنیا امید محضر پرفیض اورا ترك میگفتم و بمدد انفاس قدسیهٔ اوسعی و همت و شور وشوقم برای کار چندین برابر از پیشتر بیشتر میشد .

تقریر مقامات فضلی آن وجود جلیل البته از حوصلهٔ یك مقالهٔ مختصر بیرون است بلکه تفصیل آن وقتی فارغ میخواهد تاکتابی از آن ترتیب داده‌شود.

امروز که این گوهر یگانه از دست مارفته است من شخصاً میبینم که چقدرغافل و مسامحه کار بوده‌ام، چه اگر درپایان هرجلسه که درحضور آن مرحوم میگذشت در مراجعت بمنزل حاصل صحبتهای آن روز را در دفتری یادداشت میکردم امروز کتاب فوق العاده شیرین و مفیدی فراهم بود که بکار همه کس میخورد و بسیاری از فوایدی که امروزغالب آنها،حتی از خاطر من‌هم رفته است باقی میماند.

نگارنده در اینجا سعی میکند که باکمال اختصار بپاره ای از خصال آن مرحوم اشاره نماید تاشاید بدین وسیله بتواند شمه‌ای از اخلاق و روحیهٔ آن فقید سعید را بکسانیکه آن مرحوم راندیده‌بودند بشناساند ، از این قرار :

۱ـ مرحوم قزوینی در میان فضائل اخلاقی تا آنجاکه من دریافته ام چون بسیار حساس و نازك طبع بود باصل دوستی بیش ازهر چیز تعلق خاطر نشان میداد بلکه در این مرحله از هیچگونه فداکاری وجان نثاری دریغ نداشت .

او خودمیگفت که جمعی از قدما در معنی « خل » که بمعنی دوست بی شائبه است چنین یاد آور شده‌اند که رفاقت و دوستی حقیقی فقط در میان دو طایفه از مردم دیده میشود یکی میان طبقهٔلوطیها و عیاران که در عالم دوستی‌سر وجان رابالای یکدیگر میدهند ، دیگر بین حکما واهل معنی که بحقیقت وصفای دوستی کما هو حقه پی برده ودانسته اند که :

دنیاخوش‌است ومال عزیزاست وتن‌شریف

اما رفیــق بــر همه چیــزی مقدم است

مکرر داستان رفاقت ودوستی بی‌شـائبهٔ ابن المقفع وعبدالحمید کاتب را نقل میفرمود وازاینکه این دو یارجانی درموقع رسیدن بلا بقصد عبدالحمیدهر دودر پای مأمورین‌قتل‌افتادند وهر دوخودراعبدالحمید معرفی کردند تعجب مینمود وبرعالم صفای ایشان‌آفرین‌میخواند

عمق‌فکر وتجارب دقیق عبدالله بن‌المقفع همیشه آن مرحوم را فریفته میداشت وکتاب پرمغز «الادب‌الکبیر» تألیف این نویسندهٔ حکیم‌ایرانی از کتب مطالعهٔ همیشگی آنمرحوم بودمخصوصاًاین‌بیان ابن‌المقفع رابسیار پسندیده بودوکر میبست که «انسان چون‌خواه ناخواه موجودی مدنی‌الطبع‌واجتماعی‌است‌بدون‌دوست نمیتواند زندگانی کند بخصوص که درگشودن رازدل وچاره جوئی درمشکـلات و سپردن اسرار خاطر بیارانی محتاج است اما ازآنجاکه تمام مردم را نتوان این قدر و منزلت داد ومحرم رازهای نهانی خودکرد پس باید بعداز آزمایش دقیق یکی‌دوسه‌نفررابدوستی‌برگزید وازایشان هیچ سرومکنونی را مخفی نکرد ونسبت ببقیهٔ مردم ازخود بیگانگی بلکه حال‌قهر و درشتخوئی ظاهر ساخت» .

مرحوم قزوینی تازنده بود بهمین سیره میزیست یعنی باستثنـای سه چهار تن دوست صمیمی بی‌ریاکه داشت درمعامله ومعاشرت باسایرمردم ازسوءظن و احتیاط

خالی نبود و باکسانیکه ایشانرا نمی‌شناخت بااینکه کمال ادب وانسانیت را رعایت میکرد زیاد حسن محضر وسعهٔ صدر نشان نمیداد وحتی‌المقدور ازملاقات کسانیکه هیچ ندیده و نشناخته یاازدوستان مورد اطمینان قبلا اوصاف مخصوصاً درجهٔ سوادومعلومات ومیزان سن ایشانرا نشنیده بود احتراز کلی داشت ولی چنانکه گفتم بادوستان صمیمی خود جان دریك قالب بود وهمه وقت دردرك صحبت ایشان میکوشید ویاددوست وهریادگاری ازاورا بالطفی شاعرانه تلقی میکرد. شبی درپاریس درخدمت اوبودم و خانم اویکی‌ازصفحات سازندهٔ معروف آلمانی افنباخ Offenbach را باگراموفون مینواخت . بی اختیار دیدم که اشك در چشمان آن مرد حساس حلقه زد ، و گفت مرحوم حاج سید ابوالحسن علوی که بعد ازختم جنگهای اول بین‌المللی خود را در برلین درزیرترن برقی‌انداخت‌وانتحار کرداین صفحه را بسیاردوست میداشت ، سپس تا آخرشب متأثر و بذکر صفات حمیدهٔ مرحوم علوی رطب اللسان بود .

ازجلسات شیرین‌سراپالطفی که نگارنده سعادت حضوردرآنهارادرپاریس داشتم جلساتی بود که درآن استادعلامهٔ و مرحوم میرزا محمد علیخان فروغی طاب ثراهما بصحبت میپرداختند و ازهر درودرباب هرمقوله از جمله ازایام جوانی خود گفتگو می کردند.

این‌دومرد جهاندیده و کتاب خوانده که ازایام‌جوانی درطهران باهم مأنوس‌شده وباهم مبادلهٔ درس کرده بودند (مرحوم قزوینی بمرحوم فروغی عربی درس میداده و مرحوم فروغی باستادفرانسه می آموخته) چنان درصحبت شیرین سخن‌ودربیان‌مطلب مفید وممتع سحر آفرین بودندکه غالباً جلسات ایشان ازعصر تاحدود ساعت دوازده شب طول میکشید وهیچکس احساس خستگی وملالت نمیکردبلکه درك طول‌زمان اهل مجلس را دست نمیداد وچون جلسه بآخرمیرسید مثل این بود که حاضرین بر زودگذشتن وقت تأسف میخورند .

درهمان‌ایام‌خوش،مرحوم فروغی که درهیأت دولت‌جناب‌آقای‌حاج‌مخبرالسلطنه هدایت مقام وزارت جنگ داشت بسمت سفارت کبرای ایران در آنکارا منصوب گردید .

ساعت ده صبح با مرحوم قزوینی بایستگاه راه آهن رفتیم تا مرحوم فروغی را که عازم ترکیه بود مشایعت کنیم پس از تودیع، قطار سریع السیر شرق که ازپاریس یکسره باستانبول میرود حرکت کرد ودر طرفةالعینی ازچشم ما ناپدید شد. اینحال چنان تأثری درمرحوم قزوینی ایجاد نمود که بی اختیار برتمدن جدید ووسائل مکانیکی آن لعنت فرستاد، دست مرا گرفت و با هم بکافهٔ مقابل ایستگاه رفتیم، وگفت فلانی در ایام قدیم وقتی یکی از دوستان با شتر یا کجاوه بسفر میرفت انسان تا مدتی دورشدن اورا میدید وباتکان دادن دستمال واشارهٔ دست آرام آرام برفتن تدریجی او عادت میکرد تاازمد نظر ناپدید میگردید. امروز باوسائل جدید چنان دورشدن یك نفردوست ازپیش چشم بسرعت انجام میگیرد که تا دیده برهم میزنی اثری ازاو پیدا نیست وگوئی که هرگز نبوده است.

درسال ۱۳۱۲ شمسی موقعیکه نگارنده بارسوم بپاریس رفتم قبلا بآن مرحوم خبری ازآمدن خود ندارم وپس ازورود بخدمتش شتافتم. البته وی ازاین آمدن غیر مترقب من تامدتی درتعجب بود سپس ازمن گاه کرد که چرا ساعت رسیدن خودرا بپاریس پیشتر بایشان اطلاع نداده ام تا بایستگاه بیایند: گفتم نخواستم موجب زحمتی شده باشم، وعذرهای دیگر ازاین قبیل آوردم. گفت: فلانی هیچیك ازاین حرفها معقول و مسموع نیست فقط تودوست خودرا ازلذاتی بی نصیب گذاشتی ونخواستی که من بایستگاه بیایم وباشوق و امیدی آمیخته بنگرانی در میان مسافرین قطارهائی که میرسند بگردم وپس ازمدتها دوری یکی از دوستان خود را بیابم و ازاین حال لذتی را که می دانی دریابم.

۲ــ بعدازدوست ورفیق، مرحوم قزوینی طبیعت را بسیار دوست میداشت مخصوصاً باقسام گلها و نباتات وشناختن اسامی واصل ومنشأ وخاصیت هریك ازآنها عشقی مفرط میورزید، وقسمت عمده ازایام تفریح و گردش او در باغهای نباتات پاریس واطراف آن، یادرتماشای نمایشگاههای ریاحین میگذشت، همه را یك یك از نزدیك بدقت میدید واسامی وخواص هریك راازاهل خبرت میپرسید ویادداشت میکرد، سپس بعدازمراجعت بمنزل درتحقیق اسامی فارسی وعربی آنهامیکوشید وباکتابهای مخصوصی که بزبانهای

اروپائی درمعرفت نباتات واشجار ورياحين تهيه کرده بود تطبيق مينمود، و کمتر درخت يا گلی بود که او ديده بود واسامی آنهارا بچندين زبان نميدانست و يادداشت درباره آنها نداشت

مکرر خود آنمرحوم بنگارنده که غالباً دراين گردشها درخدمت او بودم ميگفت که مردم ايران ازاقسام درختها فقط چنار و نارون وسپيدار وزبان گنجشك وسرو وكاج وچند درخت ديگررا می‌شناسند، بقيه پيش ايشان يادرخت جنگلی است يانبات و گياه فرنگی ودرفرهنگهاهم دردنبال اسم هريك نوشته اند «نام درختی است» يامعروف است.

آنمرحوم را عادت برآن جاری بود که لااقل روزی يکی دوساعت صبحهای زود ياعصرها پياده تنها يا بايکی ازدوستان در محلهای مصفی و خالی از اغيار و مزاحمين بگردش ميرفت، اگرطبيعت اطراف زيبا بود بتفرج وتماشا ميپرداخت واگرچيزی از اين قبيل نميتوانست اورا مجذوب وفريفته کند اين اوقات را بتفکر وتأمل ميگذراند سپس بخانه برميگشت وبنوشتن يامطالعه ميپرداخت.

۳ـ خواندن ومطالعه شايد بزرگترين لذت ايام حيات مرحوم قزوينی بود، چيزی نبود که بدست او بيفتد وياسراغ آنرا در جائی بگيرد و تهيه کند وآنرا تا آخر بدقت تمام نخواند.

طرزمطالعهٔ آنمرحوم آن بود که درخواندن هيچ چيز عجله نميکرد يعنی وقتی بمطالعهٔ مقاله ياکتابی مشغول ميشد واقعاً زمان ومکانرا فراموش می نمود وچنان در کنه همان مطلبی که مورد مطالعهٔ او بوداورا حال استغراق وانقطاع کامل ازهمه جادست ميداد که بهيچ کار ديگر نميپرداخت و هيچوقت در طی مطالعهٔ يك موضوعی دست بمطالعهٔ ديگری نميزد و بارها ميشد که اگرحل مشکلی اورا بسرعت دست نميداد همهٔ کارهای ديگرخودرا تعطيل ميکرد وهمهٔ ذکر وهوش وحواس خودرابحل همان مشکل معطوف ميساخت.

ازهرکس ميپرسيد وبهر که احتمال ميداد کاغذ مينوشت تا يابمقصود خود برسد ويا واقعاً ازهمهٔ جوانب مأيوس شود وبمضمون «اليأس احد الراحتين» خيالش فارغ گردد.

مرحوم قزوينی درحين مطالعه همه وقت مدادی ومداد پاك کنی دردست داشت

(همیشه درهریك از جیبهای اومدادی بود) وهرچه را میخواند یا تصحیح و حاشیه میکرد یادر کنار صفحه یادرپشت صفحات اول و آخر کتاب مطالب مهم وشیرین یانادر و مضحك ومهمل را یاد داشت مینمود . تمام کتابها یا مقالاتی که از تحت نظر مطالعهٔ او گذشته مملو ازاین تصحیحات وملاحظات است و گاهی تحقیق دربارهٔ یك لغت یااصطلاح یا اصلاح وتکمیل مطلبی درطی مطالعه چندین روز و شب اورا گرفته وحاصل آن بصورت یك مقاله یایك رساله که بهمان کتاب ومقاله بدست آنمرحوم ضمیمه یادردفتری علیحده ضبط شده درآمده است .

شاید بهترین ثمرهٔ حیات علمی آنمرد جلیل القدر همین گونه یادداشتها وتصحیحات وملاحظات کوچك وبزرگ باشد که درپشت کتابهای خود آنمرحوم بایکدیگر ضبط شده چه یك نگاه بآنها میزان دقت وکنجکاوی وانصاف وشوق سوزان اورا بیافتن حقیقت ووسعت دامنهٔ اطلاعات اورا بخوبی میرساند ، ضمناً چون وی مردی حساس و نکته سنج وظریف بود این یادداشتهای او بسیار شیرین وعبرت آموز است وخواندن بعضی از آنها که ازسر عصبانیت بقلم آنمرحوم جاری شده گاهی انسانرا ازخنده روده برمیکند.

درجهٔ حساسیت وتعصب اونسبت بسلامت املاء وانشاء فارسی تا آن اندازه بود که گاهی واقعاً برای یك املاء غلط یایك نوشتهٔ نادرست که ازیکی ازمعاشرین یادوستان خود میدید، یا بکلی با او میبرید یا باو اولتیماتومی در این باب میداد و اصلاح املاء وانشاء غلط وترك این روش ناپسند را جداً از او خواستار میشد ، بهمین نظر نسبت بفرهنگستان ایران هیچگونه ارادتی نداشت و کار لغت تراشی وتبدیل کلمات مأنوس ومفهوم را بلغات ساختگی یامهجور ازجانب اعضای آن سخت زشت میشمرد و بسیار تعجب میکرد که چگونه جمعی که خود همه اهل فضل و کمالند راضی بارتکاب چنین عمل ناصوابی میشوند وغالب اوقات رعایت مصالح روز ایشانرا ازدفاع حق وحقیقت بازمیدارد؟ آنمرحوم اختیار این روش را ناشی ازدو چیز میدانست یکی آنکه غالب اعضای فرهنگستان ما ازدنیا ووضع کار این قبیل انجمنها درممالك متمدنه بیخبرند ، دیگر آنکه با وجود مهارت دررشته های مختلف غالباً بزبان و ادبیات فارسی و عربی چنانکه باید آشنائی ندارند واین جمله را هم جاهلانه ازقیاس لغات و ادبیات السنهٔ اروپائی میدانند .

بخاطر دارم که روزی در حضور آن مرحوم در فرهنگستان بودم، مـرحوم فروغی از یکی از فضلا املای لغتی را پرسید که بصاد صحیح است یا بسین؟ او گفت هر طور که حضرت اشرف بفرمایند! مرحوم قزوینی بقدری از این مجامله عصبانـی شد که مافوق نداشت و همیشه باکمال استعجاب میگفت که: آیا ممکن است که انسان برای خاطر مصلحت وقت و خوش آمد حضرت اشرفی املای لغتی را هر وقت بشکلی بنویسد؟

روز دیگر در فرهنگستان یکی از علمای علمدار تغییر لغات عربی بفارسی پیشنهاد کرد که «اساس» را تبدیل بکلمه‌ای فارسی کنیم و پیشنهاد او این بود که بجای آن «بنیان» بگذاریم بتوهم اینکه بنیان هم مثل «بنیاد» فارسی است.

مرحوم قزوینی بآن شخص گفت که بنیان عربی است و «کأنهم بنیان مرصوص» را هر قرآن خوانی خوانده است. آن شخص خجل شد و رفت که کلمه ای دیگر که «فارسی سره» باشد بجای اساس بیابد. بعداز آنکه از جلسه بیرون آمدیم من بآن مرحوم جسارة گفتم: که این یاد آوری شما خوب نبود، ملاحظه فرمودید که این شخص بین فارسی و عربی تشخیص نمیدهد بنابراین باقبول پیشنهاد او اگر یك کلمهٔ مفهوم مثل «اساس» از بین میرفت لا اقل یك کلمهٔ مفهوم دیگر بجای آن میماند و لغت ساختگی نامفهومی بجای آن نمیآمد. فرمود: بسیار صحیح گفتی و من در این باب اشتباه کردم.

٤ـ مرحوم قزوینی درتمام امـور زندگانـی بسیار عاقل و محتاط ودقیق بـود، کوچکترین دقیقه‌ای ازدقایق چه درامور عادی زندگی چه درمطالعه ممکن نبود نظر اورا جلب نکند و آنمرحوم ازسرآموختن یاضبط آن درگذرد.

ببهانهٔ ثبت مخارج یومیه دفترچه‌ای داشت که درآن هرروز علاوه برثبت خرج ودخل روزانه کلیهٔ امورقابل یادداشت‌را روزبروزضبط میکردوآن دفترچه هاکه همه درضمن کتب واوراق آنمرحـوم بجاست وشاید عـدداً بسی برسد درحقیقت درحکـم روزنامهٔ زندگی اینمدت ازعمر آنمرحوم است و خود آنمرحوم بقیاس کتاب معروف «واقعات بابری» آنهارا واقعات خودنامیده بود.

این دفترچه ها که مستخرجات یکقسمت از آنها تحت عنوان «وفیات معاصرین» درشماره های متعدد مجلهٔ یادگار بقلم آنمرحوم منتشرشد و آخرین آنها بمرگ آن علامهٔ استاد انقطاع پذیرفت ازنفیس ترین یادداشتها برای تاریخ معاصراست وماخود هروقت بنکته‌ای دراین‌باب احتیاج پیدامیکردیم بایشان مراجعه مینمودیم وفوراً جواب صحیح ودقیق میشنیدیم حتی بسیاری ازامورمربوط بزندگانی خودماکه تاریخ و کیفیات آن فراموشمان شده در واقعات زندگانی آن مرحوم ضبط است .

همین دقت در ضبط درتحقیقات وتتبعات آنمرحوم نیزدرتمام مدت عمررعایت میشد وتا آنجاکه برای بشری با اسباب ووسایل‌موجوده امکان داشت آنمرحوم از تتبع واستقصای مطلبی بازنمی‌نشست واین کلام حکیم ومنجم معروف کوشیار گیلانی‌را بسیار پسندیده‌اند بودکه گفته است : پس از مرگ من مردم نخواهند گفت‌که فلانی کار را درچه مدت کرده بلکه خواهندگفت که آنرا چگونه بانجام رسانده است .

مرحوم‌قزوینی درمسلک‌تحقیق وتتبع باصطلاح Perfectionniste بودیعنی میخواست‌که هرکاری را بحدکمال برساند بهمینجهت گاهی روزها و ماهها ازاوقات برای یافتن صورت‌صحیح واقعه‌ای یاتاریخی‌کلیهٔ مصادر ومظان ممکنه را تحت مطالعه می آوردواوراق وصفحاتی را سیاه میکردتاقلب اوازآن جهت‌که دیگر هیچ مطالعه ومراجعه‌ای رادرباب‌مطلب مقصود مهمل نگذاشته راحت شود، وانصاف اینست‌که در اینکار شیوهٔ آن‌مرحوم بوسواس‌کشیده بود وهرنوشتهٔ اوچندین بارقلم‌خوردگی وفصل و وصل وافزایش ونقصان وحواشی اضافی با مرکبهای مختلف داشت و شاید هم یکی ازعلل آنکه ازآنمرحوم آثار مرسل وتألیفات مستقل زیاد بجا نمانده همین نکته بوده است مثلا سه جلد تاریخ جهانگشای جوینی‌که بتصحیح وتحشیهٔ اوانتشاریافته واز شاهکار های بی‌نظیر تتبع ودقت ونمایندهٔ دقیق ترین روش تحقیق اروپائی جدیداست از۱۹۱۲ تا ۱۹۳۷ میلادی یعنی بیست وپنج سال بطول انجامیده وقریب یك ثلث از اوقات عمرآنمرحوم راگرفته است .

بین‌آنمرحوم ومستشرق فقید پروفسورادوارد براون همیشه درباب انتشارنسخ قدیمهٔ فارسی وعربی‌اختلاف سلیقه وجودداشت .

مرحوم براون راسلیقه این بود که این قبیل نسخ عزیز نادرراکه تصادفاً ازحرق وغرق ودستبرد زمانه محفوظ مانده وخوشبختانه یکی دو نسخه از آنها بدست ما رسیده است باید فوراً بهرشکل که ممکن شود بطبع رساند وآنهارا بوسیلهٔ تکثیر نسخ از تلف شدن نجات بخشید، بعدها اهل تحقیق وتتبع اغلاط آنهارا رفع ومشکلات آنهارا حل مینمایند ومکرر درهمین باب بمرحوم قزوینی نوشته بود که : «آفت هاست در تأخیر وطالب را زیان دارد» اما سلیقهٔ مرحوم قزوینی این بود که یانباید بکاری دست زد یااگر اقدامی میشود باید حتی المقدر کامل باشد تامطالعه کنندگان نگویند که ناشر فلان غلط را در متن کتاب دیده و بتصحیح آن نپرداخته است .

باوجود پیروی ازاین سلیقه بازآن مرحوم هیچوقت انصاف را از دست نمیداد وابداً ازروش مرحوم براون انتقاد نمیکرد بلکه بجهاتی نظر آن مستشرق نامی را صحیحتر می شمرد ولی میگفت که هر کس سلیقه ای دارد ، من اینطور ساخته شده ام و نمیتوانم ازروش خود دست بردام .

۵ـ مرحوم قزوینی بی نهایت کنجکاو وتشنهٔ جمع معلومات و نکات لطیف وعبرت انگیز بود ، چه هرچه بدست او می افتاد چه راجع بجاهلیت عرب وملل دیگر بود چه راجع بزمان ماحتی زندگانی آرتیست های هالیوود میخواند وچون هنرمخصوصی در مطالعه داشت درست همان جنبهٔ ممتع وشیرین یا عجیب آن نظراورا جلب میکرد آنرایادداشت میکرد و برآن حاشیه مینوشت و بعد آنرا برای دوستان خود نقل مینمود . اینکه بعضی از بیخبران نوشته اند که مطالعات آنمرحوم منحصر بآثار ادبی و تاریخی قرون بعدازاسلام ایران تاقرن هفتم هجری بوده بکلی مهمل است ، آن مرحوم ازاحوال صائب وحکیم شفائی اصفهانی ومیرنجاتی همانقدراطلاع داشت که از احوال سعدی وحافظ ومولوی، فقط بشعر وکلام آن شعرا بی اعتنا بودوایشان را درمقابل امثال سعدی و حافظ ومولوی قابل توجه نمیشمرد .

مرحوم قزوینی ازایام طلبگی خود حکایاتی نقل می کرد که همانها معرف همین حس کنجکاوی شدید وشوروشوق آن سعیدفقید درراه درک وفهم هرچیزبود ومیرساند که اوباوجودتعلق بخاندانی دینی و تربیت یافتن درمحیط آخوندی آنهم در آن ایام،

باقتضای استعداد طبیعی ازهمان اوان میکوشیده است که این قفس تنگ محدود را بشکندو بعالمی وسیعتر ومنزه تر پرواز کند.

خود آن مرحوم حکایت می کرد که درایام طلبگی برای آموختن فنون کشتی ویادگرفتن اصطلاحات پهلوانان تا مدتی مرتباً بزورخانه میرفته است و بهمین علت شرح احوال ومقامات بسیاری ازپهلوانان اواخر عهد ناصری و دورهٔ مظفری رابخوبی میدانست.

مدتی ازاوقات را نیز ببازی شطرنج گذرانده وخود آنمرحوم میگفت: که ایامی چنان عشق باین بازی پیدا کرده بودم که حتی در کوچه درحین راه رفتن بازدرعالم خیال باحریف شطرنج میباختم و برای مغلوب ساختن اوطرحها میساختم. وقتی ازروی آجر فرشهای مسجد شاه میگذشتم ودروهم خود بآنجا رسیده بودم کـه باید در روی نطع شطرنج حرکت اسب کنم، بی اختیار بجای آنکه راه را مستقیماً طی نمایم درهمانحال حرکت بطرف دست راست متوجه شدم وبایك جست پارا روی نظامی دوم دست راست گذاشتم، یك مرتبه بخودآمدم وبمنزل برگشتم وشطرنج خودرا شکستم ودیدم که اگر این سیره ادامه پیدا کند دیر یازود من دیوانه خـواهم شد وبهمان نظردیگر بشطرنج دست نبردم.

همین واقعه و وقایع دیگری نظیرآن دلیل قوت اراده و تسلط عجیب آنمرحوم برنفس خود بود، بااینکه مدتها سیگارمی کشید ازمدتی قریب بهفده هجده سال قبل بکلی ازاستعمال دخانیات دست برداشت، هروقت اراده می کرد یك سیگار می کشید وهروقت نمیخواست تاپنج شش سال هم بآن دست نمیزد.

۶ــ اگربگویم که مرحوم قزوینی دردرستی وراستی وامانت وعفت ورعایت حق وعدالت وپیروی ازقوانین هرمملکتی که درآنجا ساکن بودهمهٔ جوانب را مورد نظر کلی قرارمیداد شاید توهینی بساحت مقدس آن مرد باشد،چه اوعقیده داشت که تمام افراد انسانی باید طبعاً باین صفات متحلی باشند ورعایت این اصول برای هیچکس فخر وفضلی نیست. هروقت میدید که درروزنامه های ایران در ذکر نام کسی مینویسند که اوازاعضای وطن پرست وپاکدامن ودرستکار وصحیح العمل فلان وزارتخانه است بسیار

تعجب می کردومیگفت که اگر درارو پامثلا کسی بچرچیل یامسترایدن بگوید که ایشان وطنپرست ودرستکارند البته توهینی بآنان است چه ایشان در خدمت بمملکت خود طریقی دیگرغیراز این بخـاطرشان‌خطور نمی کند، تذکاراین مراتب چیزی بر حیثیت ایشان نمی افزاید وعیناً مثل‌اینست که در بیان محامد کسی بگویند که او حرامزاده نیست !

مرحوم قزوینی هیچوقت تن بقبول کاری که یا تخصص آن‌را در خود نمیدید یا وقت را برای بسررساندن آن‌کافی نمیدانست نمیداد ، هرقدردوستان اودرطهران اصرار کردند که مقام استادی دانشگاه را قبول‌وبرای تدریس درآنجا حاضر شود زیر بارنرفت و گفت من تشخیصی درمعلمی‌ندارم واگرچیزی میدانم ازنوع همین تصحیح متون قدیمه ونوشتن مقدمه وحواشی برآنهااست‌واگرهم‌بخواهم خودرا برای‌تدریس حاضرکنم چون وجداناً نمیتوانم چیزی‌راکه کاملا نمیدانم بدیگران بیاموزم ناچار باید مدتی وقتم صرف این‌کار شود وعمرم بآن وفا نخواهدکرد.

درسال۱۹۲۵ میلادی که نگارنده درپاریس بودم براثرفوت مرحوم‌کلمان‌هوار مستشرق فرانسوی کرسی‌تدریس زبان‌فارسی درمدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ پاریس خالی ماند وچون آقای هانری‌ماسه که نامزد جانشینی کلمان هوار بود در آن وقت در الجزایر تدریس‌می‌کردودروسط‌سال‌نمی‌توانست کارخودرارهاکند وبپاریس بیاید قبول‌تدریس درمدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ پاریس‌باینجانب تکلیف شد لیکن‌نگارنده ودوست فاضل‌عزیز ماآقای مینورسکی‌چنین صلاح دیدیم که مرحوم قزوینی‌را برای قبول این شغل‌حاضر کنیم تاشاید ازاینراه درقروضی که از بابت خرید خانه ای بگردن‌اومانده بودتخفیفی حاصل شود ، بهزار ویك زحمت آنمرحوم را بقبول این شغل موقت وا داشتیم و بـا اینکه ازبابت خدمت مادی که ازاینراه باوشد همیشه ممنون بود باز ازاظهارا کراه ازمعلمی هیچوقت خودداری نداشت .

چند سال قبل دوست دانشمند ماآقای بدیع‌الزمان فروزانفر وجناب آقای سید محمودخان فرخ‌متصدی‌کفالت آستان قدس رضوی برای ابرازخدمتی نسبت بآن‌استاد محترم‌پیش خودترتیبی دادند که ازعایدات‌آستانه مبلغی‌راتحت اختیار مرحوم‌قزوینی

برای تصحیح و انتشار یکی از نسخه های خطی کتابخانهٔ آستان رضوی بگذارند و چکی بمبلغ ۵۰۰۰۰ ریال بعنوان پیش قسط بخدمت استاد مرحوم فرستادند . مرحوم قزوینی فوراً آنرا برگرداند و گفت که: چون علی العجاله تعهداتی بگردن دارم و نمیدانم که عمرم بایفای آنها وفا خواهد کرد از قبول آن معذورم و نمی‌خواهم که ورثهٔ من زیر بار دین بمانند ، وعین همین عمل از آن مرحوم صادر شده درباب وجهی که جناب آقای مرآت آنرا ازطرف دربار برای شرکت درفهرست نویسی کتابخانهٔ سلطنتی پیش ایشان آوردند ومورد قبول آنمرحوم واقع نگردید .

۷ـ عشق وعلاقهٔ مرحوم قزوینی بادبیات وتاریخ ایران بکلی خالصاً و مخلصاً بود وهیچوقت این کار را برای کسب نام یاتحصیل نان نمی کرد، هیچ لذتی برای آنمرحوم بالاتر از آن نبود که نکته‌ای یاحقیقتی‌رادراینراه کشف نماید و برهر کس هم که اینراه‌را میرفت هزار آفرین وتحسین میخواند ، تا قدرت وقوت در او باقی بودچشم ازمطالعه و قلم ازنوشتن ویادداشت کردن برنگرفت و بمجلهٔ یادگار که تحت نظر نگارنده انتشار مییابدکمال علقه داشت ، علاوه بر آنکه تمام آنرا سطر بسطر میخواند و همه گونه تشویق وهمکاری‌صمیمانه می کرد دوستان دیگررا نیز باینعمل ترغیب مینمود و شاید آخرین سطوری هم که بقلم آنمرحوم جاری شده همانها باشدکه برای شمارهٔ اخیر یادگار نوشته است .

نگارنده در ۱۵ اردیبهشت ماه گذشته بعدازآنکه شب بمنزل‌آمدم‌دیدم آنمرحوم کاغذ ذیل‌راکه عیناً نقل میشودبمن نوشته است .

"پنجشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۸

دوست فاضل ارجمند چون اینروزها حال من خوب نیست ونمیتوانم قلم‌بدست گرفته چیزبنویسم مستدعی‌است منتظر مقالهٔ ازمن برای این نمره نباشید ، البته اگر خداوند بهبودی داد برای شمارهٔ بعد چیزی حاضر خواهم کرد . مخلص حقیقی

محمد قزوینی"

دیدن این نامه مرا سخت منقلب کرد وتقریباً یقین کردم کـه دیگر جریان طبیعت کار خودرا روبانجام رسانده است .

خلاصه اگر بقول شاعر بگویم که نوشتن کتاب فضل مرحوم قزوینی را آب بحر کافی نیست شاید زیاد اغراق نگفته باشم امافسوس که مجال سخن تنگ است و قلم ودل شکستهٔ نگارنده هم بیش ازاین تاب وتوان ندارد ، ناچار گفتارخود را باین بیت شاعربزرگ انگلیسی الکسندر پوپ که در باب جاوید ماندن آثار خود سروده ویکی‌ازدوستان مشترک ما جناب آقای محمد جعفر شیرازی آنرا از فرنگ پس از شنیدن فاجعهٔ مرگ قزوینی بنگارنده‌نوشته وبفارسی نیز ترجمه کرده اند ختم میکنم و آن اینست.

O Death! Where is thy sting?
O Grave! Where is thy victory!

من بگیتی زندهٔ عشقم مرا کی مرد گیست
ای اجل نیشت کجا وای لحد فتح تو چیست؟

ازمجله اخگر
بقلم - نصرالله نیك بین

در رثاء مرحوم قزوینی

هموطنان عزیز یکی از بزرگترین شخصیت‌های علمی و ادبی ایران که مدت چهل و چهار سال ازعمر عزیز خود رادر کتابخانه‌هـای مهم اروپا برای مطالعه و تحقیق و نگارش هزاران صفحات پر مغز و دقیق در بارهٔ علوم و ادبیات ایران و اسلام اختصاص داده و در حقیقت مظهر افتخار ایران در قرن اخیر میباشد ده سال قبل بوطن خود باز گشت و در گوشه‌ئی از نقاط شمال غربی تهران‌مسکن گزید. این شخصیت عالی همان دانشمند بزرگواری است که نگارنده بمناسبت آغاز هفتاد وسومین سال ولادتش‌مختصری از خدمات‌وی را درشمارهٔ ۱۵ این‌مجله(اخگر) در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی یاد نمود و تا حدی مقام ارجمندش را در جهان دانش و ادبیات معرفی کرد.

درمدت اقامت اخیرش هم درتهران دقیقه‌ئی از پای ننشست و درتعقیب کارهای گذشته خویش به تصحیح و تحشیه و در حقیقت احیای کتب نامدار ادبی ما پرداخت اما رنجها ومشقات فراوانی که درمدت متجاوز از پنجاه سال‌اشتغال بکارهای فرهنگی ویرا خسته و ناتوان ساخته بود آثارش در سه سـالهٔ اخیر در وجودش ظاهر و هویدا گردید و آن پیکر نحیف را که در منتهای پیری میزیست رنجور و در بستر بیماری انداخت شدت بیمـاری تدریجاً ازنیروی او میکاست و قوای جسمانیش را روز بروز رو بتحلیل میبرد. تا جائیکه درمان پزشکان در او فایده نبخشید و اثر داروها در مزاجش سودمند نیفتاده سرانجام پس از چند ماه ناخوشی زندگی را بدرود گفت و در ساعت ده بعد از ظهر روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ هجری شمسی مطابق بـا

۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۶۸ هجری قمری در سن هفتاد و پنج سالگی (۱) چشم از جهان فرو پوشیده و دنیای علم و ادب را بهجران ابدی خود دچار ساخت.

فوت او برای ادبیات ایران و علوم اسلامی ضایعهٔ جبران ناپذیر میباشد و نگارنده بسهم خود ازاین ضایعهٔ بزرگ زایدالوصف متأثرم و این مصیبت عظمی را بخاندان محترمش و جمیع دانشمندان و فرهنگیان ایران تسلیت عرض میگویم؛ و از خداوند منان مسئلت مینمایم که آن فقید سعید را غریق رحمت فرماید.

علامه قزوینی درگذشت و مصیبتی برای کسانی که از نزدیك و دور با او آشنا میبودند، و گذشته از علو مقام علمی و ادبی ویرا واجد آنهمه صفات حمیده و اخلاق پسندیده میدیدند بسی بزرگ میباشد.

شما خوانندگان‌این سطور اگر بحقیقت‌شخصیت شریف این‌مظهر معنویت و اخلاق و علم و فضیلت متوجه‌میشدید هر آینه می‌فهمیدید که چگونه با درگذشت وی یکی از اشجار مثمرهٔ کهنسال باغستان علوم و ادبیات ایران و اسلام ریشه کن گردیده و حال آنکه حتی در منتهای پیری و سالخوردگی میوه‌های شاداب و رنگا رنگی در شاخسار وجود خود میپروراند و آنوقت بود که از شدت تأثر قلبتان مجروح میشد و تسلیات اشخاص در درمان جراحت آن اثری نمیبخشید.

گوئی چشمان او در عالم اشباح باز است و هنوز بفرزندان حساس وتشنهٔ علم و معرفت این آب و خاك مینگرد و امید آن دارد که دنبال کارهای فرهنگی او را بگیرند و در راه ترویج معارف و رونق مکتب ابداعی او مانند خودش از بذل مال وجان و عمر مضایقه ننمایند.

اگر بگویم که این وجود شریف تمام خصال حمیده را در خود جمع نموده بود مبالغهٔ نکرده‌ام و چنانچه‌بگویم در ردیف دانشمندان و محققین و صاحب نظران طراز اول این کشور در قرن اخیر قرار داشت اغراق نگفته‌ام. زیرا با جمع کردن کمالات و فضائل بسیاری در وجود خود، خویشتن را بمنزلتی رفیع ارتقاء داده و

---

۱ ــ مرحوم علامه قزوینی در تاریخ وفات هفتاد و چهار سال و سه ماه و هیجده روز از عمر شریفش میگذشته است.

خصال بارز او بود که درنتیجه وجود او را بزرگوار جلوه میداده و بر خلاف کسانی که در بذل علم بخل میورزند از ترویج دانش فرو گذار نمیکرد و فضلائی را که با علوم اسلامی سروکار داشتند از منبع فیاض وجود خود بهره مند میساخت.

بسؤلات اشخاص دراسرع وقت جواب میداد و در صورتیکه مطالب استفتائی عمیق میبود شواهدعلمی و تفصیلیذکرمینمود بطوریکه هریك ازاین قبیل نامههایش بمنزلهٔ دستور قطعی ست که روش تحقیق و نگارش و تتبع را میآموزد؛ زیرا سرا پا حاوی مطالب دقیقی بود، واز طرفی در بارهٔ دقت و صحت آن شکی نتوان یافت. وی ابداً بظن خود عمل نمیکرد ودر تحقیقاتخویش جز باستدلال پایبند چیز دیگری نبود از اینرو نوشتههایوی ازسهو وخطا مصون میبود.

در هر موضوعی که بتحقیق میپرداخت با کنجکاوی و استقصای در کتب حق مطلب را ادا میکرد و نکتهای باقی نمیگذاشت و ازطرفی بدرستی تحقیقات خود علاقهٔ وافری داشت و هیچگاه تحت تأثیر احساسات شخصی قرار نمیگرفت.

در اظهار عقیده صراحت مخصوصی داشت و در عین حال بدون کنجکاوی و حصول اطمینان مطلبی را انشاء نمیکرد.

این دانشمند بزرگ تواضع و فروتنی را شعار خودساخته بود وآنهمه معلومات شخصی را بضاعتمزجاة میپنداشتازتظاهر بدانش فرسنگها دور بود وجز درمواردیکه استفتائی از او میشد سخنی نمیگفت.

هرکس در برابر او قرار میگرفت خویشتن را در مقابل اوقیانوس عظیمی از معارف مختلفه میدید کـه امواج بلند علوم در سراسر وجودش در حرکت میبود و همینکه لب بسخن میگشود آثار احاطهٔ فراوانش در موضوع مورد گفتگو پدیدار میگردید.

قزوینی طالب شهرت وجاه ومقام دنیوی نبود وآنچه بتصور بیاید گرد این کارها که بعقیدهٔ من بازیچهٔ درصحنهٔ زندگی بیشنیست نمیگردید.

دقایق عمر را بترویج علوم و فنون اختصاص داد و در اینکار بـافراد کشور درسهای علمی تعلیم داد ــ علاقهمندی شدید آن مرحوم بتحقیق ومطالعه طبق اصول

علمی Méthode scientifique بدرجه ئی میبود کـه حتی از ساعات استراحت شبانهٔ خود بدان اختصاص میداد و تانیمه شب در کتابخانهٔ (۱) گرانبهایش بدان اشتغال داشت ، بطوریکه تا سه روز قبل از موت کتاب از دستش نیفتاد .

در نتیجهٔ معاشرت با تعداد بسیاری از محققین و استادان بزرگ و مستشرقین اروپـائی و آشنائی به روش تحقیق و تتبع آنان و گذرانـدن قسمت اعظم عمر در جوار خزائن علم وادب دنیای متمدن و اشتغال به یك سلسله تحقیقات دامنه‌دار عمیق در کتابهای پیشینیان بالمآل در تحقیق و تتبع سبك جدیدی ایجاد نمود که از ممیزات آن دقت وصحت و امانت وموشکافی و حقیقت جوئی و روشن ساختن معضلات علمی و ادبی طبق سند علمی میباشد .

البته نمیخواهم بگویم کـه این شیوه سابقاً مورد توجه نبوده بلکـه میخواهم یاد آوری کنم که کمتر دانشمندی رادرایران سراغ میتوان کرد که شیوهٔ تحقیق قدما امثال ابوریحان ابوعلی سینا و رازی را بـا شیوهٔ استادان جدید اروپائی باهم آمیخته و ابتکارات و تجربیات یك عمر خودراهم بدان افزوده وبایك اصول علمی مطالعات و وتحقیقات خودرا ادامه داده باشد .

از عوامل مهمی که در پیشرفت و ترقی معنوی مرحوم قزوینی مؤثر بود همانا استعداد شگفت انگیزی بود که خداوند منان بدو عنایت فرموده بود وخوشابحالش که آفریدگـار او را لایق آن استعداد دانست و وجودش را با اعطاء این موهبت عظمی بسی بزرگوار ساخت . زیرا درقرآن بدین معنی اشاره فرموده و چنین گفته « کسی را که شایسته ببیند استعداد و نبوغ بخشد و با چنین موهبت عظیم لطف و عنایت خودرادر باره اش بنهایت رساند واین حقیقت عالی را جز خرد مندان درك نمیکنند» .(۲)

دیگر از عواملی که در ترقیات او تأثیر داشت تماس او با دانشمند بزرگی نظیر پروفسور براون بود که معاشرت این مرد بزرگ در وجودش بمنزله کاتالیزری عمل کرد و ذوق او را تحریك نمود چه این دانشمند انگلیسی گـذشته از واجد

---

۱ ــ فهرست کتب مرحوم علامهٔ قزوینی بالغ بر چهارصدمجلد بوده است .

۲ــ یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقداوتی خیراً کثیراً وما یذکرالااولوالالباب

بودن صفات ملکوتی ، ایران دوست‌هم میبود و در راه تأمین استقلال ایران درجنگ بین‌المللی اول دقیقه‌ئی از پای ننشست وحتی بادولت متبوعهٔ خود در افتاد.

بایرانیان کمک‌های وافری کرد وازجمله درتهیهٔ وسائل کار مرحوم قزوینی اقدام نمود؛ کتاب و کتابخانه در دسترس او قرار داد؛ از او حمایت کرد ، در راهنمائی او فروگذار نکرد . مقالات تحقیقی‌وی را راجع به مسعود سعد سلمان بزبان انگلیسی ترجمه ونشر داد وتا زمانی که ریاست اوقاف گیپ را داشت علامهٔ قزوینی هم با او کار میکرد و تصحیح و تحشیه و چاپ چندین کتاب ادبی و تاریخی شرقی از جمله تاریخ جهانگشای جوینی نتیجهٔ زحمات مرحوم قزوینی درمدت معاشرت با براون بوده است . البته عوامل دیگری هم در پیشرفت آنمرحوم دخالت داشتند که شرح و تفصیلش در اینجا بطول میانجامد این است که فقط بذکر دو عامل مزبور اکتفا گردید .

علامهٔ قزوینی بمثابه کانونی بود که علماء و دانشمندان دنیا که باحوال او آشنا بوده و با ادبیات و علوم اسلامی سر و کار داشتند او را بمنزلهٔ چراغ راهنمائی خود میدیدند . زیرا در قرن حاضر بندرت دیده شد که دانشمندی نظیر وی گذشته از صرف و نحو ، فقه واصول و کلام و حکمت ، ادبیات فارسی و ادبیات عرب از حیث نظم ونثر ، تفسیر قرآن ، رجـال شناسی ، کتاب شناسی علم اخبار و سیر ، تاریخ ایران تاریخ اسلام ، عروض وقافیه ، معانی بیـان ، بدیع حساب وهندسه، طب قدیم ،هیئت نجوم ، بزبانهای فرانسه (۱) و آلمانی و انگلیسی و سریانی نیز آشنائی کامل داشته باشد و فی‌الواقع حق با همان اشخاصی بود که ازکشورهای آلمان و فرانسه‌و انگلستان و افغانستان و هندوستان و مصربا او مکاتبه میکردند و در بارهٔ معضلات ومشکلات علوم اسلامی و ادبیات از او استفتاء میکردند ومرجع مسلم این‌رشته‌اش میدانستند.

در نقدالنثر و نقدالشعر فارسی و عربی ید طولائی داشت و از میان بزرگان علم و ادب ایران بحافظ و مولوی و سعدی علاقهٔ فراوانی داشت .

---

(۱) ـ زبان فرانسه را قبل از مسافرت اروپا در مدرسهٔ سن‌لوئی درتهران آموخته بود در صرف و نحو فرانسه اطلاعات وسیعی داشت زبانهای آلمانی وانگلیسی‌وسریانی را در اروپا آموخت

مطالعهٔ نوشته‌های انتقادی این دانشمند نقاد بی‌اختیار ما را بیاد نقادان بزرگ اروپا امثال . ولتر واگوستن تیری و گیز و غیره‌میاندازد بعبارة اخری اگر آب و خاك اروپا منقدینی نظیر مشارالیهم را پرورانده ، ایران‌عزیز ما هم دانشمند نقادی نظیر مرحوم علامه قزوینی را بار آورده و موجبات بسی‌افتخار و مباهات‌ایرانیان را ازاین حیث فراهم ساخته است .

نگارنده بر اثر علاقهٔ شایانی که بادبیات عمومی دارم با کتابهای محققین و خاور شناسان قرن اخیر امثال نلد که و کارل برو کلمان‌آلمانی و نیکلسن انگیسی سر و کار داشته و بسلیقهٔ آنان در سبك تحقیق تا حدی آشنا میباشم و با اینکه مشارالیهم از دانشمندان طرازاول یکصد سال اخیر اروپا بوده‌اند معذلك در بعضی از موارد بقدری تحقیقات آنها را سطحی دیده‌ام که تصور میکنم شایسته مقام ارجمند علمیشـان نباشد و تنها چیزیکه مایهٔ اقناع‌نگارنده در این مورد گشته این است که خیال میکنم شاید منابع و مواد لازم برای تحقیق در دسترسشان نبوده باشد ، وحال آنکه تحقیقات علامه قزوینی عاری از این نقیصه بوده و در مورد آنچه از او سؤال شده و یا خودش شخصاً خواسته اظهار نظر نماید چنان دامنه تحقیقات را وسیع گرفته ودر عین‌حال بقدری در مطلب دقیق شده که درست نقطهٔ مقابل بعضی از تحقیقات مستشرقین مزبور قرار دارد . و بدون هیچگونه شك و تردیدی باید بگویم هیچ کتـابی نبوده که در موضوع مورد نظر وی سطری‌در آن نوشته شده باشد و ایشان مطالعه نکرده باشند . مثلاهر گاه صفحات ۲٤ و ۲۱۰ کتاب تاریخ ادبیات عرب را Geschichte der arabische – Literatur نگارش کارل بروکلمان آلمانی را مطالعه کنید خواهید دید که در فصول مربوط به امرؤالقیس اشعر شعرای عرب و ابن خلدون فیلسوف اجتماعی اسلام مجموعاً بیش از سه صفحه ننوشته و تحقیقاتش کاملاسطحی است و حـال آنکه نویسندهٔ تاریخ ادبیـات عرب بایستی در مورد امرؤالقیس گذشته از بیو گرافی و اشعار لااقل بطور اجمال از سبك شعری و کیفیت و چگونگی منظومه‌ها و اشعـار منسوب بدو سخن راند و نیز در مورد ابن خلدون پس از نگارش شرح حال مختصری هم از کیفیت و سبك تالیف تاریخ عمومی

وی و مقام او در علم‌الاجتماع گفتگو نماید نه اینکه به‌بیان‌اجمالی شرح احوالشان اکتفا نماید .

و یا هر گاه کتاب تاریخ ادبیات عربی(Literary History of the Arabe) نگارش پرفسور نیکلسن انگلیسی را مورد مطالعه قرار دهید مشاهده خواهید کرد که مثلا در صفحهٔ ۱۴۳ که در بارهٔ قرآن بحث مینماید بطوری شیوهٔ اختصار پیش گرفته که گوئی موضوع قرآن را پست‌ترین موضوعات ادبیات عربی پنداشته است و حال آنکه قرآن از مهمترین موضوعات ادبیات عرب بوده و نویسندهٔ تاریخ ادبیات عرب باید از لحاظ سبك و اسلوب و جنبهٔ فصاحت و بلاغت و حتی تأثیر قرآن در ادبیات عرب بحث کند و دامنهٔ سخن را بسط دهد ولی بر عکس تحقیقات مرحوم علامه قزوینی اینطور نیست و من باب مثال اگر مقدمه‌هائی که بر کتاب تاریخ جهانگشای جوینی و مرزبان نامه و یا تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی نوشته مطالعه نمائید خواهید دید که بقدرن دقت و استقصا وحتی‌امعان اظر بخرج داده که بهتر از آن نمیتوان نوشت .

مرحوم قزوینی دارای روحی حساس بود و در برابر اظهارات اشخاص بدون استدلال تسلیم نمی‌شد، این بود که فقط کسانی درمحضر او صحبت‌میکردند که‌حقیقة صاحب دانش و فضلیت بوده و در اینراه زحمات فراوانی کشیده بودند .

مرحوم‌قزوینی بایران عزیز علاقهٔ فراوانی‌داشت‌وهمواره‌آرزو میکرد که‌روزی بیاید که ایران هم در زمرهٔملل متمدنه عرض اندام نماید، وی شروع‌اصلاحات را از ترویج معارف و با سواد کردن مردم میدانست . و خویشتن هم بسهم خود یك عمر در اینراه کوشش کرد و درس عملی داد . در موقعیکه روسیهٔ تزاری در جنگ بین‌الملل اول خاك ایران را مورد تجاوزات خود قرار داده بود و تعداد زیادی از رجال کشور از جمله ثقةالاسلا م را در تبریز اعدام کرد مرحوم قزوینی بنام دفاع از حقوق‌ایران‌و ایرانیان در جمعیت وطنپرستان ایرانی که درآنموقع بعضویت‌بزرگوارانی امثال آقایان تقی زاده و پور داودو اشرفزاده وکاظم‌زاده ایرانشهر در پاریس تشکیل یافته بود داخل شد وفعالیت آغاز کرد و مقالاتی درمجلهٔ عالم اسلا می فرانسه بامضای

جمعیت منتشر ساخت و پس از چندی که جمعیت مزبور بآلمان رخت بربست و در آنجا تحت نظر جناب آقای تقی زاده مجله‌ئی بنام کاوه منتشر گردید در آن نیز مقالاتی در بارهٔ ایران می‌نگاشت:

مجلهٔ مزبور بقدری پر مغز و حاوی مطالب عمیق و گرانبهائی در موضوع ترویج علم و دانش و اخلاق و اصلاحات اجتماعی میبود که بلا تردید در ردیف مهمترین مجلات آنروز دنیا قرار داشت. زیرا تمام آنهائیکه مقالاتی در آن مینوشتند از زبده‌ترین وفاضلترین و روشن فکرترین مردمان این کشور میبودند و بر هرایرانی علاقه‌مند باصلاحات واجب استکه آن مقالات را مورد توجه دقیق قرار دهد تا او را در شاهراه زندگی اجتماعی روشن و بصیر گرداند.

ضمناً از بیان این مطلب نا گزیر میباشد که گرچه قسمت اعظم از افراد فاضل و دانشمند کشور ما از نظر طول اقامت مرحوم قزوینی در اروپا ازعلو مقام علمی و ادبی او بی‌اطلاع ماند‌ه اند ولی بالعکس این امر بر محققین اروپائی که هم مشرب وی میباشند پوشیده نیست. و بدیهی است که عدم آشنائی کامل مردمان کشور ما باحوال‌این‌دانشمندجلیل‌القدر مانع بروزشخصیت‌علمی او در ایران نخواهد بود؛ زیرا دنیا هرگز خدمات و زحمات دانشمندان جهان را فراموش نکرده است و اگرچه درمیان قوم خود گمنام بوده‌اند معذالك دیر یا زوداستعدادشان راواضح‌وآشکار ساخته است.

اظهار نظر در بارۂارزش کارهای علمی مرحوم علامهٔ قزوینی

تمام خصائصی که در بارهٔ مرحوم علامهٔ قزینی ذکر کردم حقایقی است که از نظر معاصر بودن بااین‌دانشمند بزرگوار و غور در نوشته‌های اوبرنگارنده معلوم و مسلم گردیده و در صحت آن ذره‌ئی تردید ندارم. اما از آنجائیکه تصمیم دارم‌درمورد رجال و دانشمندانی که در بارهٔ شرح احوال و خصایص و کارهای علمی و ادبی و شخصیت آنهاتحقیق میکنیم با توجه به معیاری که در دست داریم‌ارزش و فضیلت آنها را در جهان دانش معین نمائیم لذا دراینجا هم مختصری بدین معنی اشاره میکنم.

مرحوم علامهٔ قزوینی نظر بعلو مقام علمی و معنوی و شم و ذوق تحقیق ادبی

و احاطهٔ فراوانش در بارهٔ بسیاری از علوم و فنون بلا شك یکی از دانشمندان بزرگی است که قرن معاصر بوجود آورده است. اما باید فهمید که فضلیت ایشان نسبت بسایر دانشمندانی که مانند وی در بنای کاخ دانش مؤثر بوده اند تا چه حدود میباشد.

قبل از هر چیز باید در نظر داشت که دانشمندانی که با کاخ ناقص تمدن و دانش روبرو شده‌اند از سه طبقه خارج نیستند.

۱ ـ آنانکه فقط علم بمعماری کاخ دانش را دارند ولی در تمام عمر خشتی بر بنای ناقص آن نمی نهند.

۲ ـ اشخاصی که گذشته از علم معماری چند خشتی بر بنای نیمه‌تمام آن می نهند و بدینوسیله در تکمیل آن میکوشند.

۳ ـ کسانی که با علم‌بمعماری کاخ دانش مشاهده میکنند که خشتهای نخستینی که در پایه‌های این بنای عظیم بکار رفته درطی مرور دهور فرسوده شده ودر شرف انهدام میباشد لذا نظر باینکه تخصص ترمیم آنرا در توانائی‌خود میبینند عمری‌بترمیم آن‌ها مبادرت می‌ورزند.

در اینجا میخواهیم این نکته را بفهمیم که اولا کدام یك از این‌دسته‌صاحب فضیلت جاویداند و بر تری هریك بر دیگری تاچه حداست؟ و آنگاه ببینیم این دانشمند نامی ایران در ردیف کدام یك از طبقات که در کاخ دانش فعالیت کرده‌اند محسوب میگردد.

۱ ـ دستهٔ اول که عالم بمعماری کاخ مزبور میباشند و در تکمیل بنای آن قدمی بر نمی‌دارند عینا نظیر همان مجسمه سازانی هستند که صرفاً عالم بدین فن بوده و شاهکارهائی از خود باقی نمیگذارند تا درنتیجه بعد ها ملاك تشخیص درجهٔ فضیلتشان بر سایر همکارانشان گردد. و اشخاصی که مجمع کمالات و فضائل علمی و ادبی بوده و حتی جامع بسیاری از علوم و فنون میباشند ولی آثاری از خود باقی نمیگذارند که بالمآل دردی از دردهای جامعه را درمان نماید و یا مرهمی بر جراحات بدبختی آن بگذارد از همین دستهٔ محسوب میشوند. اینگونه از دانشمندان

فضیلتشان با مرگشان از میان خواهد رفت‌زیرا علم و دانش مرد با مرگ او بزیر خاك مدفون خواهد شد اما اگر اثری باقی بگذارند همواره میزان سنجش درجهٔ فضیلتشان خواهد بود. چنانکه امروز هم پس از گذشتن قرنهای متمادی ارزش و مقام علمی و ادبی و فضیلت فنا ناپذیر امثال ارسطو- رازی - ابن سینا -کانت،روسو و شانوبریان، گوته ، شیللر ، سعدی و فردوسی را جز با مطالعهٔ آثارشان بوسیلهٔ دیگری نمیتوان درك کرد. و هرگاه این شخصیت های بزرگ دنیا آثار پر مغزی از خود باقی نگذارده بودند هر آینه درك فضائل وعلو مقام معنویشان برای ما امکان ناپذیر بود بنا براین نتیجه چنین میشود که دستهٔ اول پس ازمرگشان در جهان دانش فضیلتی نخواهند داشت و حتی در طی مرور دهور جامعهٔ بشریت آنها را ازیاد خواهدبرد چه بسا دانشمندان و محققین بزرگی وجود داشته اند که از نظر نداشتن اثر و یا از بین رفتن آثارشان بواسطهٔ حوادث روزگار مجهول‌الهویه گردیده و یا امروز غیر معروف بوده و دیگر برای بشر امکان ندارد که میزان معلومات و اطلاعات و فضائل آنها را دریابد.

۲ - دستهٔ دوم‌دانشمندانی هستندکه بسهم‌خوددر تکمیل بنای کاخ دانش‌فعالیت کرده‌اند و مثل نقاشانی هستند که بساختن تابلوها و شاهکارهائی‌مبادرت کرده و آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذارده‌اند که همانها معیار درك کیفیت کارهای آنها میباشند.

دانشمندانی که‌مربی جامعه بوده و افراد فاضل و لایقی بار میآورند و باتألیف و ترجمه و تحقیق، چراغ پر نوری از دانش و معرفت بدست افراد جامعه میدهندتا در جادهٔ دشوار زندگی راهنمایشان باشد ازدستهٔ دوم محسوب و فضیلتشان جاویدان خواهد بود.

۳ - دستهٔ سوم نظیر معمارانی هستند که نقشهٔ بنای جدیدی طرح نمیکنند بلکه مشاهده مینمایند که مثلا پایه‌های فلان بنای تاریخی مجلل باستانی در شرف انهدام میباشد اینست که همت خود را مصروف براین میدارند که پایه‌های بنای مزبور را ترمیم نمایند. دانشمندانی که عمری بتصحیح و تحشیهٔ کتبی که هنوز اهمیت و

مزیت خود را بر سایر کتب در جهان دانش و ادب از دست نداده‌اند میپردازند از دستهٔ سوم محسوب میشوند و عقیده مندم که فضیلت این‌دسته نیز پس از مرگشان مخلد وجاویدان خواهد بود. مثلاً وقتی که شما فلان کتاب درسی مورد احتیاج امروز مملکت ما را که فرضاً از دارو سازی و یا ادبیات و یا علوم‌دینی بحث میکند و در نتیجهٔ یك عمر تفکر و تحقیق و بذل جان و مال و جوانی، صرفنظر کردن از آسایش و راحتی شبانه‌روزی، بدست دانشمندان و شعرا و محققینی امثال‌محمدبن زکریای رازی و خواجه شمس‌الدین حافظ و علامهٔ حلی نوشته شده مورد مطالعه قرار میدهید ودر هر صفحه‌ئی حداقل چهار پنج غلط املائی و با تحریفی بنظرتان میرسد که در نتیجهٔ استنساخ‌های مکرر در طی قرون گذشته عارض گردیده و شما را که علاقه مند بدانها میباشید در راه تحصیل و مطالعهٔ آنگونه کتب با اشکالات فراوانی مواجه میسازد آنوقت چقدر عصبانی خواهید شد؟ و در صورتیکه دانشمند صلاحیت‌داری عمر خود را صرف تصحیح اغلاط و تحشیهٔ مطالب مهم و مفصل آن بنماید تا چه اندازه از او ممنون‌خواهیدشد؟ آیا اگرحقیقةً علاقه مند بعلم و فضلیت باشید مادام‌العمر تحصیلات خود را مرهون زحمات او نخواهید دانست؟

آری، عمل مرحوم‌علامهٔ قزوینی‌درمدت یکعمر همین کارمهم وقابل‌ستایش‌بوده است که‌جز کسانی که با این گونه کتب سروکار دارند اهمیت آنرادرك نخواهند کرد.

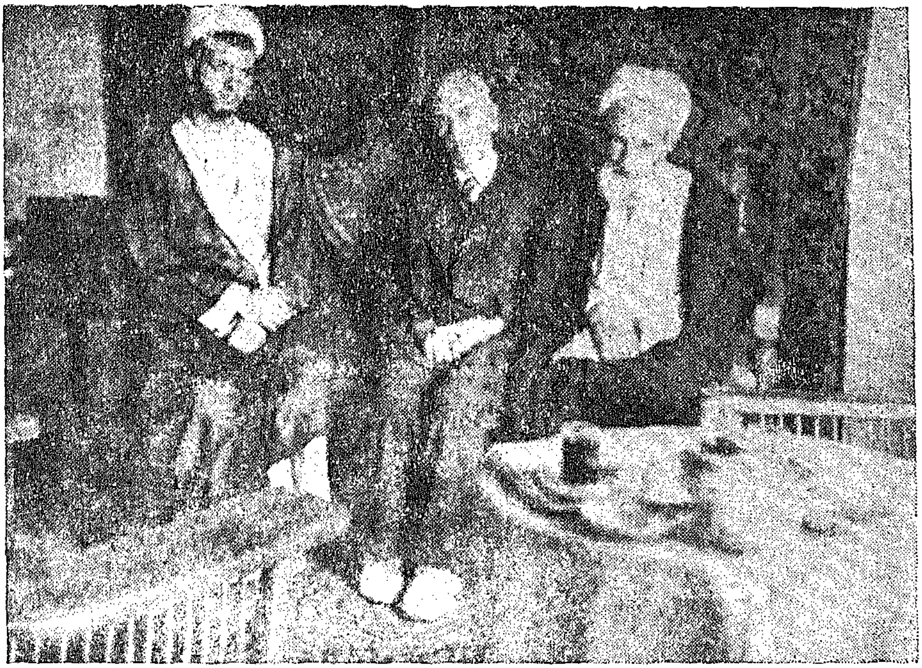
این است که نگارنده برای آنمرحوم فضیلت بسیاری قائلم زیر آن دسته از کتبی که وی در مدت زندگی خود تصحیح و تحشیه نموده همانا از مهمترین آثار ادبی زبان فارسی و پایه‌های اساسی آن میباشند که در شرف انهدام بوده است و مایهٔ افتخار و مباهات است که استاد بزرگواری نظیر وی توانسته است حتی‌المقدور در اینراه موفق و کامیاب گردد.

باری گرچه مرحوم قزوینی از میان ما رخت بربست ولی‌نام او ابدالدهر زنده و جاویدان بوده و همواره فروغ خیال مثالیش در دلهای حساس تشنهٔ علم پرتو افکن خواهد بود.

او گرچه برفت نام نیکش   در لوح جهان بود مخلّد (۱)

از وظایف حتمی و مسلم مصادرامور فرهنگی و فرزندان لایق این کشور میباشد که دستگاه تربیت کننده امثال قزوینی را تقویت نمایند و از تشویق تربیت شدگان و پیروان مکتب او باز ننشینند و در تهیهٔ وسائل کار و طبع و نشر آثارشان بکوشند تا روز بروز بر تعداد آنها افزوده گشته نتایجش عاید نسل آینده کشور گردد.

۲ ــ آقای جلال الدین همائی استاد دورهٔ دکترای ادبیات در دانشگاه تهران منظومه‌ای در بارهٔ مادهٔ تاریخ مرحوم قزوینی سروده‌اند که بیت فوق‌الذکر یکی از ابیات آن میباشد



حاج آقا بزرگ تهرانی　　علامه قزوینی　　آقای منزوی

این عکس در سال ۱۳۲۵ که حاج آقا بزرگ مؤلف کتاب بی نظیر الذریعه برای تحقیق در بارهٔ کتابهای خطی موجود از نجف به تهران آمد روزی که معزی الیه بمعیت فرزند خود آقای منزوی متصدی چاپ و نشر الذریعه برای ملاقات علامه قزوینی بمنزل آن مرحوم رفته بودند بوسیلهٔ یکی از حضار مجلس برداشته شده است.

این منظره ساده و قیافه جاذب مرحوم قزوینی برای کسانی که در سنوات اخیر از محضر علامه قزوینی استفاضه کرده‌اند بسیار مأنوس است.

روزنامهٔ اطلاعات شمارهٔ ۶۹۴۳

شخصیت علمی و ادبی

مرحوم علامهٔ قزوینی

از نظر آقای تقی‌زاده

وفات نابهنگام و غیر منتظر علامهٔ قزوینی بی مثال آقای میرزا محمد خان قزوینی برای عالم علم و ادب و معرفت و فضل و کمال چنان ضایعهٔ عظیمی است که خارج از حیطهٔ بیان اینجانب است.

آن مرحوم بلا شك و بدون ادنی مبالغه نه تنها در ایران عدیم‌النظیر بود بلکه بجرأت میتوان گفت درچند قرن اخیرچنان محققی درمملکت ماموجود نیامده بود و اگرسه یا چهار نفری از حیث وسعت علم و فضل و احاطه در ادب و تاریخ و کثرت محفوظات و مطالعات مبسوط و طویل و عریض در این چند قرن داشته‌ایم در عمق علم و تحقیقات دقیق و روح انتقادی و نهایت دقت و نقادی و سلیقهٔ عالمانه تحقیق، آن‌مرحوم بی مبالغه بی همتا بود و حتی بدون حقیر شمردن مقام علمی بعضی فضلای بزرگ عرب و ترك و هند که ستاره‌های درخشان علم و ادب در شصت هفتاد سال اخیر بوده و هستند گمان ندارم درمشرق‌زمین یعنی عالم اسلامی‌هم کسی بعلو مقام این بزرگترین علامهٔ مشرق که آفتاب فروزان علم بود برسد.

وی بحق و بمعنی حقیقی و کامل کلمه افتخار این مملکت بلکه بزرگترین مایهٔ فخر ایران و ایرانی بود، اگر بعضی که دور از ساحهٔ علم و افاضهٔ او بوده و و افتخار گذاشتن سر تعظیم شاگردی در پای او نداشته‌اند این اظهارات مرا مانند مبالغات هر روزه جمعی خودستا بشمارند فقط باید گفت «کاش‌کانان که مقام فضل‌ترا نشناختند۔رویت ای دلستان‌بدیدندی ۔تابجای ترنج در نظرت۔ بیخبر دستها بریدندی».

برای بیان زندگی وشرح فضائل و مقامات آن یگانه آفاق مقالات مشبعی لازم است اینجانب بیش از چهل سال شرف سعادت آشنائی و دوستی و بهره‌مندی از خوان فضائل او را داشته‌ام و هر سوال و استفتائی داشتم بحضور ایشان عرضه میداشتم و فوراً جواب وافی و شافی کامل میدادند.

اینجانب بدون آنکه نسبت به مشتغلین در فنون دیگر نفیا یا اثباتاً چیزی بگویم در مورد آن مرحوم با توجه کامل بمعنی حقیقی ادعائی که می کنم صریحاً می‌توانم بگویم که آن مرحوم تا آنجا که‌میدانم تنها کسی بود از ایرانیان که‌میتوان او را در محافل علمی مغرب زمین پهلوی علمای محقق بزرگ در فن مخصوص او گذاشته و باو افتخار کرد و این سخن برای حقیر شمردن قدر محققین نامدار خودمان نیست بلکه گمان می کنم خود آنها بی مضایقه این علو مقام آن اقیانوس فضل را تصدیق دارند.

این ضعیف که جز بضاعت مزجات مایه‌ای از علم و ادب ندارم شایستگی ثنا و قدر شناسی از آن علامهٔ بی مثال کماینبغی ندارم و برمحققینی مانند آقایان دهخدا و فروزانفر وهمائی و اقبال و بهمنیار و نظایر آقایان کثرالله امثالهم است که در باب مدارج علمی آن ابو ریحان و ابن خلدون عصر ما چنانکه سزاوار است حق سخن را ادا نمایند و اگرمن چند سطری‌مینویسم‌فقط از لحاظ ادای‌وظیفه دوستی صمیمی دیرین است و بس.

علامهٔ قزوینی مخصوصاً درعلوم عربیه مقام شامخ و احاطه عجیبی داشت در صرف رضی و در نحو ابن‌هشام عصر و در اخبار و سیرتالی ابن هشام و واقدی و بلاذری بوده تاریخ مغول را بحد کمال احیاء نمود و از ملل و نحل تاریخ فرقه اسمعلیه را تحقیق وافی کرد در اشعار عرب و عجم و ادبیات و اقوال آنها احاطهٔ عظیم بی مثال داشت در لغت‌عرب ثانی اصمعی و تالی خلیل‌بن احمد و در رجال وانساب خلف الصدق بلاذری و سمعانی، در معرفت کتب ابن الندیم عصر خودو محقق تر ازحاجی خلیفه بودهبلکه‌او را در ردیف البرانگلیسی و بروکلمان آلمانی توان گذاشت و محقق تر از آنها در علم‌عروض مانند شمس قیس بود که کتاب

او را احیا کرده است .

از علوم‌قدیمه مانند حساب وهندسه وطب و نجوم بهرهٔ وافی داشت و از علوم جدیده نیز مایه‌کافی اندوخته بود زبان فرانسه را خوب میدانست وبزبانهای انگلیسی و آلمانی بمیزان کافی آشنا بود زبان سریانی را در آلمان فرا گرفت . در فقه و اصول سالها تحصیل کرده بود لکن شاید درهیچ‌چیزی و هیچ مقولهو هیچ فضلیتی مزیت علامهٔ قزوینی بپایهٔ سلیقه تدقیق و اعتدال و تقید وی بدرستی اظهارات خودواحتراز ازمبالغه و مسامحه درعدم خلط غث و سمین و اطمینان کامل بلکه قطعی از صحت دقیق مطالب‌وروش انتقادی اونمیرسد واین طریقهٔ انتقادی فوق‌العاده جدی و باعلاقه‌وی بحدی بود که گاهی در نظر مسامحه کاران افراطی و وسواسی تلقی میشد و آن را مته روی ارزن گذاشتن میشمردند لکن حقیقت آنست که فقط این طریقه باید ترویج شود و محفل علمی ایران بشدت محتاج این‌سلیقه است و از این‌حیث ما باید همیشه مدیون و مرهون آن‌دانشمند بزرگ باشیم و خواهیم بود که پیشرو و پیشوا و بلکه مؤسس این‌طریقه‌در ایران بود و قطعاً ازطرف فضلای جوان مملکت پیروی خواهد شد .

دوست عالیمقام خودم ازاین جهان چشم بربست و در ساعت ۱۰ عصر یعنی بعداز غروب روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ هجری شمسی که باسلیقهٔ خود او باید گفت مطابق ۲۸ رجب‌سنه ۱۳٦۸ هجری قمری و۲۷ ماه مه ۱۹٤۹ مسیحی ما را به‌جدائی ابدی خود دچار نمود خداوند او را غریق رحمت گرداناد ومن در عزای او تسلیتی نمیابم جز اینکه گویم

کاروان شهید رفت از پیش . وآن ما رفته‌گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یك تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

اثر طبع آقای محمود فرخ

ماده تاریخ مرگ علامه قزوینی

بر خاطرم چو یادی از استاد بگذرد
دل بر تن شکیب و توان جامه بردرد

علامهٔ نبیل «محمد» که نام او
تا بود، بود مایهٔ علم، آیت خرد

سر سوی خاک تیره فرو برد آنکسی
کاین خاکدان نظیر و همالش نپرورد

بر اوج فضل و همت و خلق عظیم او
سیمرغ و هم ما نتواند که بر پرد

دردا و اندها و دریغا و حسرتا
چرخ آنکجاش برد که برگشت ناورد

آن خوان علم و فضل که بر ما گشاده بود
ایام در نوشت و دگر بر نگسترد

بسپرد سوی علم بهفتاد و چار سال
راهی که دیگریش بیاک الف نسپرد

شمعی که روشنست ز نورش جهان علم
باور کجا توان که خود اینگونه بفسرد

پژمرده گشت فضل ز مرگش، چرا که گل
آنگه که دور ماند ز گلبن بپژمرد

بی او بسوی خامه دگر دست نگرود
هم چشم بر کتاب نخواهد که بنگرد

آن بوستان عشق و صفا تا که خشک شد،
دیگر غزال ذوق تو «فرخ» کجا چرد؟

امروز بهر گفتن تاریخ مرگ او
طبعم بدون تعمیه‌ای ره نمی برد

صد سال بعد باز بگویند «مام دهر
کو تا دگر محمد قزوینی آورد»

۱۳۲۸